

UNIVERSAL
LIBRARY

OU-232905

UNIVERSAL
LIBRARY

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا المرسلين خاتم النبيين
 سيدنا ومولانا محمد على آله واصحابه واجابيه اجمعين اما بعد برکافه اهل
 اشکارا باد که عقد مجالس اذکار سلام موجب برکت است و سبب نزول رحمت رب غفور
 و اعلان توفیق و تکریم و اشاعت ذکر کریم حضرت محبوب رب العالمین سید المرسلین صلی
 علیه و سلم که رفعتنا ذکر کرامتین رفعت شان و تعمر که قسم جان آن سرور جهان است
 مستوجب حصول قرب است و نور علی نور سپاه دین قرب قیامت که منکرین نبوت جانا
 خاتم رسالت و مانعین مبطلين و باعدین عظمت و وجاهت حضرت محبوب بالعرفت
 در مجامع و مجالس خود و در پی اخفاء انکار فضائل و ارباصات و معجزات حضرت سید
 المرسلین باشند اجتماع اهل اسلام برای مجالس اذکار حضرت خیر الانام علیه السلام اشک
 کریم و توفیق ذکر کریم حضرت سرور عالم صلی الله علیه و سلم البته زیاده تر موجب احکام دین
 و ستائیم را تمام شیاطین است هر چند که نزد اهل ایقان این همه عیان است اما آنجا که اینها
 آن وقتی است که هملا و ستمها را حوصله خود سری در سر افتاده که عیون کتاب و سنت
 و معتقدات همه محققه جمهور الهست و جماعت را بطریق اخفاص گذاشته خود را شایع
 نموده اند و نوبت تحقیق و تمجیل و تفسیق و تدلیل بلکه تکفیر و تضلیل بر گردگان رب علیل
 رسانیده اند بجهت تخریب او تعالی را از زمان و مکان و جهت و درجات تحقیق و اصل سزاوار

پس بگوید که عقد قضیه خیر مطابقه للواقع و القای آن بر ملائکه و انبیا خارج از قدرت
 الهیه نیست و الا لازم آید که قریب انسانی از قدرت ربانی باشد بر بندگی حق تعالی
 حاله حقیقی با حق تعالی و عصمت الهیه بهیچ وجه است انبیا برای مقبولین خود ثابت میکنند
 فی ذی ان کتاب سنت و اجماع است خبر داشته از حیات انبیا علیهم السلام در برزخ که تصریح
 محققین درین بالاتفاق حسی حقیقی جسمی مماثل حیات دنیوی است انکار کرده برین بنام عدم
 جواز استمداد و توسل و تشفع و عدم سماع حضرت سرور نام سلام و کلام زائرین قبر مبارک با
 حق می پسندارد و ولی ایمان از عطا گردیدن شفاعت بجناب شفیع المنینین که احادیث صحیح
 شفاعت اعطیت الشفاعه و غیره ثبت آن هستند و از حقیقت و یقین قطعیت شفاعت
 انحضرت انکار می دارد و حال آنکه بموجب تصریح جمهور است اعتقاد بودن آنحضرت بقیام
 شافع و اول مشفع و مقبول الشفاعت واجب است و سیاهی در جزایات و فضائل حساب
 سرور کائنات گفتگوهای بیهوده میکند و گمراهی بر اطلاق لفظ آیت بر حجه اعتدالی می نماید
 جاهلی بر مجرد چندین از افعال بنی اعتقاد الوهیت حکم شرک فی العبادت لازم می سازد و تمام
 بر امور خیر که از مستحسانات الهی اعلام و تخمین ترویج خیر و موجب بین اسلام اند با وجود انهم
 در دعوات شریعت و عدم مزاحمت و مخالفت کلماتی است اطلاق بدعت بیک معنی است
 بی باکانه در میدان تضلیل تکفیر ائمه دین قدم می اندازد که او با این بیایم را رخنه و سناور
 لازم طعن و ملامت بر اصحاب کرام میگرداند بلکه نصیحت اهل ایمان را بطور الزام در روی عوام
 پاشش نموده خوبت طعن بجناب نبی کریم و قرآن عظیم می رساند هر چند خیار که در راه نبوتی از
 اخیر ای باد صبا و اینهمه آورده است نه بدیعت چندی از منافقان از حسن فضل مجالس افکار
 حضرت خیر الانام سید البر صلی الله علیه و سلم انکار دارند و بر ابطال شرف و برکت ایام ولادت
 با سعادت همه تمامی گمارند و با وجودیکه ائمه معتمدین و واجله مستندین از فقها و محدثین پسند
 بیست اجتماعیه میسرتزید در از منته لطیفه و کتب مشهوره درین تصریح فرموده اند بلکه بیاب
 مستقله درین باب تا یغف نموده اند و اگر در پای کسی درین باب خاشاک غایبه بودی شما
 پرداختند و قول شاذ و نادر را در راه و در ساختن نماند اینهمه از مطایفه در روی انسان

در سیرت شامی و مواهب حسن المقصد و کشف الظنون و غیره توان دریافت باین همه چندین بار
 بهوائیه بر مجرب و انکار شکیب نموده اعتقاد شرف و برکت ایام ولادت با سعادت و نفس مستحبه
 اغدا و شکر نعمت و عتد مجذباغ کار پر برکت را اله بان شقاوت توانان مانند بزرگم کنهیا قدر
 میدهند و بر مجرب و عالمین مجالس شریفه تمت و خول در زمره مشرکان و ضل اصل ایمان
 و نمی دانند که این حکم فاسد چه آفتها بر یامی سازد و در ثبوت روایت دین اسلام و احکام شریف
 بود مطلق اهل عدالت رخنه می اندازد و از غایت غوایت و غباوت این قدر بهم نمی اندیشند که گستا
 سلسله سینه بن خود باو نشان است میکنند هم داخل مجربین و عالمین این عمل بوده اند بشناس
 این حال بخیمال خوشنودی زد و با جلال خاتم که بدفع ملعون و ملام عوام کالافعام از حضرات ائمه
 پیروزیم و حرفی چند در رفع او با هم آن ایام تحریر سازم از جمله رسائل طائفه مجموعه قنوجیه
 که جمع نموده و در برادر خورد و کلان است و این طائفه را بران نام بخشش بی پایان است برای
 جواب منتخب ساختم و عجلاله به تحریر آنچه در خاطر آمد بی آنکه فو تبنت جمع کتب کثیره رسد درین
 پیرو اختتام قول که در خواص و عوام هندوستان شایع است آن قول درین مقام نقل عباراتی چند
 از علمای دین بقلری آید تا واضح گردد که تخصیص ذکر هندوستان محض ببار ایهام و تقلید
 می نماید علامه سطلانی علیه الرحمه در مواهب لدنیه که مستند این طائفه است فرموده و اهل
 اهل الاسلام یختلفون بشهر مولده علیه السلام و یعلمون الوکالته و یصدقون
 فی لیلایه با نواع الصدقات و یظهرون السعده و یریدون فی المبارکات و یعتد
 بقراءه مولده الکریم و یظهر علیهم من یرکاته کل فضل عظیم الخ و همین مطلق
 ابو الخیر غاوسی در سیرت شامی منقول است ملا علی قاری علیه الرحمه که مستند این طائفه است
 در مورد رومی فرموده اما اهل مکه معدن الخیر و البرکه فیتوجهون الی المکارم
 باین الناس از نه محل مولده رجاء بلوغ کل منهم بدن لک المقصده و مزید اهتمام
 الی آخره و همداران است و اهل المدینه که شرم الله تعالی به احتفال علی فعله اول
 و همداران است و اما الحکم فمن حین دخل هذا الشهر المعظم و الزمان المکرم لاهل
 مجالس شامی من انواع الطعام للقراء الکرام و العلماء العظام المنقره الخ

الحاق قوله بانکه از فقها و محدثین معتاد بود یکی با سخنان و حوازی آن زمره است **الحاق اول این**
 است تقسیم و کیدی است **تیم شریح عبدالحق و ملا علی قاری و محمد طاهر صاحب جمع البحار**
شیراز و هاب متقی بکی و امام ابن جزیری صاحب حسن صید و حافظ ابن جبیر صلی و علامه
ابو انطیب سبکی مالکی و حافظ جلال سیوطی و صاحب سیرت شامی و محمد الدین شیرازی و علامه
سیف الدین ابوجعفر ترکمانی و مشقی حنفی و شیخ برهان الدین عمبری و علامه حمد الله و امام
سلیمان برسوی و مولانا حسن بحرینی و برهان ناصحی شمس الدین سیواسی شیخ محمد بن
العزلی الواعظی شمس الدین و میاطی و قزالدین و نسلی و حافظ بنین الدین حرانی و علامه
برهان ابوالصفا و حافظ ابوشامه و حافظ ابن حجر عسقلانی و علامه ابوالاثم لؤلؤی و علامه
ابو الحسن البکری و امام سخاوی و برهان الدین صاحب سیرت بلخی و علامه ابن حجر مکی و علامه
نصایف این حضرات معروف و مشهور و در کتب متداوله مشهوره مثل کشف الطنون بوج
و قبول دستور و مذکور است و سه امی این حضرات دیگر علی و معتدین از جمله محدثین فقها مشهورین
از اهل حرین یعنی سائر بلاد اسلامیه در رسالی و فتاوی خود آخسان آن فرموده اند و رسالی
مولد تا یف نموده اند باری اگر از قصور حکم بکتاب علم سابقین عبور شد و نه نمود و ریافت این
از اقوال مشهوره علامه و لاحتیق و فضلا و متاخرین که در قریب همین زمان گذشته اند چه دور بود و
سایر کتب در سلسله سند صاحب ساله و امثال ایشان در روایات کتب فقه و تفسیر و حدیث و عقاید
و در رسالی امثال صاحب ساله استناد با ایشان موجود است مانند شاه ولی الله صاحب
و شاه عبد الرحیم صاحب محدث دهلوی و مرزا حسن علی صاحب محدث لکهنوی و غیرهم اگر
کسی که صاحب ساله که در سبک خود مبنی سرشار است همه سابقین و لاحقین را بی خبر از فقه
و حدیث بلکه از جاهلین و ضالین بلکه موافق عقیده طائفه از کافرین و مشرکین می شناسد پس
در جای اعتماد و اعتبار است و ذکر این همه سابقین و لاحقین از آنکه دین و علم و شهورین
و نامش بیگار است پس او را گویم که اگر چه عامه طائفه اسماعیلیه و بابیه بجهت یخونی از خدا
و تقدیران شرم و چپا بهین اعتقاد آرند و آنحضرات عظام و شیعین آن کرام را از زمره ضالین
و گمراهان دین می شمارند اما از صاحب ساله تصحیح این امر بظاهر و در دست چه در آخرین

رساله که برای ایشان استناد و صاحب ساله نداستاد صاحب ساله شریف است و غیره
استاد المحققین سید العالمین فی العالمین مولانا المفتی صدر الدین خان دیوبندی درج و در آن
سند کتاب نمودن صاحب ساله فقه و اصول فقه و عقاید و کتب دیگر علوم دین مثل
تفسیر مضامین غیره را از مفتی صاحب موصوف مذکورست و همان سند تصدیف بودن صاحب
تبریت و اهل بیت و شرم و حیا سطورست همان سند العالمین فی العالمین در فتوی مشهوره خود که
بجای حیات شان در لکهنو مطبوع هم شده است می فرمایند عمل مولد شریف در ماه مولد
حضرت سید الاولین و آخرین صلی الله علیه و سلم و اجتماع مومنین درین روز و مسجود که خانی شده
از نهیات و بایدهات الی قوله از بهترین اعمال حسنه است و متواتر است از علماء اهل اصلا تفضیله
و معنیان اهل اسلام و شایخ کرام کار بر اعین کار و اتفاق است جم غفیر را از افاض علمای دین
عرب عجم بر حسن این عمل مکرم و ممول به اکابر محدثین فقهای اقطار عالم است و شک نیست که
این عمل محمود و موجب مزید ثواب برکات و نزول رحمت و شفای قلوب انشراح صدور و رفقه
حیون اهل اسلام و ارقام شیاطین و خذلان اهل ضلال و طغیان است خصوصاً درین زمانه درین
کبری ادیان با بطلان از عوام بقویست و سنگینا ر عله اری حال فزیت زبان درازی باقصی
رسانیده انماری آخره و بعد نقل اقوال ائمه دین و علماء مشهورین فرموده پس قول تاج الدین
فاکھانی مالکی که این عمل مذکورست بمقابل جم غفیر از ائمه دین و علمای محققین از فقها و محدثین که
باستحسان آن رفته اند مقبول است و رده السیوطی در کثیر من العلماء و الاعلام با شفی قلوب بلوین
پس سخا از انکار فاکھانی و تفوه او در آن این عمل مکرم را مختلف فیہ گفتن غلطی فاحش است عجب
دبس عجب از آن گره صفائی عقیدت که عمل مولد شریف را از بدعات سینه گویند و بجز این که این
عمل بدین صفت و خصصیت آن در ماه مولد حضرت سرور انس و جان صلی الله علیه و سلم
از قرون گذشته دلیل دیگر نزد خود ندارد حتی که کدام روایت شافیه او کتب غیر مشهوره
فقه حنفیه هم بحرمت یا کراهت آن پیش می کشند و نمی دانند که برین تقدیر لازم می آید که جمله
سخنات علمای متأخرین که کتب فقه مذاهب اربعه خصوصاً فقه حنفی علمازان است نیز از
مترجم استفسانه المتأخرون جمله در بدعات داخل شود و علمای متأخرین از فقها با جمع

باین بدع و ضلال بشمار در آیند چنانکه مستحکات ایشان اثری در قرون ثلثه نبود و ما هو الا انضام
الامان عن الشرعیات اعادنا الله تعالی مر هذه العقيدة الفاسدة محضی که در این فکر
جمیل و لاوت حضرت فاطمه النبیین صلی الله علیه و سلم بلا انضمام منکرات و مکروبات شرعیه باشد
آن را مجمع انام و بدعات نمیدانند اجتماع تمامی علمای دین سابق و حال را از مذایب ربعه شرعیه
و غیره بدعت عجم بر ضلالت و بطلان قرار دادند و چون حرمین شریفین زاد بوم الله شرفاراد است
انکاشتن و اتباع سنت منحصر در افراد عدیده بلاد هندوستان و دمشق چه خوش اعتقاد می
و حسن نظر نسبت بعلمای اسلام و بلاد اسلام است حزینا العبد المسکین محض صلی الله
خدا الله له بالحسنى و ثانیاً بر تقدیر کلمه صاحب ساله همه مجوزین این عمل را از غیر معتقدین
بلکه گمراه و بی دین می شمارد پس در الزام اکثر جمیع ائمه دین فقها و محدثین برای اثبات دعای خود
سند های بیحاشیه آورده بر سر شاخ شستن و بنابر بیان بر عقل خود خط کشیدن است قولی است
دوم معنی است یکی لغوی عام که عبارت از طلق محدث است خواه عبادت بود یا عبادت دوم معنی
خاص که عبارت است از زیادت و انتفاصن ردین بعد صحابه بدون اذن شارع لا قول اولی الامر
و لا صراحة و لا اشاره پس لفظ بدعت درین حدیث و در احادیث دیگر عام است مثلاً
محدثات و این عموم بحسب معنی شرعی خاص است نه معنی لغوی عام الی قولی و باین توضیح
تعمیر مناره مسجد که بنا بر اعلام اوقات صلوة است و تصنیف کتب که اله و عون تعلیم است
و استعمال نخل مد او است بر اکل لب حنظل و شکر که هر یک امر ازینها ماذون فیہ بل مأمور به است
بر بسیل اجمال الی آخره اقول ازین مقام با وارش ثابت است که چیزی که بالا جماله داخل ماذونات
شرعیه باشد گو خصوص آن صراحة از قول فعل شارع بهیئت که تائید ماثور نباشد و نه از
صحابه کرام مروی باشد در ضلالت داخل شدن نمی تواند پس این مستحکات ایام دین غیر ضابطه
و بابیه من دفع و مطرود و خرافات شان همه باطل و مردود شدند که آنحضرت آن مستحکات را
باشارة مضامین احادیث صحیحہ حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم تحسین گردانیده
و داخل بودن آنها در عموماً ماذونات بلکه مأمورات شرعیه بالا جماله ثبوت ساینده اند
قطع نظر از استحسان عام دیگر بدعات حسنه حال خصوص اظهار سرور و ادای شکر نعمت در ایام

مبارک ولادت شریفه انکه صاحب مجمع البحار که مستند این طائفت است و نزد این طائفه در ائمه بن
 واجد فقها و محدثین داخل در خانه مجمع البحار فرموده توفیق خداوند و تیسیر آنکه التثانی الاخیار
 من صحیح بحار الانوار فی غرائب التنزیل و لطائف الاخبار فی اللیلة الثانية عشر
 من شهر السمر و البهجة مظهر منبع الانوار والرحمة شهر ربیع الاول فانه شهر امرنا
 باظهار الحبور و بهیة کل عام الی آخره و اگر برین تسلی نیاید تا کلام ابن الحجاج مستند خود ملاحظه
 نماید که باشاره آنحضرت صلی الله علیه و سلم فضیلت شهر مبارک و اولیت زیادت اعمال
 ناکیات در آن تحقیق می فرماید باینکه طعن بر لفظ بدعت باینکه آنحضرت بر آن حسنات و کتب
 شرعیة اطلاق حدیث و بدعت می نمایند و صراحت بدعت بمعنی شرعی را تقسیم می فرمایند
 این احواف و اشکال معطوفه جمال است مثلش اینکه مرادشان از بدعت که امر است و تقسیم ساخته اند
 و بران هم اطلاق معنی شرعی پرواخته اند امری است که مخصوص حدیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 نباشد و قول فعل آنجناب از ان مسکت باشد بخواجه امام و مخالف سنت و غیر منافی با
 طریقه محمد و ده آنحضرت صلی الله علیه و سلم باشد خواهد موافق قواعد عامه شریعت بالاجمال
 حکم اول سنت و ثابت باشاره احادیث صحیح جناب شیخ است صلی الله علیه و سلم
 که آنحضرت این معنی عام را هم معنی شرعی فرموده اند و تقسیم آن نموده اند بلا علی قاری علیه السلام
 در شرح صوفی امام محمد فرموده اصل البدعة ما احداث علی غیر مثال سابق و یطابق
 فی الشریع علی ما یقابل السنة ای ما لم یکن فی عهدہ صلی الله علیه و سلم ثم ینقسم
 الی الاحکام الخمسة کذا ذکره الحافظ السیوطی بحدیث این امر معروف و مشهور و قدر
 از این در دیگر رسائل منقول و منسوخه اما اینجا اختصار نظور است و وجه تقسیم بدعت و اطلاق معنی
 شرعی برین معنی چند امر است اول آنکه لفظ بدعت بمعنی لغوی شامل کل احداث من غیر سابق است
 و لفظ سنت بمعنی لغوی شامل هر طریقه هر سنت اما به گاه در عرف شرع سنت اصالة اهم
 خاصه بر قول فیه و تقریر آنحضرت صلی الله علیه و سلم شده است و اطلاق بدعت بر آن نیامده است
 و بدعت مقابل سنت است پس این معنی خاص یعنی هر چیزیکه با خصوص سنت آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم نباشد البته معنی لغوی لفظ بدعت نمی تواند شد صرف اصطلاح اهل شرع است و دوم آنکه

از صاحب کرام اطلاق لفظ بدعت بر محدثات خودشان ثابت است با وجودیکه گاهی برین بدعت
 اطلاق بدعت فرموده اند پس البته این اطلاق بدون تقسیم نسبی و حسیه و بدعت نمی تواند شد
 قطع نظر از نیمه نزاع منازعان و استعمال آن اطلاق معنی شرعی بر آن اطلاق لغوی است لکن فرض آنکه
 این معنی لغوی است و معنی شرعی اصطلاحی منحصر و مخصوص آن معنی است که جز بر بدعت سیله
 صادق نشود اما این را که بر سخنان ائمه بین با وجود عدم مزاحمت که اهل سنت و با وجود وجود
 در مندوبات شرعیست بالا جماع حکم ضلالت لازم گردانیده آید اطلاق بدعت بر آن معنی دیگر است
 و لزوم کلیت ضلالت برای معنی دیگر حاصل آنکه بیان معنی لغوی اصطلاحی تفرقه ساختن بقدر اطلاق
 پس همیشه انداختن و تحقیق و تطبیق چنانکه ائمه بین فرموده اند بر بدعت مجزی با کمال علم طبعی
 بر ائمه اعلام افراختن همان کیدی است که شیطان لعین خواجه و روه نفس و معتزله و غیره را که با کمال
 در آن گرفتار گردانیده بقدر ضلالت رسانیده است قوله و عند الاستقرار در عبادات است
 محضه بچوصوم و حمله و تلاوت و امثال ذلک بدعت غیر سلیه یافته نمی شود انی آخره اقول
 گفتار این دعاوی همان کفری احوال اکابر است البته امری که در قواعد عامه شریعت مندرج
 نباشد از طرف خود در عبادات داخل نمودن حسن نمی تواند شد اما آنچه بطور عموم از مندوبات
 شارع باشد اگر بدعت برکت که دائمی است خاص آن که منافق و غیر صرود و معینه شریعت نباشد
 بعمل آورده شود البته در عبادات بدعتی هم اطلاق بدعت حسنه و افرق تصریحات استعمال است
 ائمه دین بر آن نموده خواهد شد اینجا که نظر بر چهارست بر فاعل عبادت کتابت تجلی السفیه که در
 روافض است اکتفا میرود و جایکه چند مذکور در کتاب صوامم الزام بدعت بر صاحب تحفه
 و غیره نداده صاحب تنبیه السفیه جوابش بدین عبارت داده اگر از بدعت بدعت حسنه است
 منع و مباح و هیچ کس از فرق اسلامی بدعت را نه موم نمی شمارد و اگر او بدعت سلیه است
 پس لازم که ازین عبارت مفهوم شود چه بسیار خبر را در عهد سلف نبود مثل نادر اس
 و قضاط و تدوین کتب علوم که خلف صالح پیدا کرده اند و در طریق زهد و عبادات و مجاهدت
 و مشغال اختراع بسیار واقع شده و اصلا جای ملامت و عتاب نیست قال الله تعالی و هبنا
 ابتدعوا ما کتبناها علیهم سوالات ابتغاء رضوان الله الی آخره در تالیفات این معترف

می نماند بقیه مقام ظاهر است که بخدیبه مخالفت تمام فرق اسلامی نموده اند قوله فقیر می گویم که اینچه
در قول عمال تقسیم بدعت بسو جنبه وسیله یافته می شود و کلیه کلام عمه ضلاله محمول بدعت سنی است
یعنی بر غفاتی است که در تعریف و تشخیص بدعت رود داده الی قوله ازین سورا زده و زبان باز نه
بنابر احتیاج رفع تناقض بصورت تلفیق و تطبیق بظن خود که ان الظل لا یغنی عن المبیح شیئا
قسمت بدعت حسنه و سیه که در وضو و ضلالت بر بدعت را حمل بر سنیه نمودند چون شسته تقلید عقیده
بر که و بدعت بر که آمدن نظر تحقیق و تنقیح زائد نگرد و بر قول منقول بلا معان جمود بخود فرشته
رفته این در احوال همه را فر گرفت الی آخره اقول الصبر الله این چه حماقت است چه سفا
و این قول اشعار بلکه تصریح است باینکه از عهد صحابه کرام تا هزار دوم که هزاران هزاره تقسیم بدعت
محدثین بر بسیار می از امور با وجود اطلاق بدعت نکلم اتحسان فرود و اند تقسیم بدعت بسوی حسنه و
سیئه و هم کجای که ضلالت بر کل بدعت سنیه نمودند معاذ الله آن بلیه و در و احوال جعل گرفتار
بودند پس این سخن است که بالبداهه بر جهالت صاحب ساله شهادت میدهد و این سخن از
بیان صاحب رساله بحال ظهور می نماید قوله بدین تنها حضرت محمد در هزار دوم بشناخت این
و تفریق تنه و علم نده و تردید تقسیم بدعت نمودند الی قوله بعد آنجناب علمی دیگر و فوق
باین او را که شده ضلالت بر بدعت با ثبات رسانیده ند الی آخره اقول اولاً ما مشهور است
شماره در هزار دوم بر تردید تقسیم امری بیک شی مستلزم بطلان تقسیم آن امر بمعنی دیگر مقتضی فساده
اثبات حسن بودن از او شش بان معنی نیست چنانکه امیر اخبار و مشایخ کبار آن شیخ نامدار در هزار
اول تصریح فرموده اند و نه این امام استلزام تفصیل و تجمیل آن امیه علام شیوخ اسلام دار و تا که
ندید با سما جمیل و بایه ثبوت رسد و ثانیاً قطع نظر از تصریحات ائمه دین که در هزار اول
نموده اند و بموجب قول صاحب ساله در مرض جهل گرفتار بوده اند بیاری از امور را
که کتاب و سنت از آنها هیئت مخصوصه گذاشید ساکت است و از قول و فعل آنحضرت صلی الله
علیه و سلم ما شور میسند با وجود ترک شارح و در هزار دوم هم همین شیخ نامدار ذی شان و دیگر
خاندان و الا تبار سلسله ایشان اتحسان و تجویز آن فرموده اند پس استدلال بکتابت احوال
آن صاحب حال در حق صاحب ساله و دیگران ازین طائفه موجب وبال و نکال است و ثالثاً

مکیدت طائفه محمدیه باید دید که در اینجا نامی خود برای تجلیل کافه علماء و دین تاجران و در همه استناد
 بیک قول شیخ میکنند حال آنکه در همین مجبوره قنوجیه تبار شیخ و شیخ بقتضای الکتابه الیه من تصحیح
 بحال آن صاحب حال عائد میگردد و مانند جائیکه برادر بزرگ این خورد و بچوگرگ جمله مترک بر شیخ نموده و گفته
 بعضی از شارحان شریعت این تخوم اشاره به سبابه را که با اتفاق احادیث و آثار متواتره و اجماع
 ائمه اربعه و صاحبین و جمیع فقهار و محدثین سنت است حرام گفته اند که قطع نظر از آنکه ادعا بشود
 سنتی رفع سبابه با اتفاق احادیث و آثار متواتره و اجماع جمیع فقهار و محدثین ثابت نگردد و اینکه
 باید دید که چگونه تفسیر شیخ تحت تشریح در مسئله خلافیه بر شیخ لازم می نماید و ایشان را که سنت
 متواتره و مخالف اجماع جمیع فرامی بردرس صاحب سال که بر روی خطی عوام نام آمده است که
 اثبات خطی کافه علماء را که تا بنابر دویم بر زبان می آید و حال آنکه آنکه در حدیثی که در این شیخ
 از کلام فریقین بیان کرده که اظهارش بهیچ جار و حی میسر نیست و در این قول این حدیث
 محض است قال رسول الله علیه و سلم من ابتدع من بعدی فليس منا و الله و
 رسول الله کان علیه من کاشفه مثل نام من بخوانید و در ظاهر آنکه حدیثی است که
 لاخراج البیعة الحسنة کالتارکة که از کلام ابی الملوک الله و جمیع علماء بدان بر معنی
 نوشته هو احذوا عن البیعة الحسنة انما حدیثه بلوی در اثبات الحسنة در شرح آن
 فرموده بخلاف بدعت حسنه که در روی صلوات دین و تقویت و ترویج آن باشد از آن کلام بر حق
 بذیل حدیث من احدث فی امرنا ما لیس منه نوشته او را در ظاهر این حدیث که در حدیث
 که کمالنا اوس چیز کاجو مخالف است بدعت کی نموی بر اینین آنچه و کفی بدانکه حجه علی الخائنین قوله
 و با احتیاط و در باره امری بدعت بودن و بر پی تقسیم رفتن بدان مانند که کی گوید بول و قسم
 پاک و مباح و حرام و نجس الخ **اقول** جوش جهالت صاحب ساله در کمال تقویت و در هر قول
 تا انداز سابق و ادانامی میدهد معتمد مردم در میدان تجلیل و تفضیل ائمه عین قدم می نهد قطع نظر
 از ظهور سفاقت و درین قول اشعار طعن و تبار اصحاب کبار حضرت سید المرسلین علی اوست و در حدیث
 و سلم است تفسیر این اجمال آنکه از روایات معتدله ثابت که صحابه کرام با وجود اختراعات بدعت
 بودن در باره بسیاری از امور و بر پی استحسان و مع آن رفته اند و افضل از جهالت خود و در صحابه

کرام الفاظ شمالات النیام بر زبان می آرند و مدح آن امور را با وجود اعتراف و اطلاق بدعت
 مخالفت حضرت شایع می شمارند ائمه دین فرموده اند که مدار قبح و ذم بر فراحت و تفسیر احکام
 کتاب و سنت نیست نیز مجرب تلفظ لفظ بدعت و آیین لفظ بدعت و معنی مستعمل است و بیک معنی منقسم است
 بسوی بدعت حسنه و بدعت سلویه پس در تعبیر بدعت حسنه و حکم بحسن امری با وجود اعتراف بدعت
 بودنش قبح جای اعتراض نیست حالا صاحبی سألته میخواید که باز همان دو سوسه از بیخ و بن برکنند
 روغن تازه دهد و فتنه آفسرود خوابیده را بیدار ساخته بنصه ظهور نهند بناؤ علیه در پرده تجلیل
 آن ائمه اعلام حقیقه قصد تضلیل صحابه کرام دارد که بیچو الفاظ شیعه تشبیح بر زبان می آرد و حال آنکه
 اقوال علماء دین نقل نماید تا واضح گردد و که تحقیق تقسیم آن ائمه اعلام همه صواب و درست است و این
 صاحبی سأل بر آن کرام محض جعل نام بود و است امام مخاری علیه الرحمه صحیح خود روایت نموده
 که حضرت امیر المؤمنین فاروق رضی الله تعالی عنه در حق اہتمام جماعت تراویح و الترام آن فرموده
 نعمت البدعة هذه شعرائی در کشف الغم آورده کان ابو امامة الباهلی رضی الله عنه
 قیام شهر رمضان لم یکتب علیکم فذل مواعد ما فعلتم ولا تذكروا فان تعالی عاتب
 بنی اسرائیل فی قوله و رهبانیة ابتدعوها ما کنبناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله
 و حضرت ابن عمر رضو در حق صلوة نضحی فرموده نعمت البدعة هذه و نیز فرموده ما ابتدع المسلمون
 افضل من صلوة الضحی کذا فی فتح الباری غیره ایام عینی در شرح صحیح بخاری شریف بذیل شرح و تفسیر
 حضرت امیر المؤمنین رضی الله تعالی عنه فرموده ائمه اهل البیت ما ابتدعوا لان رسول الله صلی الله
 علیه وسلم لم یسنها لهم ولا كانت فی زمن ابی بکر رضو و رغب فیها القوله نعم لیدل علی
 فضلها و لئلا ینح هذا اللقب من فضلها و البدعة فی الاصل احداث امر لم ینح فی
 زمن رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم البدعة علی نوعین ان كانت تندرج تحت
 مستحسن الشرع فی بدعة حسنة الخ و انما قطلانی فرموده سماها بدعة لانه
 صلا الله علیه و سلم لم یسن لهم الاجتماع لهما ولا كانت فی زمن الصدوق رضو و هی
 خمسة واجبة و مندوبة و محرمة و مکروهة و مباحة و حدیث کل بدعة
 ضلالة من العام المخصوص قد رغب عمر رضی الله عنه فیما نقوله نعم البدعة و هی کلمة

مجمع الحسن کلها الخ وجمع البحار گفته فی حدیث عمر رضی فی قیام رمضان نعمت البدعة می
 نوعان بدعة هدی و بدعة ضلال فصل اول ماکان تحت عموم مانند اب
 الشافع الیه و حضر علیه فلا یندم لو عدل اجر علیه بحدیث من سن سنة حسنة
 و فی ضلای من سن سنة سیئة و من الثانی ماکان بخلاف ما مر به فی ذم و ینکر
 علیه و التراجع من الاول لانه صلی الله علیه و سلم لم یسن لهم الاجتماع و انما
 صلاها الیالی شهر تکها و لا کانت فی زمن الصدیق و هی علی الحقیقة سنة حدیث
 علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدين و اقتدوا بالذین بعدی و علی الآخر
 یحتمل حدیث کل بدعة ضلالة الخ و در سیرت شامی از امام ابو شامه آورده قال عمر
 نعمت البدعة یعنی آنچه محدثان کردند و اذا کانت فزیس فیها رذیله فالبیع
 الحسنة متفق علی جواز فعلها و الاستحباب لیهما و رجاء الثواب لمن حسنت بینه
 فیها و هی کل مبتدع موافق لقواعد الشریعة غیر مخالف لشیئ منها و لا یلزم من فعله
 حد در شرعی الخ قوله بدعت است که بعد قرون ثلثة مشهور اما بوجود آمده و اصله از کتاب
 و سنت معلوم نشده و ندیش به شوت نه چو سسته چه ظاهر و چه نفی چه با فلو و چه مستند است الخ اول
 در اینجا چند امور ملاحظه باید نمود اول اینکه در ما سبق در تعریف بدعت صرف قید بعدیت
 صحابه اعتبار داشته بود و در اینجا قید بعدیت قرون ثلثة افزوده و دوم آنکه حسب این تعریف چیزی
 بعد قرون ثلثة بوجود آمده اما آنچه دین افون شارع گواشاره تمیم باشد و سنا تحسان گوئی
 و مستند باشد ثابت فروده باشند آنرا شرعاً بدعت و ضلالت نه توان گفت پس اکثر دعاوی
 صاحب رساله هم مشرب انش نیست و نابود شدن سیوم بر تعذیر اخذ قید بعدیت قرون ثلثة
 در مفهوم بدعت ضلالت حسب این تعریف چیزی که در قرون ثلثة بوجود آمده باشد اما اصل
 از کتاب سنت نباشد بلکه فراحم کتاب و سنت باشد آنرا بدعت ضلالت نه توان گفت
 حال آنکه وجود و ظهور ضلالت خروج و رفقش قنده در قرون ثلثة بلکه در قرون اول و ثان
 صحابه کرام بوده است و بالا اتفاق عثمانیه اینهمه شرعاً و اصل بدعت ضلالت انداز اینجا
 مقترح میگردد که اعتبار تجدید زمانی در بدعت چنانکه بخدی میکند لغو و مصلحت صحیح همانست

که بمشهور ثقاتین علمای دین میگویند که بهر امریکه مزاحم کتاب وسنت باشد خواه در قرون ثلثه
 بوجود آید یا بشاید بعد از آن مذموم و ضلالت است و بهر امریکه مندرج مند و بان شارح
 و از سخنان ائمه دین است حسن و موجب برکت است قوله لهذا بعض گفته اند که منقسم بحسنه
 و سلبیه بدعت لغوی است آنچه اقول ذکر قول این بعض و استناد بدان صاحب رساله را
 چه مفید رساله که سب این قول این بعض بدعت بمعنی اصطلاحی شرعی جز سلبیه نباشد اما این
 از آنجا که حسب قول این بعض سخنان ائمه دین داخل بدعات شرعیه مخصوصه در ضلالت اند بسیار
 از سخنان که در بابیه اسماعیلیه بر قایلین آن حکم ضلالت کرده اند و میکنند بموجب تصریح
 همین علماء استخوان آن ثابت است قطع نظر از دیگر مسائل صاحب رساله آنقدر چالاکانی درین
 وجوه است و سفاکی اختیار نموده که بی الحاط عقل و فهم برای تألیف مذہب خود ستمدعای قیام
 و این حجره کی و حافظه حسنقلانی و حاجی رفیع الدین خان مراد آبادی و غیره هم می آرد حال آنکه
 اینهمه حضرات بسبب تصریح سخنان همین عمل مجلس مع لد جاہل و گمراه میشمارد پس تا چند وقت
 که برای تطویل رساله اقوال این ضلالتنضمین ذم بدعت از نا فهمی ذکر کرده همه خارج از بحث است
 که صاحب رساله بی مقصد و مطلب آنخانه برده قوله فصل اول در ادله منع انعقاد مجلس
 برای حمل مولد الی قولہ از سلف و خلف معتقد و مستند بقول نه آنچه اقول این او ما محض
 چه سخنان است و مجلس شریف از کار بدین ائمه معتزین ناستاد و مستند صاحب رساله که
 نسبت این بموجب شہادت اکثر جمیع رساله سند العالمین فی العالمین است ثابت و مقبول و
 اطلاق بدعت بر آن معنی که سائر مذمومات باشد غیر صحیح است و بدان معنی که اطلاق بدعت
 بر آن می توان نمود خواه آنرا معنی شرعی گفته آید یا لغوی بهر تقدیر حکم لزوم ضلالت بر آن محض
 باطل و صحیح است قوله اول سببیکه این عمل ایجاد کرده شیخ عمر بن محمد است که بیجا از شایخ و صوفیہ
 و علمای کریمه را نامی شناسد و در بیخ کتاب از او استناد و منیست آنچه اقول در کتاب
 سیرت شامی بریکه سند ایجاد صاحب رساله معروف و مشہور است مذکور و مسطور است و گمان
 اول من فعل ما و صحن عمر بن محمد املا احد الصالحین المشہورین و به اقتدای
 فی ذلک صاحب اربل و غیره الخ پس آئین عبارت شہادت صلاحیت و شہرت

حضرت شیخ قدس سره و اولیت فاعیت این جعل و شهر موصل نسبت بان شیخ اجل رضی الله
 تعالی عنهما ظاهراًست پس جمالت خود نیز رسیدن و دیگران را بچشم برنگرستین حماقت است
 و بس و این جمله را باید دشت که جاها درین رساله و دیگر رسائل این طائفة کار آمدنی است
 قوله سبط ابن جوزی در کتاب دروت الزمان نوشته بحکی بعض من حضر فی بعض الموالد انه
 عد فی ذلك الساط خمسة آلاف غفر شوی و عشرة الاف و حاجة و مائة الف
 زبديه و كان يعمل للصوفية سماعاً من الظهر الى الفجر و يرقص بنفسه و كان يصوم
 على المولد كل سنة ثلثمائة الف دينار الى قوله قد ادعى الشيخ تاج الدين عمه و برعل البلخ
 السكندري مشهور بالفاكهاني من متأخري المالكية ان عمل المولد بدعة مذمومة
 انتهى اقول در اینجا حال مناظره و افترا پردازی صاحب ساله باید دید که بنام امرأت الزمان
 سبط ابن جوزی عبارتی نقل نموده و در آن قول تاج الدين داخل کرده لفظ انتهی نوشته
 تا مطالع کنندگان را بشکوه این معنی شود که فاکهانی قبل از سبط ابن جوزی بوده و سبط ابن جوزی
 استناد و ذکر آن فرموده حالانکه ولادت فاکهانی در سال وفات سبط ابن جوزی واقع شده
 در کشف الظنون از قطب الدین موسی مورخ آورده رأیت ان اجمع التواريخ مقصد الواعده
 مرده الزمان فشرعت اختصاره فوجدته قد انقطع الي سنة اربع و خمسين و ستمائة و هي التي تو
 المصنف في اثباتها الى آخره و حافظ سید علی در بغية الوعاة در ذکر فاکهانی فرموده ولد سنة
 اربع و خمسين و ستمائة و مات سنة احدى و ثلثين و سبعمائة این است حال دیانت
 این طائفة در نقل که خاصه لازم ایشان است قوله دلیل اول آنکه باری تعالی از عبادات و
 احتیقات آنچه برای عباد خود کافی دانست مشروع نمود و الی قوله زیادت بر نفس است و
 زیادت بر نفس شیخ نیست كما تقر فی موضعه الی آخره اقول این کلام محل بحث است و چون
 اولاً که مرادش مشروع نمودن باری تعالی ظاهر این است که همه فروع جمیع عبادات و جمله
 افراد کل تطوعات مشروع را بقیود و تخصیص و ذی اقل صور کذا می نامیم تمام تصحیح و تعدید
 و تعیین و تحدید فرموده است پس هر چه چندین است غیر مشروع است و عمل بدان احدک
 زیادت بر نفس و متکرم لزوم شیخ نیست پس این ادعای است فاسد و قولی است کاسد که قطع

از آنکه پیش طبعی شنیع بر حال صحابه کرام رضی الله تعالی عنهم لازم میکند که با حدیث بسیاری از امور
 اقرار فرموده اند با وجودیکه از نصوص کتاب الله نیست که در این خصوصه آنها ثابت نه نموده اند بلکه
 بسیاری از فواضل عبادات مخصوصه و هیئات تطوعات معینه را که صرفاً از احادیث خریفه
 ثابت اند بگفت عدم ثبوت مشروطیت از کتاب الله بنا بر آن قرآن و زائد بر آن معاذ الله گفته اند
 و عمل با حدیث احادیث را در امور بیکه در کتاب الله حکم آن نیست باطل باشد و این در همه فتح باب
 جهل و الحاق است چنانکه در کتاب اصول مذکور است و اگر بر او مشرب است که قرآن مجید اصول عام
 جمله عبادات و خیرات و منزوات را بطور اطلاق حادیث است و هر چه از اطلاق فعل خیر
 و جنس مندوبات مشروطه عموماً کتاب الله مخالفت داشته باشد غیر مشروط است
 و عمل بدان زیادتی پس این تقدیر بجهت آنست که درین عموماً که با مخصوص از کلام مجید
 ثابت نباشد الزام نسخ دادن و بر عمل مولد خصوصاً تحت لزوم نسخ بخدادن و در بی تکلیف
 و تفسیل اکابر درین از فقهها و محدثین اقتضای مخالفت و تضاد است و تا نیا در کتاب اصول
 تصریح است باینکه زیادتی که نسخ بودن و نبودن آن متنازع فیه و دعوت عنه است مراد از آن
 زائد کردن امری با عقدا در کیفیت یا شرطیت در امر مخصوص مخصوص است که بچیز زیادتی
 خفیه داخل نسخ است پس از احادیث صحیح هم که احادیث باشد اثبات بچیز زیادتی جائز نیست
 و نزو شافعی و حنبلیه داخل نسخ نیست نه اینکه هر امری که در قرآن مجید مذکور نبود و در فقه
 از آن ساکت باشد قول بآن و عمل بدان مستلزم تجویز نسخ قرآن باشد یا در امر مخصوص امری
 دیگر مقصد سخبات نیست برکت یا حسب تعامل عادت مرعی نمودن بی آنکه رکن و شرط
 گردانیده آید مستلزم نسخ باشد که این در همه مخالف مقررات حقیقه اصول است پس از آنکه فهمی
 خود حواله بسلک اصولیه نمودن واجب باطل است بجز خود کشودن و برای اظهار منطوق دانی خود
 قیاس مرکب ساختن و بر عدم تکرار حد او سطر نظر نینداختن امری است قبیح که لایقین علی کل
 ذی فکر سلیم و عقل صحیح چون بگردد در هر مقام با وجود عدم فهم مراد و کسب زیادتی نفس
 و مستلزم نسخ برای تفسیل و تکفیر اید اعلام و ابطال الحسنات آن کرام پیش میکنند
 میخواهم که در مقام چهارم چند از کتب مشهوره اصول نقل کند در سلسله الثبوت نوشته سلسله

انسخه زيادة عبادته مستقلة ليست نسخها ^{بالحج} بجزء العلوم ^{بالحج} في شرح في مورد ^{بالحج} واهي ليست نسخها
 للمزيد عليه وان كانت من جنسه فانه لا يرفع شيئا من المزيد عليه وهو ضروري ^{بالحج}
 ونيز ^{بالحج} وشرح ثبت واما زيادة جزء في الواجب كالترتيب في الحد للزنا وازيادة
 شرط بعد اطلاق الواجب كالايمان اى اشتراطه في رتبة اليمين فعمل هو
 نسخ حكم المزيد عليه فالخفية قالوا نعم ^{بالحج} نسخ وهو المسمى بالنسخ بالزيادة ^{بالحج} والنسخة
 والمخالفة واكثر المعتزلة قالوا لا نسخ الى اخره وبعد بيان ما سبب نوشته لنا ان
 المطلق عن تلك الزيادة دل على الاجزاء مطلقا سواء مع الزيادة او محضاً
 بنها لانه اى المطلق كالعالم يدل على افرادة التي هي مع الزيادة او مجرد عنها ^{بالحج}
 وليس هناك صارف عنه لان الكلام فيما لا صارف غيره هذه الزيادة وهي
 مفروض الاشفاء زمان وجود المطلق فيحمل على اطلاق ويدل عليه التقيد
 بجزء او شرط ينافيه فانه يقتضيه عدم الاجزاء بدونه فيرفع هذا التقيد
 حكما شرعيا وهو اجزاء الافراد التي هي مجردة عن هذا التقيد وهو ظاهر جدا
^{بالحج} ونيز ^{بالحج} وشرح نوشته واهذا الممتنع الزيادة عندنا بحسب الواحد على المقاطع كالمطهر
 لا طواف ^{بالحج} وشرح بعد بيان فروع كفت في هذا القدر بما يكفي لعدم اتمه ايضا هذه
 الاعم ^{بالحج} ونيز ^{بالحج} وشرح بحر العلوم در بيان جواب ليل محجزين ^{بالحج} ما كتبت طبع كفت
 قلنا اولاً ان الآية كانت ساكنة عن حال الام مع الاخوين كان امير المؤمنين
 عثمان رضي الله تعالى عنه ردها في هذا الحال من اشك الى سبب نسخ ^{بالحج} عن
 ان الآية لا ينسأ ولها فاستدل امير المؤمنين ^{بالحج} بما كتبت منه انك
 وهذا ليس من النسخ في شيء وهو ظاهر جدا الى اخره ^{بالحج} ونيز ^{بالحج} في مورد ^{بالحج} واهذا نسخ الحكم
 فقلنا اختلفوا ان الزيادة على النص ^{بالحج} لا وذكروا انها ^{بالحج} الزيادة جزء كزيادة ^{بالحج}
 مثلا على كعتين وشرط كالايمان في الكفارة او ما يرفع مفعولها ^{بالحج}
 وتوضيح بعد بيان ما سبب ودلائل مختار خود نوشته فلا يزداد التعريب على الجمل والنسخة
 والترتيب والولاء على الوضوء وهو اى الوضوء على العواطف والفاخرة وتعديلي

الا نكان على سبيل الفرضية بخبر الواحد ولا يمان على الرقبة بالقياس اي لا يزداد
 قيد الايمان على الرقبة في كفارة اليمين بالقياس على كفارة القتل يرد ههنا
 انكم زدت الفاتحة والتعديل بخبر الواحد حتى وجبا وانما لم يثبت الفرضية
 لانها لا تثبت بخبر الواحد عندكم فان الفرض عندكم ما ثبت لزومه بدليل قطعي
 والواجب ما ثبت لزومه بدليل ظني فقد زدت على الكتاب بخبر الواحد ما يمكن
 ان يزا به وهو الواجب فيمكن ان يجاب بانا لم نزد الفاتحة والتعديل على وجه
 يلزم منه نسخ الكتاب لاننا لم نقل بعدم اجراء الاصل لولا الفاتحة والتعديل
 حتى يلزم النسخ حينئذ بل قلنا بالاجوب فقط الى اخره ودرج القدير وبحث تسمية وضوء
 اوروه فادى النظر الى جوب التسمية في اوضوء غير ان صحته لا يتوقف عليها لان
 الركن انما ثبت بالقاطع وبهذا يندفع ما قيل المراد به نفي الفضيلة لئلا يلزم نسخ
 آية الوضوء بمعنى الزيادة عليها فانه انما يلزم بتقدير الافتراض لا الوجوب في الخبر
 ان يبين بيان بصحة تمام بثبوت رسيد ه كه از مجرد تجويز امر كية بخصوصه در قرآن مجيد مذكو نبو
 وشرعيت آن از نص ثابت نباشد ورفقان حميدان ساكت باشد تجويز نسخ قرآن لازم نماند
 ورنه برخجوات كذائية ثابتة با حديث شريفه هم ممكن از نسخ نص كتاب لازم خواهد آمد بجز
 بثبوت رسيد ه كه امر كية در قرآن شريف نصيصت با مقيد بصورت خاصه ميت ركز آية
 يا شراكر وائيدن امرى ديگر در ان البته داخل نسخ بالزيادة هست اما زيادت امرى ديگر در ان
 باختلاف فرضيت وركنيت وشرطيت بلكه بطور محجاب بلكه بطور وجوب هم داخل نسخ نصيصت
 پس بر جوبين و قائلين سخنان عمل مفضل كرموله شريف كه سچگونه در ان زيادت كدامى ركن وشرط
 بر خجوات آية مخصوصه مخصوصه كتاب التسمية بحواله قاعده الزيادة على النص نسخ تمت تجويز
 نص كتاب التسمية و جليل سازى و افتراير و از مى ست و ثالثا احتجاج بآيه كرميه اكلت لكم دينكم
 الآية بر ابطال سخنان ائمه وبن كه از افواو خاصه عومات مسند و بات مطلقه كتاب و سنت و
 مسند حج تحت قواعد و اصول شريفيت اند محض جمالت مست مر او از آيه كرميه تكميل اصول بن
 و تبيين قواعد عامه شريفيت مست نه تجويد افواو فانه جليل احكام و تخصيص صور كذائيه منقطع است

فهم این معنی از آیه کریمه مبتنی بر مجرد و بهم است که همین هم راه منکرین قیاس هم زود بود چه عجب که صاحب رساله کلام و محبت منکرین قیاس را دیده بخواه احتجاج کرده است قاضی ناصر الدین ^{رضی الله عنه} و تفسیر اسرار التزیل فرموده الیوم اکملت لکم دینکم بالنصر والظهار علی الادیان کلاها او بالتخصیص علی قواعد العقاید والتوقیف علی اصول الشرائع وقوانین الاجتهاد ^و علامه خطیب در حاشیه فرموده هذاجواب عن دلیل نفاة القیاس فانهم تمسکوا علی ابطله بان الدین کل فی آخر محمد النبی صلی الله علیه وسلم فلو کان القیاس جائزاً بعد وکان ذلك القیاس لابد ان یكون لاظهار حکم لیکر معلوماً فکان القیاس موجبا لکمال الدین فلم یکن کاملاً فی ذلك الزمان والجواب عنه ما ذکره هوان المراد باکمال الدین تحقیق قواعد العقاید وتبیین قواعد الاجتهاد وهذا لا ینافی وقوع ^{احتمال} وخصیج الاحکام بعدة الی آخره و تفسیر کبیر نفیة المسألة الثانية قال نفاة القیاس دلت الآیة علی ان القیاس باطل وذلك لان الآیة دلت علی انه قد نص علی حکم ^{الکفر} فی جمیع الوقائع فالقیاس ان کان علی فی ذلك النص کان عبثاً وان کان علی خلافه کان باطلاً الی آخره باجملة زیادتمیکه منافی آیت کریمه باشد و آنرا مستلزم نسخ گفته آید بترسنت علماء دین صادق نیست و زیادتمیکه صادق می تواند شد منافی آیه کریمه و مستلزم تحویر نیست پس دلیل اول بر ابطال و انکار عمل مولد شخص بی بنیاد و سعی صاحب رساله همه ^{است} فقیه میگوید که از اصول همین مقدمات مسلمه او بعد طرد و اخراج منخرقات مختصرات ^{صالحه} دلیل جدید برای ابطال حکم تحریم و ممانعت ابرج عمل ترتیب می توان داد مثلاً می توان گفت توفیر و تکریم حضرت بنی کریم در شرع شریف مشروع است پس اظهار شکر نعمت وجود باجود با با عبادات و صدقات و دعوات اهل اسلام و غیره مسلیس بر اعلی استیجاب ارباصات و معجزات و فضائل حضرت سید الانام صلی الله علیه و سلم و تکریم ایام و احوال با سعادت است که یکی از افراد اصل توفیر مطلق آنجناب صلی الله علیه و سلم است و پس استیجاب تکرار شکر نعمت توفیر ^{شکر} ایابا سعادت علامه ابن حاج و غیره از بیان رسول و بی جاشانه ثابت فرموده اند و همچنان وقت مجلس فکر شریف که یکی از افراد در نعمت ذکر آن حضرت در مشرب فضائل و حسن

بابرکت است که مخصوصه تنصیص حکم آن در قرآن شریف نباشد با وجود عدم مزاحمت حدود
 خاصه منصوصه شریعت بلکه با وجود عدم ثبوت تحریم و کراهت و مانعیت از مجتهدین امت
 حکم به تحریم آن نمودن و راه انکارش بیرون لب شیخ حکم مطلق و زیادت بر نصوص شریعت
 کشودن است چنانکه در اصول مقرر شده است مثلاً در بیان کفاره که ذکر مطلق بر قبه است پس
 انکار از تجویز اعتناق عبد کافر که یک فرد از افراد آن است گوید قرآن مجید ذکر آن مخصوصه نیست
 حسب قول بل اصول حنفیه زیادت بر نصوص متقدم شیخ آن اطلاق است در ای مقام نقل فقره
 از رساله دعائیه مولوی خورم علی که از اکابر طائفه بوده اند برای دهن دوزمی مثال رساله
 ضروری است در رساله مطبوعه کوره در تحت پنج باب دعایست که نایه بعد صلوة نوشته
 اگر گوی که دست برداشتن در دعای مسیح نمودن از احادیث قولیه و فعلیه البته ثابت است لیکن در دعای
 عقب صلوات حسب بیعت کذائیه چه دلیل است گویم و با استدلالی که چون ثابت شد که رفع لایه
 از آداب دعاست و جالبها جابن است و موقت یوقتی دون وقتی نیست پس حاجت دلیل
 دیگر نمائند آنچه با فظنه ایضاً غایبه باید نیست که دست برداشتن وقت دعا در و مالیدن بدانها
 با احادیث صحیح و حسان قولاً و فعلاً در نماز مستسقا و غیره ثابت است گویند اما عقوبت صلوات
 بیعت کذائیه مروی نباشد الا آخره قوله اگر این زیادت را معین داریم لازم آید عدم صدق
 حق تعالی آنچه اقول اگر از آنکه در می تصریح فرموده و دادن بیعت کذائیه به هر طوع و جمله افراد
 مخصوصه عومات خیر و کل احکام خاصه جمیع امور در نصوص مراد می بود و گنجایش ذکر این ایراد بود
 حالانکه در کلام الله شریف هرگز به تخصیص و قیدین صورت کذائیه جمیع طلوعات و بیعت مخصوصه
 جمله نوافل و سجات و تعدید کل افراد کل امور غیر تصریح و تخصیص نفرموده است پس چگونه این معنی
 از آنکه مراد خوان شده و چرا بر ایمه دین و علماء و متدین در تحسان صورت کذائیه مستحسانات
 مخصوصه علم طعن تفصیل باید از شریعت و اگر این معنی را معین داریم لازم می آید عدم صدق
 حق تعالی در قول او و هذا خلف عما منع و محال الاحمال فیہ للاسکان و الاحتمال عندنا
 معاشراصل الحق تا آنکه ماهه جامعیه که بر تمام اشکان مقدر است کذب او تعالی شأنه
 مقررند و از استناد و امتناع آن منکرند و امامشان قدرت انسانی را بر تفصیص شنیع کذب

برای تقدیریت و اسکان این عیب فاحش بحساب مقدس بانی دلیل ساخته و بر تقدیر عدم
 آن بلزوم از دیاد قدرت انسانی بر قدرت ربانی پرداخته اگر چه نزیل ثونک کفر بود
 این استدلال کاسد و اعتقاد فاسد مسلم داشته و در رساله کلام الفاضل مولای خود
 در مفاک اخفاض انداخته بر اذات ذات خود از ان ضلالت در تخاشی و انکار از ان
 اعتقاد پنداشته اما چون عامه اسماعیلیه بنا بر پاسداری رئیس طائفه قول فاضل کسیر
 خود را باطل و مردود می شمارند حسب ارشاد مولای خود بهمان قول اگالو می می انکارند
 از ایشان عجب نیست که تجویز وقوع آن کنند قوله و این احتجاج در رویگی بدعات بکار
 می توان آمد آنکه قول بر چند ناهمی صاحب ساله از سابق بخوبی عیان گردید اما در اینجا
 یکدیگر قول دیگر از علماء دین محققین و مستدرین صاحب ساله باید شنید صاحب هدایت
 بعد ذکر تلبیه سنون در بحث چهار زیادت تلبیه بر قدر ماثور نوشته و کلام بلغی ان بخیل
 بشی من هذه الکلمات کانه هو المنقول باتفاق الرواة فلا ینقصر عنه لوزادها
 جاز خلافاً للشاخی هو اعتدولاً بالادان التشریه من حیث انه ذکر منطوم لنا
 ان اجلاء الصحابة کابن مسعود و ابن عمر و رضوانی هریره رضی الله عنهما و اعلی
 الماثور و کان المقصود الثناء و اظهار العبودیة فلا ینع من الزیادة علیه الخ
 درین مقام باید فهمید که اگر استدلال صاحب ساله صحیح باشد الزام تجویز نسخ امر سنون ماثور
 بلکه نسخ انص کتاب مسود صاحب هدایت و سالار المیه تنفید بلکه موجب هدایت صاحب هدایت
 بر حضرت ابن مسعود و ابن عمر و ابو هریره رضی الله عنهم نیز حسب قول صاحب رساله
 می توان نمود و نیز صاحب هدایت در آنچه مقصود از ان مطلق ثناء موجود بود زیادت
 بر قدر ماثور تجویز فرمود پس بر اظهار اعلان عقد مجامع ذکر آن حضرت در کتاب است
 شکر نیست و لذات با سعادت که مقصود اید و بین و عامه مسلمین از ان ثناء و تعظیم
 در رفعت ذکر و تکریم آن حضرت صلی الله علیه و سلم است و هیچگونه مزاحم در راجع امور عذوه
 حضرت شایع نیست بلکه داخل افراد توفیر و مندرج در ان اصل عام است اگر بالفرض
 لفظ زیادت صادق نیز آید تا هم موجب قول صاحب هدایت از تجویز زیادت منع خود

نمی شاید و در مختار در بحث خواندن و روزه شریف در فصل صفة الصلوة گفته و
 قدب السیادة لان زیادة الاخبار بالواقع عین سلوک الادب فمواضیل
 من تزکة ذکوره الرعی الشافی غیره الخ و غنیته استعمل گفته و ان زاد فی دعاء الاستغفار
 بعد قوله و تعالی جده لفظ و جل ثناء له لا یمنع من الزیادة و ان سکت لایومر به
 لانه لم یدکر فی الاحادیث المشهورة الخ بالجملة این احتجاج فاسد مخالف تحقیق محققین
 بکار نمی توان آمد و زیادت احکام ثابت است بر کتاب اسد و زیادت احکام مجتهدین
 بر کتاب سنت و زیادت ائمه دین و علماء کاملین بر زمانه تا قیامت داخل نسخ با زیادت
 نیست بلکه اجراء احکام عمومات کتاب اسد بر افراد خاصه و تفصیل مجملات آنست آیام
 شعرائی مستند صاحب ساله در میزان گفته فان قلت فساد دلیل المجتهدین فی زیادت هم
 الاحکام التي استنبطوها علی صریح الکتاب السنة و هلا كانوا و قفوا علی حد
 ما ورد صحیحاً فقط و لم یزیدوا علی ذلك شیئاً الحدیث ما تزکت شیئاً یقر بکم
 الی الله الا و قد امر تکرم به و لا شیئاً یبعد کم عن الله الا و قد نخت کرمه
 فالجواب لیهم فی ذلك الاتباع لرسول الله صلی الله علیه و سلم فی تبیین ما
 اجعل فی القرآن مع قوله تعالی ما فرطنا فی الکتاب من شیء فانه لو لا بین لنا کیفیة
 الطهارة و الصلوة و الحج و غیر ذلك ما اهتدی احد من الامة لمعرفة استخراج
 ذلك من القرآن لا کما تعرف عدد رکعات الفرائض و النوافل و لا غیر ذلك فکما
 ان الشارع یدلنا بسنته ما اجعل فی القرآن فکذلك الائمة المجتهدون یدلونا
 ما اجعل فی احادیث الشریعة و لو لا بیا نهم لنا ذلك لبقیت الشریعة علی اجمالها
 و هكذا القول فی اهل کل دور بالنسبة للذی را الذی قبلهم الی یوم القیامة الخ
 قوله چه نیکه حضرت مجدد و صاحب مجالس الا برار الی آخره اقول حضرت مجدد خود امور
 مخصوصه زانده غیر ثابت است از کتاب سنت را تجویز و تحسان نموده اند بلکه کمال تکریمات
 ابرار و ما و مت و اصحاب آنها فرموده اند از آن جمله است ذکر خلفا و راشدین رضی الله عنهم
 علم در حقیقت مجدد و رکاتب خود از او داخل شعائر ساخته اند و در حق آنرا

به تحریر این کلمه پرداخته اند که ترک نکنند آرا بعد مگر کسی که دلش مریض و باطنش خبیث باشد
 اگر صاحب ساله را عقلی و فکری باشد بپند که دلیلش بر تقدیر تائست بر حضرت شیخ هم
 بعینه اعاده می توان نمود که باری تعالی از عبادات و اعتقادات آنچه برای عباد خود کافی
 دانست شروع نمود و دین ایشان کامل کرد و چنانکه در قرآن است که اکملت لکم دینکم
 برین تقدیر اگر ذکر خلفاء را شدین هم در خصوص خطبه نماز جمعه و عیدین از امور دین می بود
 البته حق تعالی آنرا مشروع میفرمود و چه جای آنکه از شعائر باشد و حق تعالی از شر و عیبت آن
 خبر ندهد و چون شارع از آن بحث نکرده معلوم شد که احوادث آن زیادت بر اصل کتاب است
 و زیادت بر نص شیخ است که تقرر فی موضعه و اگر این زیادت را معین داریم لازم آید
 عدم صدق حق تعالی و بدخلف پس ثابت شد که این عمل محبت است و سندش از کتاب است
 ثابت نیست بر آراء انصاف شیخی نیست که اگر دلیل صاحب ساله تمام است کلام حضرت شیخ
 ایراد و ملامت و اگر کلام حضرت شیخ حق و درست صحیح است احتجاج صاحب رساله مردود
 و باطل و قبیح است و از همین جا اکثر دلایل مورد و مؤثره در آن کتاب لامل مقبول باشند
 کلام حضرت شیخ مردود و سبک و متلامی توان گفت در خطبه نماز الامم ذکر خلفاء که در اینجا
 این کار از حضرت سید ابرار صلی الله علیه و سلم مأثور نیست لاقولوا لا نعبد الا الله و کفی بهذا معادیر
 می توان گفت که التزام این عمل و اہتمام آن از عموم اصحاب کبار و اہلبیت اطهار مقبول شد
 با آنکه این حضرات در خطبه محبت و عقیدت خلفاء را شدین اقدام تمام است اند و این ضابطی
 از چند حالات یا خطبه در ایام سعادت فرجام ایشان نه بود یا در حال امری غیر سکون
 و شروع را در عین خطبه که بیهیت خاصه از کتاب سنت ثابت نیست از دین نشمرند
 یا از ثبوت و برکت و خوبی این ذکر نادان بودند و بعد بطلان الشقوق الاخر زمانه با سبک
 نشان از احداث عمل زیادت امری در خطبه مأثور و اگر کسی بر اثبات اہتمام این امر از کلام
 صحابی ہمت بر گزارد و درین بحث دو اہم حسب تصریحات طائفہ پیش نظر دارد و اولاً آنکه
 اثبات دعوی از صحابہ بعد متصل سازد و دیگر آنکه بقول التزام این عمل محدث در عین خطبه
 عیدین و جمعه از جمیع اصحاب اہلبیت لاقول اکثرشان با نقل سکون با قین بلا یک امر احدی

بردارد و بدون این هر دو امر هما علیه را بجات نیست و نیز می توان گفت که عملی که فی نفسش سزا
 اما فعلش ایان سر در ماثور نباشد ترک آن در حق عین است اتباع مست و فعل آن موجب موافقه
 خدا و نیز می توان گفت که اگر این زیادت در خطبه نماز حید و جمعه هر قدر مرومی و ماثور سنون
 جائز هم باشد لکن بما و اظہار الناس علیه و اعتقاد و لا طریقه لازمہ بحيث لا یجوز
 بترکه و یطعنون علی من اسقط هذا الذکر و فی خطبہ حتی وصل الینام بعض
 من اشهر بالعلم انه قال هو من الشعائر فیلصک بالکراهة و المنع و امی بر تحقیق صحیح است
 که با وجودیکه از کلام او ظاهر است اینکه علماء دین تا هزار سال بر بی تحقیق جمود نموده در ادراک
 گرفتار مانده بودند همین شما حضرت محمد در هزار دو م شفاعت اقوال نشان ملهم شد
 تحقیق امر حق نمودند معنی ما بموجب دلایل خود همان حضرت محمد و ایام در دام تجویز کتب
 و شفاعت پیغمبران امر محدث بدعت گرفتار می سازد و بان برای مغالطه عوام مذکور مدح حضرت
 محمد می بردارد و مقتضای ایمان و انصاف آن بود که اگر صاحب رساله را بحسب ظاهر
 پیغمبری مخالف تحقیق سلف در کلام حضرت محمد بنظر رسیده و از تملش بر نافی خود گیر
 در صورت مانع گردیده تا و بیل کلام میبایست یا بر حمل بر سوئی پر و خت آخر مختصین هم سو و
 نموده اند که این همه از الزام تضامیل امیه دین از عهد صحابه و تابعین تا اکابر و پیشوایان حضرت
 و دیگر فقها و محدثین و الزام نیست تجویز قرآن بن پیشوایان اخف و ایون بود اگر خصوص
 ذکر پیشوایان طریقه حضرت محمد و انتم در تجویز میگردید بنا بر اختصار رساله بر یک سلفیت میکنم
 حضرت خواجه محمد شریف حسینی نقشبندی از اجله خلفای حضرت خواجه عزیزان صدیقی در کتاب
 حجة المذکرین از رساله حضرت قطب الوقت قدس سره همانی جناب خواجه محمد پارسا نقشبندی که
 از اکابر علماء دین و فقهاء و محدثین و از اجله خلفاء نامدار حضرت خواجه بهاء الدین بوده اند
 آورده قال رهی امره من بعد ان ای که امر صحابه بنویسند و لیسر علیک بفضله سلوک طریقه
 که بدست حسن که موافق اصول شریعت مطهره بود و متضمن صحابه بدین باشد در سناخی و در
 سنی نباشد اگر کسی است سلفای دین و کبر اعلی یقین روح امده او و انهم بود در میان
 که خیر الامم اند و با امده شرفا سلفاء و خلفا بسیار است و اکثر من ان یخصی من عهد الصحابة

واتباعین الی یومئذ الی آخره انتهى بکلمات الطیبه اینست حال حواله حضرت مجده و تفسیر علی
 حال اقوال صاحب مجالس البرار و النظر بعین الانصاف و لاکن من المستغنیين الاشرار قوله
 دلیل دوم آنکه عمل مولد از صاحب لد علیه الصلوٰة والسلام ماثور نه شده لاقولوا و لا فعلوا کفی
 بهذا منعائین لامحاله بدعت است الی آخره اقول اولاً که مجرد عدم ماثوریت از قول و فعل
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم دلیل ممانعت شدن نمی تواند که قطع نظر از تحقیقات متحققه است
 بچند وجوه مخالف تقریرات پریشان صاحب ساله همست بر می تماشای و تابعین متبع تابعین
 که آنحضرت با وجود اطلاق بدعت و محدث بودن و اقرار عدم ماثوریت از آنحضرت است
 فرموده اند که بحسب ظاهر نزد صاحب ساله هم داخل ممنوعات و ضلالت نباشند حال آنکه
 بر تقدیر قیامت این دلیل همین استدلال بر ممانعت آنستحسانات هم جاری می توان نمود
 و الا مجرد عدم ماثوریت از سنت برای ممانعت کافی نخواهد بود و تائید اگر در اشکالات
 ممانعت و اطلاق بدعت اینست که استحباب اعاده شکر نعمت بانواع عبادت و اعتقاد
 فضل ایام و ولادت از قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم نه اشاره ثابت است نه صریحه و سند
 نه ظاهر است نه خفی نه ملفوظه مستنبطه و اوله عامه شریعت شهادت آن نمی دهد پس اطلاق بدعت
 بدین معنی برین عمل قوی است که بطلانش قطع نظر از تحقیق دیگر محققین خود از قول صلاسه
 ابن حاج مستند صاحب ساله که ایشان را از اجله ائمه است و محققین کتاب و سنت شماره
 ظاهر و با بر است که عبارتش بعد ازین بنقل خواهد رسید پس ادعای نفعی ثبوت حجت از سنت
 مرتفع گردید اگر گوی که هر گاه آن تعریف بدعت برین عمل صادق نیست پس بعضی از ائمه دین
 که با وجود استحسان آن اطلاق بدعت نموده اند محتمل نیست گویم از تعدد اصطلاحات
 و اختلاف عرف و مجازات مانع نیست عن ابن عمر رضانه قال فی صلوٰة الظلمی انها
 بدعة و نعمت البدعة قوله دلیل سیوم این عمل از فضل اصحاب کبار الهیبت
 اطوار منقول نشده اقول اولاً این استدلال تمام نیست چه اگر ائمه دین از فقها
 و محدثین سندی صاحب رساله در بسیاری از مسائل استحسان استحسانات تحقیق فرموده اند

با وجودیکه بهیئت که از این منقول از اصحاب کبار و اهل بیت اطهار نبوده اند که خود آن ایامه دین
 بدان اقرار نموده اند از آنجمله است استحباب بیئت که از این رجعت قهقری برای تکویم کعبه عظمه
 در طواف و ادعای علامه شامی در عاصیه در مختار و بحث خلاف گفته اذ اقصا به
 التعظیم فی عیون العامة حتی لا یخفقوا صاحب القبر و یجلد الا و فی المشوع
 للغافلین الزائرین فهو جائز و انکان بدعة فهو کقولهم بعد طواف الوداع یرجع
 قهقری حتی یخرج من المسجد اجلاک للبیئت حتی قال فی المنهاج انه لیس فی سنة
 مرویه و لا اثر حکم قد فعله اصحابنا کذا فی کشف النور الحامد و تحقیق این مسئله به تفصیل
 تمام در شرح مناسک علی قاری باید دید و بچنان دیگر بسیاری از امور مهم که بعد صحیح کرده
 و غیر هم معناد شده اند و فراموشی بحد و شارح، از اند علماء دین از مستحبات می شمارند
 تا آنکه صاحب عین العلم علی الاطلاق گفته و الاسرار بالمساعدة فیما لیس منه عنه
 و صادر معناد ابعده عصر هم حسن انکان بدعة الحامد با باید دریافت که مغالطه صاحب
 در اینجا هم جاری می توان ساخت که این عمل بطریق صحیح مرفوع متصل از آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم ثابت نشده بلکه از عموم اصحاب اهل بیت هم در صحاح بسند معتد صحیح مروی
 نگردیده با آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و جمله اصحاب کبار و اهل بیت اطهار در غلبه تکویم
 شعایر الله و تعظیم بیئت الله اقدام تمام امت اند و این از چند حال خالی نیست یا کعبه یا
 سعادت فرجام ایشان نبود یا تکویم بیئت خاصه که از این از دین فشرمند یا از مشوبت
 و اجر این عمل ناوان بودند الی آخر المغالطه با جمله همین مغالطه در جمله سخنان فقها و
 و دیگران درین بار می توان کرد اگر کوی احتمال دارد که صاحب ساله بر طبق مذنب
 اسماعیلی چه آن ایامه دین را از ضالین و مبتدعین بلکه از شرکین می پندارد گویم برین تقدیر
 درین رساله برای اثبات دعوائی خود چرا از روشن سندی آرد و تا نیا میگویم که مجرد عدم
 نقل چیزی دیگرست و نقل ترک و عدم فعل چیزی دیگر مغالطه صاحب ساله اگر جاری
 تواند شد در ثانیست نه در اول صاحب فتح القدر در بحث تشمیه وضو بعد از آنکه عدم نقل آن
 در حدیث حضرت عثمان رض و حضرت علی رض ذکر نموده در جوابات آن فرموده و با جمله علم

النقل لا یبغی الوجود الخ پس قول او یا ماه ربیع الاول در ایام شان نبود یا ذکر ولادت
 و حمایه نبوی را به تخصیص یوم و ماه بهیئت گذاشتند که تا بیاید ز دین نشمرند و بدانجا بر تقدیری صاوق می آید
 که صاحب ساله این امر ثابت می نمود که آنحضرات باذن شارع صرف در دیگر ایام و ماهها مذکور
 حمایه نبوی میکردند و در ماه و ایام ولادت بحجت عدم اجازت شارع ترک می نمودند پس
 درینصورت گنجایش ذکر این امر بود که ترک آنحضرات خالی ازین سه شق نبود آنچنانکه بعض
 علماء در بعض مسائل صلوة گفته اند و چون صاحب ساله این امر ثابت نه نموده بلکه ائمه دین
 فضائل مجالس افکار با حدیث صحیح و شریف و صحابه اخبار بزرگ حضرت سید ابرار در همه زمان
 و ادوار بانا تصریح ثابت می نمایند پس کجا گنجایش این چه است که آنحضرات درین ایام بحجت
 عدم اجازت ترک نموده اند اما قول ائمه کذائیه متعارفه این دیار پس این قول هم دلیل مانع
 نمی تواند شد چه هرگاه فضیلت اجتماع برای مجالس افکار شریفه و زیادت فضل عبادات در آن
 مستحب که لطیفه و شرف ایام ولادت با سعادت جناب رسالت و استحباب اعاده شکر نعمت
 رب الارباب از ضامین احادیث سید المرسلین حسب تصریح ائمه دین مستندین صاحب ساله
 ثابت است پس بر هیئت گذاشتن یکجا نمودن چند حسنات مشروطه که شارع حکم آنها را تقیید بقیدی
 و مخصوص بیهتی و مشروط بشرطی فرموده باشد همچو اعتراضات کردن و لب تفضیل اکابر
 کشودن اطلاق احکام مطلقات شارع را نسخ نمودن است و از همین جا حال فساد و دلیل چهارم
 بهم ظاهر گردید که حسب تحقیق محققین از علمای حنفیه و خیم هم برای تفسیر افرا و مقیده مندرجه
 تحت مستحبات عامه شریعت که شارع حکم آن علی الاطلاق فرموده باشد و مقیده بعدم آن
 قیود مخصوصه زائده نه نموده باشد تخصیص از مجتهدین سابقین ضروری نیست چنانچه
 مستندین صاحب ساله تصریح آن نموده اند مثلا در درختار در بیان استحباب صلوة برای عموم
 امراض نوشته و منه العار برفع الطاعون قول ابن مجرب دعه ای حسنة و کل طاعون
 وباء و لا عکس الخ غلامه شامی در حاشیه نوشته قوله حسنة کذا فی النهرا قلت و البدعة
 تعتبرها الاحکام الخمسة كما وضحنا فی باب الامامة الخ و در ذیل قول کل طاعون
 و با بر نوشته و هذا بیان ادخول الطاعون فی عموم الامراض المنصوص علیه عندنا

وان لم یصواعلی الطاعون بخصوصه لکن مقام تعجب است که اسماعیلیه برای اثبات
تضلیل امیه دین از مجوزین عمل مجلس شریف و تحریم و مانعت محفل منیف گاهی عدم ذکر
استحسان آن بخصوصه در کتاب و سنت پیش می آرند و گاهی عدم نقل از اصحاب مجتهدین
و دلیل بگمراهی مجوزین می شمارند اما اینقدر نمی فهمند که آخر حکم تحریم و مانعت امری نفسیه
و تضلیل مجوزین آن هم از احکام شرعیه است پس برای آن دلیل خاص از کتاب و سنت
و نقل صحیح از اصحاب مجتهدین است چرا ضرورت نیست اگر بعموم و اطلاق ذم بدعت نیند
پس با وجود نافرمانی طلبش عموم کتاب و سنت در خوبی تکرم آنحضرت و اطلاق حسن مجالس
اذکار و توقیر حضرت سید ابرار برابر برای مجوزین این عمل که بیچگونه مزاحم شریعت نیست دلیل
استحسان آن نخواهد گردید و اگر خود را مجتهد قرار داده و با وجود عدم نقل از مجتهدین سابقین
در تحریم این عمل قیاس مع الفارق بوسائل صلوٰه و غیره نموده ابروی اجتهاد بریزند پس
استحسان محققین حنفیه و شافعیه و غیرهم را از فقها و محدثین و علما و معتمدین که اگر چه منصب
اجتهاد و استقلال نرسیده اما در اصول و فروع مذاهب خود با کمایندگی تحقیق و تدقیق
نموده اند و در کمالات علمیه و تحقیقات دینیه این جمله را باو نشان نسبت یکی از بزرگان
نیست و در دعای خود باو نشان استناد هم میکنند چرا دلیل جواز این عمل بنا بر امید
و اگر کسی باز بر سر سخن نرسد و سر کلام نفهمد و از نا فهمی خود سخنان استحسانات خاصه و بهیئت
کذاییه و اثبات آن از اصول عامه مطلقه شرعیه را موقوف بر نصب اجتهاد و نقل دارد
تا گوش فرا آرد که علما و کالمین از عهد تلامذه مجتهدین تا شاه عبدالعزیز صاحب غیره
علما و لاحقین که با استحسان سخنان بخصوصه تصریح فرموده اند و آنها را از اصول عامه
مطلقه شریعت ثابت نموده اند این امر را موقوف بر نصب اجتهاد استقلال ندانسته اند
و این استحسان اجتهاد ناگذاشته اند مولوی خرم علی در شفاء العقیل ترجمه قول جمیل صاحب
شاه ولی اسد دهلوی آوراد و شغال اعمال سلاسل خود نوشته اند و از شاخ چشمتیه
انداختن آستین در گلو وقت دعا آورده اند از شاه عبدالعزیز صاحب در ترجمه

مذکورہ آورده مولانا فی فہمہ بایا کہ بعض نادانوں نے اعتراض کیا ہی آستین گردن میں
 ڈالنا کیونکہ جائز ہوگا حالانکہ او علیہ ماثورہ میں یہ ثابت نہیں ہے ہم جواب دیتی ہیں
 کہ قلب یعنی چادر کا اولٹنا پلٹنا نارہستہ مقابین رسول علیہ السلام سے ثابت ہی
 تا حال عالم کا بدل جاوی تو اس طرح آستین گردن میں ڈالنا مخفی کے اظہار کی واسطی
 یعنی تضرع کی لٹی یا واسطی گردش حال کی حصول مقصود سی کیونکہ ناجائز ہوگا الی آخرہ بحکمہ
 سیکہ کتب دینیہ سابقین و لاحقین دیدہ است خواہد فہمید کہ استحسان امور یکہ مندرج
 در مشہور بات شریعت اند و بکتاب سنت فراحت ندارند موقوف بر حصول اجتناب نیست
 تحقیق و تدقیق اصول و فروع و ملکہ علوم دینیہ کفایت میکند کہ مجوزین این عمل را بخوبی تمام
 حاصل بوده است و باوجود اینہم مدعی گردانند فہم سخن گوئید شریعت بقولہ دلیل بنائیکہ
 عدم نقل قول و فعل خیر البشر و صحابہ عالیہ قدریکہ از دلایل و براہین مذہب امام ابوحنیفہ است
 چنانکہ در کتب معتبرہ فقہیہ پیچہ ہدایہ و بحر الرائق و مستماری شرح منبہ المصلی وغیرہا جا بجا عدم نقل
 حجت گرفتہ اند الی آخرہ اقول اگر مجرد عدم نقل مذکور علی الاطلاق از دلایل و براہین مذہب
 امام ابوحنیفہ علیہ الرحمہ بیوہ و نحو یکہ جمیع افراد استحسانات علماء دین را ہم باوجود عدم مزاحمت
 شریعت منع می نمود لاجرم جماعت محققین از حنفیہ حکم با استحسانات مخصوصہ بقصد تخریب
 باوجود عدم نقل مذکور نمی فرمود قطع نظر از اقوال دیگر محققین صاحب سالہ کہ ہذا کہ بدو دیگر
 و مستمل پر بدخت نظر انصاف سوی تحقیقات ہمین صاحب ہدایہ و صاحب بحر و صاحب
 مستمل نظر باید انداخت از آنجملہ آنکہ صاحب ہدایہ در محنت تلفظ نیست فرمودہ و یحسن خبرک
 لاجتماع الغنیۃ الی آخرہ و صاحب بحر الرائق در ہمین سلسلہ بعد از آنکہ از دینیہ مستحب بودن آن
 بر مذہب مختار و از مجتہبی صحیح استجاب آن و از کافی و تبیین سخن بودنش بقصد جمع غریمت
 و از اعتبار و محیط و بدایع سنت بودنش از غنیہ و فتح بدعت بودن آن بطور اختلاف
 نقل نمودہ میفرماید ففی من ہذا نہ بداعہ حسنة عندا قصد جمع الغنیۃ
 وقد استفاض ظهور العمل بذلك فی کثیر من الاعصار فی عامۃ الامصار
 فلعل لقاہل بالسنة اذ ابعا الطريقة الحسنة لاطريقة النبي صلی اللہ

عاين من النور وفيه تسعة بعد ان اذ ان سماه لفظ بدعت آورده بطور شديك فرموده لكن عدم النقل
 وكونه بدعة لا ينافي كونه حسنة الخ قوله صلوة رغائب جماعت توافق كل آزاد ما وراي موارد ما ثور
 وبقوله باوجود نظير آن در اصل شرح ومواقع شخصه صرف بنا بر عدم نقل ازان سرور مكرهه داشته اند ان اول
 اولاً بطور حجاب رساله توان گفت كه عدم نقل ازان بر مستلزم ممانعت كرايمت چنانچه در مستندات صاحب رساله
 از بحر الرائق ودر مختار وطحطاوى و طوالع الافكار وكافى وجليلى و مستملى وغيره با بسيارى از
 امور رابا وجود عدم نقل ازان سرور صلى الله عليه وسلم جائز و مستحسن نگاشته اند وآن امور
 غير ما ثوره وبقوله را در مواقع شخصه بنا بر عدم نقل ازان سرور مكرهه نپذيراشته اند در
 بحر الرائق گفته و فى القينيس ذكر الخلفاء الراشدين مستحسن بذلك جرى لتوارث و بذكر
 العين ودر مختار گفته بيدب ذكر الخلفاء الراشدين والعين و تيز در در مختار گفته
 التسليم بعد الاذان حدث فى بيع الاخر سنة فى عشاء ليلة الاثنين شمر
 فى الجمعة وسمى بدعة حسنة وايضا فى لدر المختار قراءة الفاتحة بعد الصلوة
 جهر اللغات بدعة قال استاذنا لكنها مستحسنة للعادة والآثار وايضا
 فى لدر المختار فى مسئلة المصاحفة بعد العصور وقولهم انه بدعة اى حسنة
 صابحة كما افادة النووى فى اذكاره و غيره فى غيره الى آخره و تيز در در مختار گفته
 والتلفظ عند الارادة بما مستحب هو المختار وقيل سنة رابنة يعنى احبة او
 علماء ناذله ينقل عن المصطفى الصحابة والتابعين بل قيل بدعة الخ طحاوى
 بعد بدعتة نوشته لكنها حسنة على المعاملة سيما الخ و تيز در در مختار نوشته وجاز تجلية
 المصنف لما فيه من تعظيمه الخ وايضا فيه وعلى هذا لا باس بكتابة اسامى السود
 وعلى الاى والعلامات فى بدعة حسنة الخ و تيز در در مختار گفته ولا باس به
 عقب العيد لان المسلمين توارثوه فوجب اتباعهم وعليه المختون ولا يمنع العامة
 من التكبير فى الايام العشرة به ناخذ بحر و مجتبى وغيره الخ طحاوى
 ورفصان جمع آورده و مثل الغلامه محمد البرهموشى عن حكيم الترقية فقال تخالفة
 حسنة استحسنها المسلمين وقال صلى الله عليه وسلم ما اراه المسلمون حسنة

فهو عند الله حسن الخصال بما كتبه نذوره وذكركت معتده مشهوره ان شواهد ابن ابي عمير
 بن ابي عمير وفتري نخيم ميگردوين على الاطلاق نحو المالك بن ابي نعيم واما ما كتبه نذوره وذكركت معتده مشهوره ان شواهد ابن ابي عمير
 ان ان سرور موجب ممانعت است وبران بنا فضيل صلواته ودين كيم استخوان ابن عمل فرموده اند
 نمودن سفاهت است وانا صلوة رغابت وچچمان صلوة نصف شعبان بل هم بسيار مي نويستين
 دين مستدين صاحب ساله وانشاءش جائز الاكر است وشته اند پس استشهاد كونه پنده شتر
 صاحب غنية المستعمل وغيره از اهل الاطلاق نذيب امام ابو حنيفة نسبت نمودن چر سست است
 در عين العلم گفته وكل ما ورد فيه فضيلة كصلوة الرغائب وليل النصف شعبان
 وكافوا باظنون عليهما الحمد وچچمان است در كنه العباد وغيره كتب فقه سنده ان
 واما علي قاري در شرح اربعين بعد نقل قول علامه ابن حجر نوشته وفيه ان الصلوة خير
 موضوع و احياء كل ليلة بالعبادة مشروع واذ الموضع حدتها لم ينرم عدم
 فاعلموا نعم لا يعتقد سنتيها مع انه جاء في ليلة شعبان قوموا اليها وصوروا بها
 وقد سماها الله تعالى في القرآن ليلة مباركة فهي من موسم الخيرات ومنازل
 البركات فصلوة مائة ركعة باي طريق لا يكون من البدع المنهومة مع ما ورد
 عن ابن مسعود رضي الله عنه ان ما را اهل المسلمون حسنا فهو عند الله حسن الخصال ويزيد ما قار
 در رساله فضائل نصف شعبان فرموده قلت جملة بعض الرواة لا يقتضون الحديث
 موضوعا وكذا انكاره الالفاظ في ينبغي ان يحكم عليه بانه ضعيف ثم جعل الضعيف
 في فضائل الاعمال اتفاقا مع ان نفس الصلوة النافلة في تلك الليلة ثابتة عن النبي
 صلى الله عليه وسلم بطرق صحيحة فلا يضر ضعف بيان الكمية والكيفية فان الصلوة
 خير موضوع واحسن مشروع عند كل مقبول ومطوبوع ونهلا تبين جواز ما يفعله
 الناس في بلاد ما وراء النهر وخراسان الروم والفرس والهند غير ما ياتي كل ركعة
 فيها سورة الاخلاص عشرون مرة على ما ذكره صاحب الفوت والاحياء وغيرها
 فانه وان لم يصح ولكن لا مانع من فعله ولو على وجه الامتنان اعتقاد كونه سنة
 غير صحيح عند العلماء وكذا ادعاء جماعة مكروهه عند بعض الفقهاء الخ اما وامي نواف

بمخاطبة ليس أنهم على الإطلاق كى كروه ومنوع بالاجماع والاتفاق است چنانکه فرمود ابن شاذان
 چه اکثر تخمین بدون تداعی جائز بنا کر است و با تداعی مع الکر است نوشته اند و در معنی تداعی هم
 در کتب فقهیه اختلافی نگاشته اند علامه کفوی در طبقات خفیه در ذکر امام صدر کبیر بیان الیهین
 محو صاحب محیط بر یانی نوشته و فی باب الامامة من کتاب الصلوة من المحيط قال لیکره
 الاقتداء بالامام فی النوازل مطلقاً نحو القدر والرفائب و لیلۃ النصف من شعبان
 و نحو ذلك لان ما رآه المسلمون حسناً فهو عند الله حسن خصوصاً اذا استمر فی
 بلاد الاسلام و الامصار لان العرف اذا استمر نزل منزلة الاجماع و کذا العادة اذا
 استمرت و اشتمرت و فی اکثر بلاد الاسلام یصلون الرفائب مع الامام و صلوة
 لیلۃ القدر لیلالی مضان و لیشتمان النبی علیه السلام صل لیلۃ النصف من شعبان
 و لیلۃ الرفائب القدر و مع ذلك صل المؤمنون مع الجماعة فی اکثر امصار الموحدين
 و بلادهم و ما رآه المؤمنون حسناً فهو عند الله حسن فی تلك الصلوة مع الجماعة
 مصالح و فوائد نحو رغبات المؤمنین فی تلك الصلوة و اعطاء الصدقات من الیدیه
 و الاطعمة و الحلاوی غیر ذلك و منع بعض الفقهاء ذلك لک افسادهم اکثر من
 اصلاحهم و المنع منع الصدقات و منع رغبة الناس عن الحضور فی الجماعات
 و ذلك لیس من ضیاع عقلا و سمعاً و من ائقی بذلك فقد اخطأ فی دعواه الخ ملخصاً
 و بعد بیان اختلافات نوشته و رأیت فی فتاوی الصوفیه لایکوه التطوع بالجماعة
 مطلقاً اذا صلوا بغیر اذان و لا اقامة لعدم التداعی حقیقة و هو الاذان و اقامه
 و قد صرح فی شرح الکافی الناصحی فی صلوة الکسوف حیث قال انما یکوه التطوع
 بالجماعة اذا صلوا علی وجه استدعاء الناس الیها بالجماعة كما یدعی الی المكتوبة
 و لا شک ان استدعاء الناس الی المكتوبة لایکون الا بالاذان قوله اذا نادیتم
 الی الصلوة الایة و النداء لیس الا بالاذان فلذا الاستدعاء ذکره فی الجامع الصغیر
 الخان و یؤیده ما فی القمیه فعله ان التداعی رفع الصوت بالاذان و الاقامة
 و فی السراجیه ان امامة النبی علیه السلام لیلۃ المعراج كانت فی النوازل و ذکر الکر

البغاضل يعقوب في شرح الشريعة واعلم ما جاء من نوافل الصلوة صلوة التوسيم بعد
 نقل ما في المقدمة من صلوة الرغائب والبراة والقدر بقي ههنا بحث مهم هو انه
 هل يكره امثال تلك التطوعات بجماعة ام لا قال في خزينة الفتاوى التطوع عجا
 في غير رمضان مكروه وقال شارح النقاية لا يكره الا قتداء بالامام في القدر
 والرغائب نصف شعبان لان ما رآه المومنون حسنا فهو عند الله حسن الى آخر
 ملخصا وثالثا قياسي سلمه بحث عنها بصلوة رغائب وجماعت نقل قياس مع الفارق
 صاحب فتح القدير بحث تلبية رشرح قول براه و لو زاد فيها جاز خلافا للشافعي وهو اعتبار
 بالاذان والتشهد من حيث انه ذكر من علوم وانا ان اجلاء الصحابة كتاب مسعود
 وابن عمر وابن هزيمة رض زادوا على المأثور ولان المقصود الذناء واضمار اليهودية
 فلا يمنع من الزيادة عليه الخ ودر بيان عدم جواز قياسه بآيات تلبية قد سنون بربا
 تشهد كونه بخلاف التشهد لانه في حرمة الصلوة والصلوة تقيد بالواز لا سيما
 لم يجعل شرطها كماله عدوها ولذا قلنا يكره تكرار بعينه حتى اذا كان في الصلاة
 قلنا لا يكره الزيادة فلا بد اطلاق فيه من قبل الشارع نظر الى فراغ العمل اليه
 عدم نقل جماعت درة الفطن ليس انصار برافرد وكرهت جماعت بهت لزم تغيير عادات
 شارع وارادوه ايدك حضرت شارع درواضه جماعت بهت داعي مقرر فرود و در نقل
 افراد مقرر فرود و انديا بهت عدم نقل كدامي بهت خاصة در عين نماز حكم بكرهت خصوص
 صلوة رغائب غير واجب ثم بعض علماء كرام كرده ايد استلزم ان نيت كرهام خاص كه
 داخل حرمت صلوة نيت با وجود اندراج تحت اطلاق احكام عامه نيت كه تخلفان
 آنها مشروط بشرط و مقيد بقيدى و مخصوص بنيت با وجود عدم لزوم تغيير و مزجت
 كدامي سنت صرف بوجه عدم نقل از ان سرور على الاطلاق ممنوع شود چه جامعي نكته عبادا
 منقوله باثوره را صرف بهت نيت اجتماعيه بنا بر تيجر او بام با وجود عدم نقل منع از
 اية اعلام ممنوع و حرام گفته شود و از عين مقام بوضوح رسيد حال فساد استدلالى
 بقول صاحب هدايه يكره ان يتنفل بعد طلوع الفجر باكثر من ركعتي الفجر لانه عليه السلام

له و نور علیهما مع حرصه علی الصلوة الهی که قیاس عمل مجلس مولد بران قیاس مع الفارق است
 و جواز زیادت بر قدر سنت و در امریکه متصود از ان مطلق ثناء و تشبیه است از قول صاحب
 ظاهر است و بالاتر از همه است ذکر قول صاحب ایبه من احرام و فی بیته او قفصه معه
 صدیق خلیس له ان یرسله و قال الشافعی ان یرسله لانه متعرض للصنایا صبا
 ولما ان الصحابة كانوا یخرجون فی بیوتهم صیود و واجن و لم یقل عنهم ارساله
 و بذلك جرت العادة الفاشية و هی من احادی الحج الخ چه معنی قول صاحب ایبه
 الکه مقید بودن صید در خانه محرم خلل در او ام نمی رساند و احرام بر با کردن آنرا بر محرم واجب گردا
 که وقت احرام صحابه کرام در خانه های ایشان هم صید می بودند و منقول نیست که وقت احرام
 آنها را با می نمودند پس درین قول صاحب ایبه کجا ذکر این امر است که هر امر با وجود اندراج
 تحت الطلاق مندوبات شارع و عدم فراغت صرف بجهت عدم نقل از ان سرور یا بجهت
 نقل از صحابه که علی الطلاق ممنوع محرم میگردد و صاحب رساله مفید باشد اما صاحب رساله فخره و بی من احادی
 فی چند که صاف صریح گردن دین جدید تجدید را می شکنند و از کمال ناهنجاری باکی نقل میکند قوله
 و فی العالم کیونیه قواءه الکافرون الی الاخر مع الجمع مکروهة الخ اقول در جهان فتاوی
 عالمگیری در بسیاری از مسائل جایجا با وجود عدم نقل از سنت با وجود عدم نقل از صحابه
 و تابعین حکم جواز دستخسان داده است پس استشهدا دیکه و ایت عالمگیری با وجود موجود بود
 دیگر و ایات مخالف آن در جهان کتاب بلکه همان باب چگونه امری را که چگونه مزاحم کداحی است
 نیست با وجود اندراج تحت الطلاق مندوبات تشبیعت و دستخسان ایله امت ممنوع قرار دادن
 و بنا بر آن در پی تفصیل تفسیق امید دین که دستخسان این عمل فرموده اند افتادن درست گردیده قوله
 تخصیص یوم و شهر الخ اقول اگر مراد از تخصیص اعتقاد حصر جواز ادای امری مطلق در زمان
 و عدم جواز ادای آن در غیر آن زمان است پس ذکر شدن درین مقام محض فضول و تطویل کلام
 و اگر مراد اعتقاد بدان در کداحی افراد زمان است پس حالش الکه صاحب رساله مصباح لفضی که
 مجسّمین سما علیله است در رساله مذکوره از ملا علی قاری علیه الریحه آورده که عادت کر لیبنا
 سنت کا بعضی اوقات دین زمین نام رکعات ماهی بدعت الخ و همچنان است کلام در تخصیص

قوله عجبت که جماعت نفل در غیر موارد مستأخره و نفل بعد طلوع صبح الخ اقول قیاس
 این عمل بر خصوص بیات صلوات و اوقات آن که قیاس مع الفارق است پس این چنین
 در نفل الجلی صاحب رساله قابل خندیدن است لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
 قوله دلیل ششم آنکه علما نوشته اند که همچنانکه اتباع در فعل باید در ترک نیز شاید **اول**
 اگر مرد این است که همچنانکه در فعل با سورات شرعیه اتباع شارع باید همچنان در کفایت
 شرعیه اتباع شارع باید نیست استدلال بدان بر اثبات همانست محاسن شریف و مثبت
 ضلالت مجوزین این عمل محض لغو است و اگر مرد این است که هر یک از این فعلی آنحضرت ثابت
 نباشد یا آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد عمل آنرا گذاشته باشند علی الاطلاق و وجهی
 مجوز و فاعل است پس گوید در کلام کسی همچون مقال یافته شود بر تفاسیر صحت نقل هم نسبت
 بسوی علما علی الاطلاق بود بلکه مفید اتفاق و مثبت در عموم این اتفاق باشد از حدیث
 حاظر است و این ادعاء عام و تفصیل ایة اسلام برین بنا فاسد و باطل است در بیان
 و مسلم و مالک و غیرهم عن الصدیقه رضی الله تعالی عنهما ما سئح رسول الله
 صلی الله علیه و سلم صحیح الضحی و ان لا یسبحها و انکان رسول الله لیدع العمل
 و هو یحب ان یعمل خشیه ان یعمل فیخضع علیها آنچه از ترک آنحضرت صلی الله علیه
 قرینه خاص برای تحریم و معافیت حسب فهم مجتهدین در جای برد و باشد در آنست استدلال
 بدان درست خواهد بود اما علی الاطلاق بر اثبات ضلالت مستحسنات ایام دین تحریم است که
 سند رج مندرجات مطلقه شارع اند استدلال مجوز ترک آنحضرت صلی الله علیه و سلم همان بود
 قوله کذا فی المواهب اللطیفه الخ اقول در عبارت مواهب لطیفه حسب نقل صاحب فقهیم
 المسائل که این قول بدلیل انکار تلفظ آمده و در این نسبت الحار بما علی قاری هم نموده حاش
 آنکه در مرقاة فرموده اختلفوا فی التلظظ بما یدل علی النیة بعد اتفاقهم علی ان الجمعا
 غیر مشروع فالاکثر علی ان الجمع بینهما مستحب است و بعد از آن نوشته و قبل لا یجوز
 التلظظ بالنیة فانه بدعة و المتابعة كما یکون و الفعل یکون فی التلظظ بما
 در رد این قول نوشته قد یقال نسلم انما بدعة لکنها مستحسنة الی آخره پس

و مخصوص بحث مواهب لطیفه هم همین قدر که بعضی قائل این قول هم انداد عامی توان نمود اما
 ادعای اطلاق و ایرام اجماع و اتفاق کی جائز خواهد بود با خصوص در صورتیکه تبریح مستند
 صاحب رساله اکثر علما قائل جانب خلاف در خصوص همان سئله باشد پس چه جای نیست که
 در دیگر مسائل حسب ادعای اطلاق آن قول را استدلال جازم قرار داده آید و نسبت ضلالت
 بایمه وین از فقهاء و محققین کرده آید لایسما در حالتیکه صاحب مواهب لطیفه بسیاری از امور را
 با وجود عدم فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم در تالیفات خود مستحسان نموده باشد طرفه آنست
 که ازین دلیل نسبت ضلالت بسوی محققین دین مبین و ائمه شرع همین که اندر مجوزین این عمل اند
 لازم میگردد و بطلان اکثر اقوال صاحب رساله نیز که بطرفین دلیل ثابت میگردد آنرا ندانند
 باری که ترک آنحضرت صلی الله علیه و سلم یعنی مرعوم و یا بهیه علی الاطلاق واجب الاتباع باشد پس
 برین تقدیر بموجب همین دلیل حرمت تحسنات تابعین و قبح تابعین بلکه صحابه کرام بر رضوان الله علیهم
 علیهم اجمعین هم ثبوت خواهد رسید و معاذ الله نسبت ضلالت بسوی آنحضرت هم عامد خواهد گردید
 که آنحضرت با وجود اطلاق و جهت و اقرار ترک آنحضرت و عدم ثبوت آنست مستحسان و تجویز
 فرموده اند حالانکه همه آن امور با تابع آنحضرت و اجابت ترک بوده اند و اگر صاحب رساله
 ازین دلیل گریز نموده اند از اندراج محسنات آنحضرت در تعیبات شرعیه پیش آید همین حدیث از
 جانب بکر فقهاء و محدثین مقبول پندارند و آنست ضلالت بسوی آنحضرت باز آید و از اتفاق
 خود توبه نماید و ما علینا الا السبله قوله قال صاحب مجمع البحرین فی شرحه الحاق قول هر چند که کتا
 مذکور خیر موجود و اعتماد بر نقل این طائفه نه توان نمود لیکن قطع نظر از آن اولاد و عبارات مستفیده
 در قول حضرت امیرالمؤمنین علی رضی الله تعالی عنه لفظ تردید موجود که ان الله لا ینیب علی فعل
 حتی یفعله رسول الله او یحیی علیه پس امریکه عدم فعل آنحضرت و ترک آنجناب را آنجا
 ثابت و منقول باشد معذراحت و ترغیب شرعی در آن موجود باشد بموجب قول مقتضوی صرف
 بابتدلال ترک و عدم فعل آنرا حرام و ضلالت نه توان گفت پس اگر در آن صاحب رساله این
 قوال را در نور و این دلیل محض بیگارست اما آنچه تفریح برین نموده حیث قال ریخاد لاد است
 برینکار اگر عملی فی نفسه مستحسان باشد اما فعلش از آن سرور مانور نباشد ترک آن در حق است مین.

اتباع است و فعل آن موجب تواضع خدا الخ میگویم که در ایجاد اوقات است برینکه صاحب ساله
 با وجودیکه نلی فهم و ادراک است معذرا هم چنانکه و بی باک است صراحت در قول تفسومی تردید
 موجود است از این جهت می اندازد و یک شق را از آن گرفته بر مطلب خود راست می سازد
 و ثانیا روایت نھی را معارضه است آنچه دیگر فقهاء و مفسرین بر روایت می فرمایند که حضرت
 امیرالمؤمنین با وجودیکه مردمان را مشغول صلوة مدعی عید دیدند اما نھی فرمودند و تفسیر که
 آورده عن علی رضانه رأی فی المصلی اقاما یصلون فقال ما رأیت رسول الله ^{صلی}
 علیه وسلم یفعل ذلك فقیل الا تنفاهم فقال اخشی ان ادخل تحت قوله ^{تعالی}
 اراهت الله ی نھی عبدا اذا صلی الخ و ثالثا قیاس عمل مولد و دیگر سختنات ایمة دین
 بر احکام بیات نماز با او قاننا صحیح نمی تواند شد کما مرور او با در خص و صح کلمه نماز افضل
 بر روز عید هم بر مجوزین و فاعلین آن حکم ضلالت چنانکه فرعون ^{صلوات الله علیه} صد ساله اخیر است
 چه درین فعل در سلفا اختلاف بوده است بعضی اکار بر دین از صحابه و تابعین عادت بخوانند
 نماز تطوع میداشتند و آنرا حسن و جائز نمی فرمودند و بعضی دیگر برای اظهار آنکه کسی این است
 راتبه نماز عید نداند که زمانه قرب اسلام و عدم تدوین احکام بود آنرا ترک می فرمودند و بعضی
 دیگر حسب اجتهاد خود قائل بکراهت هم بودند که در شروح حدیث اینهمه تفصیل موجود
 و قاضی خان فرموده و عن بعض الصحابة انه کانوا یتطوعون قبل صلوة العید الخ
 و در مذاهب ایة مجتهدین هم اختلاف است در مذاهب امام شافعی بقول مشهور صحیح است که
 امام نووی در شرح صحیح مسلم آورده و لاجحة فی حدیث امر که هی الا انه لا یلزم من
 ترك الصلوة کراهتها و الاصل ان لا یمنع حتی یشک الخ و در مذاهب حنفی هم اختلاف است
 قول مشهور همین است که در جبهه کراهت دارد اما بسیاری از فقهاء عابرا بکراهت هم میدانند
 و نفی را محمول بر نفی سنیت می پندارند و تا ما را فانی آورده قال ابو بکر الرازی معنی
 قول صحابنا در جمهم الله تعالی لیس قبل العیدین صلوة ای صلوة مسنونة لان
 الصلوة قبل العیدین مکروهة الا ان الکوفی نصر علی الکراهة الخ شیخ عبد الح
 حدیث در شرح سفر السعادت آورده و گفته اند ما را ما را بکراهت است که پیش از عید نماز

مسنون نیست نه آنکه مکروه است فی حد ذاته آنکه دو وجه قول مشهور اینست که اگر چه مجرب ترک دلیل
 مخالفت نیست اما با وجود حرص بر احراز فضل نماز نفل در سائر ایام که درین روز عادت رکعت
 از جمله نوافل قبل عید مقرر و مستمر گردید البته تغییر آن عادت مخصوصه در چه رکعت است و کجا
 تنزیهی باشد که برای رکعت تحریمی لیل خاص بر نبی و منع باشد مع هذا آنچه قائلین گویند
 نوشته اند عاقلش از مستنبتین صاحب ساله باید شنید در در مختار از بحر آورده اما العوام
 فلا یمنعون من تکبیر و لکن هل اصلا لقله و غلبهم فی الحدیث **خارج قول** دلیل سقیم
 قتها نوشته اند لوکان فی شیء وجود کثیره توجب الحلال الجواز و وجه واحد جواز
 الحرمة ترجیح جانب الحرمة **خارجی** قوله همچنین است حال عمل مولد که تذکر شائل و احوال
 ولادت و دیگر صفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم فی نفسه سنجب است و محبوب چون باخصا
 نامشروع و وجودی عن مخلوق باشد بدعت و مکروه گشت **خارجی قول** آرد که او عاقل مخلوق است
 باقیه و منی عنه آنوقت قابل ذکر بود که آنرا ثابت می نمود و حال آنکه جواز بلکه سنجاب اجزا
 و قیود آن از شرح شریف ثابت است اما اجتماع و احتفال برای ذکر حضرت سرور عالم
 صلی الله علیه و سلم و درود شریف و بیان احوال مبارک و خواندن قرآن مجید و نعت شریف
 پس کفایت میکند و در احادیث بسیار در صحاح روایات متضمن فضائل مجاس او کار
 در صحیح مسلم آورده عن ابی هریرة لا یقعده قوم یدعون الله الا حقیقاً **خارجی**
 و غشیتهم الرحمة و نزلت علیهم السکينة الحدیث صاحب تحفة الاخیر ترجمه مشارک
 که از زکات معتقدین در پایه اسماعیلیه است بدلیل حدیث شریف نوشته قرآن اور حدیث بی
 خداگانم لینا لوگون که در حفظ او نصححت کرنا در و در اور کلمه پنهانی سب ذکر من داخل است
 اما مشرف و استمن زمان ولادت با سعادت و سنجاب اعاده شکر این نعمت پس آنهم مسلم
 محققین از ایام دین هستند با ستناد حدیث صحیح حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
 باری اگر بر دیگران عطاوش نیاید در کلام علامه ابن حجاج که در اجله مسلمان است مطابقت
 نماید اما سرور و فرست بزرگ نعمت ولادت پس آنهم در دین بعدی تعیین است که صاحب
 نایب المسائل هم قائل آن گردیده و بیخ جلیله برای انکار آن ندیده اما احقاقاق ثابت دعا

و حصول مزیت برکت از فعل عبادت و در جمیع صلحی و محاسن مسلمان و اوقات نیک و از منزه متبرکه پس
 آنهم حسب تحقیق مفسرین و محدثین از مضامین آیات و حدیث ثابت است و در اینجا بر یک سند و عمده کفایت
 می کنم در تفسیر عزیزی بذیل تفسیر سوره قدر نوشته باجماله از مضمون این سوره معلوم میشود که عبادت
 و طاعت را بسبب اوقات نیک مکانات متبرکه و حضور و اجتماع صالحان در اینجا ثواب ایش
 برکات و انوار مزیتی عظیم حاصل میشود الی آخره فقیر میگوید که بیان مشایخه همین انوار و برکات
 و اله ماجد صاحب تفسیر عزیزی در فیوض الحرمین نموده جایگه فرموده است قبل از آنکه
 المعظمة فی مولد النبی صلی الله علیه وسلم فی یوم ولادته والناس یصلون علیه صلی
 علیه وسلم و یدیکون ادها صاته التي ظهرت فی ولادته و مشاهداده قبل بعثته ^{است}
 انوار اسطعت دفعة فاملت تلالا انوار فوجدت هاهنا قبل الملائكة الموکلین بامثال
 هذه المشاهد و بامثال هذه الجمالین رأیت فی الطانوار الملائكة انوار الوجة الخ
 انما تقسیم طعام و شیرینی پس عاشر اینکه قطع نظر از استحسان و بیکر علما و دین از کجایست حضرت شیخ محمد و هم
 که بسبب ظاهر مستند و معتد صاحب ساله اند عملی سخن طعام پر و عانیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 و خوراندن مسلمانان ثابت است و عبارت که از امر و طعامهای متلون فرموده ایم که برو عانیت
 آنسور علیه الصلوة والسلام پزند و مجلس نشاندی سازند الی آخره و شاه ولی امر عباد محمد و پیغمبر
 اسما حیل و بلوی از والد و مرشد و شاه و خود شاه عبدالرحیم صاحب انفسان امارین آورده الی
 وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیزی فتوحی است که طعام نیاز آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخفته شود
 قدری خود بریان و قد سپاه نیاز کردم الی آخره بلکه شاه عبدالعزیز صاحب حومی اجماع بر جواز آن
 نموده اند که در رساله ذیجیمه که در زبده النصاب مطبوع هم گردیده است در و قطع عن الزام عس
 بزرگن خود از خود و در بیان جواز عس فرموده اند این طین سبب است بر چهل به احوال طحون علیه
 زیرا که غیر از فرائض شرعی مقرر در هیچکس فرض نمی داند آری زیارت و تبرک بقبور صالحین و ابداد
 ایشان بابداد ثواب و تلاوت قرآن و دعای خیر و تقسیم طعام و شیرینی امر مستحسن و خوب است باجماع
 علما و تعیین روز عس برای آن است که آنروز مذکور انتقال ایشان می باشد از دوا عمل بدار
 الثواب و الاهر روز که این عمل واقع شود موجب فلاح و نجات است و نماز، سالان هم است

که سلف خود را باین نوع بر احسان نماید این با جمله قیود هیت گذاشتند اینها و امثال اینها که ایامه و بن جانتر
 میدارند و با بیسما عیله موجب ضلالت می انگارند همه آن قیود استجاب آنها از مضامین احادیث
 و آثار ثابته و اگر کسی از جمله امی از محرمات و مکروهات بعمل آید از خارج از بحث و تحقیق و وصل مسئله
 باید شمر و پیل الاطلاق مخلوط بودن تذکره شمائل آنحضرت با قیود منعی عنده و خصائص نامشروع نفوه
 ساختن و برای ابطال عمل مولد بزرگ قول فقها لو کان فی شیء وجوه کثیره پره از من سفاهت
 که این عمل چنانکه آمده وین سخن آن فرموده اند یکی از وجوه حرمت در آن ثابت نیست و تائیس
 فقها که ام اینهم فرموده اند که از مجرد اقرار و مجاورت کلامی امر مشروع با ممنوع آن امر علی الاطلاق
 غیر مشروع نمیگردد و در غنیه مستعمل در بیان اینصورت وقت خطبه آورده و لذا ذهب بعضهم الی ان
 البعد فی زماننا من الامام افضل کیلا یسمع مدح الظلمة لکن الصحیح ان القرب افضل
 لما من الحدیث و الحاصل ان الدنوفضیلة فلا تترك لاجل ما یجاورها من معصیة
 غیبه کاتباع الجنایة التی معها نائفة الی آخره علامه شامی در مختار در بحث زیارت قیود
 آورده و قال بن حجر فی فتاواه و لا تترك لما یحصل عندها من منکرات لمفاسد لان
 القربات لا تترك لمثل ذلك بل علی الانسان فعلها و انکار البدع بل ازالها ان ممکنه
 قلت و یؤیده ما مر عن عدم تترك اتباع الجنایة و انکان معهما نائفات الی غیر آن
 جمله امور مشرعه و بعض مجالین در بعض اوقات قرین این عمل نمایند بموجب این اقوال اقترا
 آن امور خارجیه بعملی عمل بولد را حرام خواهد ساخت قولم دلیل ششم آنکه در حدیث شریف است
 من تشبه بقوم فهو منهم الی قولم در بنود چشم ششمی است که در آن تولد کنهیا حسب عقول و
 میشود پیش اهل بصیرت و بصیرت بیخ تفاوت عید بولد باین احوال است
 محققین مستدین صاحب ساله هم را در تشبیه ممنوع است که بواقفت کفار و فعل مخصوص ایشان
 که از شمارشان باشد نموده آید ملا علی قاری در شرح فقه اکبر حضرت امام اعظم رضی الله تعالی
 عنه آورده اما جواب بعضی العلماء فی مقام الانکار لیس هذه الکسوة بان لیس قیود
 الاذکیة ایضا بدعة فلیس فی عملها فانما ممنوعون من التشبه بالکفرة و اهل العبد
 الذکره فی شعارهم لا ممنوعون کالبدعة ولو كانت مباحة سواء كانت من

افعال هل السنة او من افعال هل البدعة فالمدار على السعادة الى الآخرة وبهجان ام يكه
 برنيت او اسی رسم جاهلیت و بقصد تكلف مشابهات او انمود و شود گویند موم نباشد داخل تشبیه
 ممنوع است پس برای تفصیل انکه اسلام و ابطال شرف ایام و ولادت با سعادت حضرت
 سید الانام علیه الصلوة والسلام متبرک و شریف دانستن آن ایام و اظهار فرحت و سرور
 بذکر احوال و فضائل حضرت سید رسل ایصال ثواب تلاوت قرآن مجید و دعوات اخوان
 و ادای دیگر صدقات و قربات را بقصد شکر نعمت که عمل مولد عبارت از ان است داخل و عید
 من تشبه بقوم فهو منهم و لیس منایر و اغتن و باین کلمه شیطانیه که مابین این عمل و جنم
 آشنایی بنود که در ان قول گفته می باشد احتیاط و ایشان میشود هیچ تفاوت نیست نفوه سخنان
 قولی است باطل و قبیح و امری است لغوی بضمح اگر کسی اعیاد کفار را مانند جنم کنهیا و جهنم
 و غیره عید میکرد انید البته در ان ذکر و عید فهو منهم و لیس منایر رسمیه همان کلمه
 مشرف دانستن ایام و ولادت با سعادت و اظهار سرور و فرحت بذکر احوال فائمه رسالت
 صلی الله علیه و سلم نه از احوال شعار نصاری و بنود است و نه ادای رسم کفار و جهالت
 از ان معصوم است و از آنجا که اضرای صاحب رساله فی انکه بفهم سخن رسند برای تکفیر اهل اسلام
 اکثر ذک این حدیث میکند در اینجا مثالی از اربعین اسحاقیه می نویسم در سئله چه وجب
 که رسم اهل هند است فی شته فرستادن جبن و قلعه و غیره از طرف ناسمال مؤاد اگر نیست
 صله رسم باشد با رسمت الی قوله و اگر نیست ادای رسم جهالت باشد جائز نیست که
 در ان تشبیه بر رسم بنود لازم خواهد آمد و آن درست نیست قال علیه الصلوة والسلام
 تشبیه بقوم فهو منهم الی آخره باید دید که امر و اند یعنی نظریه موجه چه چک است
 که از رسم خیر است داخل تشبیه نه ساخته و بنیت ادای رسم جهالت حکم بانه تشبیه نموده
 باو داخل و عید من تشبه بقوم فهو منهم پرده افخته و تفصیل عدم لزوم تشبیه کفار در
 عمل و ممکن نبودن اندراج این عمل در ان عید در جواب تحریر برادر بزرگ خواهد آمد قوله
 دلیل نم آنکه در حدیث شریف است الامور ثلاثة امر تبین لك رشده فاتبعه
 و امر تبين لك عيبه فاجتنبه الی قوله و عن نعمان بن بشير رضقال سمعت

رسول الله صلی الله علیه و آله یقول ان الحلال بید و الحرام بین و بینهما مشتبهات
اقول جمهور محققین ایامه دین که مستند صاحب ساله اند در شرح حدیث تصریح فرموده اند
 که اصل در اشتیاقات و اباحت پس چیزیکه از شارع دلیل تحریم بران قائم نباشد داخل
 حلال بین است پس استدلال باین احادیث بی فم معانی بونی دیدن شرح حدیث درست
 ملا علی قاری علیه الرحمته در مرقاة شرح مشکوٰۃ شریف فرموده الحلال بیدای و اضمحلال
 حله بان و در نص علی حله او عهد اصل ممکن استخراج الجزئیات منه کقوله تعالی
 خلق لکم ما فی الارض جمیعاً فان اللام للنفع فعلم ان الاصل فی الاشیاء الحلال الا
 ان ینکون فیہ مضرة و الحرام بین ای ظاهر لا ینحفی حرمته بان و در حقیقت نص علی
 حرمته و بینهما مشتبهات ای امور ملتبسة لکونها ذات جهة الی کل وجهه الحلال
 و الحرام آنکه و نیز ملا علی قاری در مرقاة بذیل حدیث شریف و سکت عن اشیاء عن غیر
 نسیان فلا ینحسوا عنها فرموده دل علی ان الاصل فی الاشیاء الاباحه کقوله تعالی
 هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعاً آنکه و نیز در مرقاة در کتاب الاطعمه بذیل حدیث
 ما سکت عنه فهو ما عفا عنه نوشته فیہ ان الاصل فی الاشیاء الاباحه آنکه
 در اینجا باید دانست که طایفه هو انید را گیدی دیگرست و آن اینکه شیمای را که در کتاب سنت
 تحریم و منع آن مفقودست بلکه قول مجتهدی هم در تحریم بلکه گراست آن غیر موجود با وجود
 اندراج در مند و بات شریعت و نمودن هیچگونه مزاحمت گاهی داخل حرام بین و گاهی
 داخل شتهیات پس ازند و اصل در شیا حرمت می انگارند و مسئله متعلقه قبل بعثت است
 می نهند و برای اثبات مدعای خود بعض عبارات بهمه مجله از ناهمی نقل می کنند اگر
 درین مقام بغایت اختصار باین بحث هم اشعاره و مضامنه نداری و برای تحقیق تحقیق
 که بعد بعثت آنحضرت بدلائل کتاب و سنت اصل صحت و اباحت است اما بحسب نظر
 این آئم عظیم جمیع حنفیه و شافعیه مختار اباحت است و اگر کسی درین تحقیق شکی
 رود او را محققین بر نفوسش پرداختند خلاصه در رد المختار حاشیه در مختار در اعتراض
 بر قول و مختار و جواب از طرف صاحب هدایه فرموده الاول ان ما مر عن الهدایة

ليس مبنياً على أن الأصل الإباحة لأن الخلاف المذكور فيه إنما هو قواعده وشرائطه
 وصاحب الهداية إنما أثبت الإباحة بعد ورود الشرع بمقتضى الدليل يعني
 أن مقتضى الدليل إباحتها لكن ثبت العصمة بعارض وقد صرح بذلك في ^{الاصول}
 البرزوي حيث قال بعد ورود الشرع الأموال على الإباحة بالإجماع ما لم ^{نظر}
 دليل الحرمة لأن الله تعالى إباحها بقوله جعل لكم ما في الأرض جميعاً ^{نظراً} وما كان
 الرابع أن نسبة الإباحة إلى المعتزلة مخالف لما في كتب الأصول ففي تحرير ابن الهمام
 المختار الإباحة عند جمهور الحنفية والشافعية آه وفي شرح أصول البرزوي
 للعلامة الأكل قال أكثر أصحابنا وأكثر أصحاب الشافعي أن الأشياء التي يجوز أن
 يرد الشرع بإباحتها وحرمتها قبل ورودها على الإباحة وهي الأصل فيها حتى لا يبر
 من لم يبلغه الشرع أن يأكل ما شاء واليه أشار محمد وهو قول الجبائي وأصحاب
 الظاهر وقال بعض أصحابنا وبعض أصحاب الشافعي ومعتزلة بغداد أنها على الخطأ
 وقالت الأشعرية وعامة أهل الحديث أنها على الوقف حتى أن من لم يبلغه الشرع
 يتوقف ولا يتناول شيئاً فإن تناول لم يوصف فعله بجل ولا حرمة وقال عبد القادر
 البغدادي تفسيره لا يستحق ثواباً ولا عقاباً واليه مآل الشيخ أبو منصور ^{في الأصول}
 وهم أنك في مجالس الأبرار أنه روي عن المعذور بن سويدان عمر صلى في طريق مكة
 فقرأ أي للناس يذهبون مذهباً **أقول** أو لا كما تبرك بمواضع معتبركم محبوبان حتى سخط
 خصوصاً مساجد وشاهد وآبار وأتاراً حضرت صلى الله تعالى عليه وسلم أجمعون ثابتهن
 بويكريم بن إرسلت ما خلف ثابت صحيح يست يس يك دو قول راكه بومهم خلاف أن باشد
 پیش آوردن وآنرا دلیل قاطع برای تفصیل الله وین انه مجوزین عمل مولد السنن دلیل سفلع
 بر سفاهت صاحب ساله امام بخاری صحیح خود آورده حدثنا محمد بن ابی بکر المقدمی قال
 نا فضیل بن سلیمان قال نا موسی بن عقبه قال آیت سالم بن عبد الله یحرفی ما کنه
 من طریق فیصل فیها وحدث ان اباة کان یصل فیها وانه النبی صلی الله علیه و^{سَلَّمَ}
 یصل فی تلك الامکنة الحديث علامة عینی در شرح صحیح بخاری آورده الوجه الثاني فی

بیان وجه تتبع عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما فیما روى رسول الله صلی الله علیه و سلم
 وهو انه كان یستحب التمتع لا تارة لنبی صلی الله علیه و سلم والتبرک بها ولم یزل الناس
 یتبرکون بواضع الصحابین الخ و صحیح مسلم و می است که گفت حضرت ابن ملاح رضی الله عنهما
 فی بصری شئی فبعثت الی الذی صلی الله علیه و سلم ان احبان تأتینی و فصلی لی فی منزلی
 فاختاره مصلی فی ریاة فخط لی خطا امام نووی و شرح آورده ای اعلم لی علی موضع کتبه
 مسجد ای موضعا اجعل صلواتی فیہ متبرکا با تارک و فی هذا الحدیث انواع من العلم
 فیه التبرک با تار الصحابین الخ شوائب مستحب صاحب ساله و امثالش و کشف الغمبه آورده
 و كانت الصحابة رضی الله عنهم یتبعون آثار رسول الله صلی الله علیه و سلم فکل
 مکان صلی فیہ یصلون فیہ حتی کان ابن عمر یزعم انهم لم یزل یتعاهد شجرة ما یبقی فقیل له فی ذلك
 فقال آیتة صلی الله علیه و سلم نزلت فیها مرة فانما اتعاهد هاجرا لا یتیس الخ و در حدیث
 الثعلوب آورده و از آنجمله است که زیارت ساجد نبویه و تتبع آثار محمدیه که در اشعری طریقی
 در بیان ساجد ماثوره مذکور شد لازم وقت و انداز آن شاه ولی امده با وی در دعوات و بخت
 طهارت نوشته اند حقیقت طهارت بخت نیست در غسل و وضو بلکه بسیار چیزها در حکم وضو و غسل
 است چنانکه مقدمه او در فرشتگان و بزرگان الخ بنویساید و در این موضع متبرکه و مساجد عظمه
 و مشاهد سابق صلح مستکف شایان الخ در تفسیر عریزی فرموده و بركات در کلام و انفس
 و اعمال در کائنات ایشان و هم صحبتان اولاد و نسل ایشان و زیارت کنندگان ایشان چه
 در بی ظلمت میگردد و دلخواه و هر آن است سیوم بلکه بعضی مواضع متبرکه مورد نعمت و رحمت الهی
 است اندک یا بعضی فایده انامی قدیم اهل صلح و تقوی خاصیتی پیدا کرده اند که در آنها احدی
 قهر نمودن و طاعت بجا آوردن موجب سرعت قبول و ثمرات نیک می باشد الخ با جمله حسن
 است که بمواضع متبرکه و ادا می عبادات به نیت حصول برکت از سلف و خلف ثابت است و تا
 نوع نظر از دید آثار صحیحه همین اثر مستقول از مجالس دالات سیدار و سیرتستان تبرک بشاه و مساجد
 انقضت صلح الله علیه و سلم از صحابه و تابعین که در این لفظ برای الناس ین هبون موجود و فرود
 اند این وقت مگر صحابه و تابعین نیست چگونه عمل آنحضرت کرام را موجب خالصت اعتقاد کرده

و بنا بر قیاس بر این حکم مولد هم همان قرار داده آید سبکه بسیر و مطاوعه کتب حدیث و توفیر شرف است مفاد
 این لفظ نیک میداند در اینجا یکده و مثال مذکور یکم علامه عینی و شرح صحیح بخاری شریف در باب صدقه
 الفطر آورده قال بود او د عن ابی سعید الخدری ض قال کنا نخرج اذا کان فینا رسول الله
 صلی الله علیه و سلم زکوة الفطر عن کل صغیر و کبیر حرا و عولک صاعا من طعنا او صاعا
 من قسط او صاعا من شعیر او صاعا من تمر او صاعا من زبد او صاعا من زبد او صاعا من زبد او صاعا من زبد
 معاویة حاجا او معمر افکم الناس علی المنبر کان فیها کلمة الناس ان قال ابی اری مدین
 من بالشام صاعا من تمر فاخذ الناس بذلك قال ابو سعید فاما انافلا انزل اخرج
 ابدا ما عشت قال ابو یوسف هذا الحدیث معتد به حنیفة ثم قال انه فعل صحابین ^{مطیفة}
 رضی الله تعالی عنده وقد خالفه ابو سعید و غیره من الصحابة ثم هو اقول صحبة
 واعلم بحال المنبر رضی الله علیه و سلم قال ان قوله فعل صحابین معناه تدانیه
 غیره من الصحابة اجم الغنیر بدلیل قوله فی الحدیث فاخذوا الناس لفظ الناس للعموم
 فكان اجماعا فلا یضربها ابی سعید رضی الله علیه و سلم لانه غنیة المشایخ و بحث مد تم شهاب
 قوت و غیره و آورده و اخرج عن علی رضی الله تعالی عنه انه لما شئت فی البصر انکر
 الناس علیه فقال المستنصر فاعلم علی عدة تاو فیها انه کان منکره عند الناس لیس
 الناس ذذک الا الصحابة و التابعین رضی الله عنهم باجمه امر بکذا صحابه و تابعین و غیره
 مروی باشد بجمت خلاف کداسی روایت در مسائل فرجیه آنرا ضلالت قرار داد و این الحزب
 ضلالت بر ائمه است نهادن محض ضلالت است و ثالثا این امر را معارض سنت دیگران
 معروفه که شبت اتمام حضرت امیرالمومنین فاروق رضی الله تعالی عنه زیارت آنحضرت و ساجد
 و شهادت آنحضرت هستند و در جذب لقلوب آورده که روزی امیرالمومنین عمر رضی الله تعالی عنه
 زیارت سجد قیام فرمود سوگند بخدا اینغمی خدا اویدم که با اصحاب خود سنگ بران بنمای آید
 می کشید و اسد اگر این سجد و در طری از اطراف عالم می بود چه مگر با می شتران که در طلب نمی زدیم
 پیش از انهای خرم طلبید و جاروبی بر بست و تظیف خرم و خاشاک شود آنچه نیه در جذب القلوب
 آورده که چون امیرالمومنین عمر رضی الله تعالی عنه شام کرد با اهل بیت مقدس مصاحبه نمود و کویب آید

و بشرف اسلام مشرف شد عمر بن الخطاب خرابا باسلام او فایت فرج و سه روز دست او در وقت
 رجوع با دی گفت یا کعب خواجهی که با ما بمینه آئی وزیرت سید انبیا کنی صلی الله علیه و سلم گفت
 نعم یا امیر المؤمنین انا افعل ذلك بعد ان قدوم بدینه مطهره اول کاری که عمر رضی الله عنه فرمود
 صلوات الله تعالی علیه و سلم الخ و ارجع بر تقدیر سلامت از معارضه ضد هم ازین اثر بطلان فضیلت
 و استجاب تطوعیت تبرک با تار و مشاهده نبویه علی صاحبها الصلوة والسلام و ضلالت معتقدان
 که فرعون اسماعیلیه است ثابت نیست که بعضی آنکه کرام در ابتدا شیوع اسلام بر این تمام و التزام
 بسیاری از ابواب خیر و مستحبات و تطوعات برای اهل اسلام و تمیز احکام انکار فرموده اند با وجودیکه
 جمهور متفقین ائمه دین قائل معتقد استخوان و فضیلت بلکه مدامت همان امور خیر بوده اند پس
 غرض تعلیم آنست که کسی از از عبادات مفروضه واجبانه انکار و چنانکه لفظ فلا یعتقدها
 درین اثر هم دلالت بران دارد در علامه عینی در شرح صحیح بخاری بعد ذکر استمرا ناس از محمد
 صحابه و تابعین بر تبرک بمواضع صالحین فرموده قالوا اما ما روی عن عمر رضی الله عنه که ذلك
 فلانه خشون یلتزم الناس الصلوة فی تلك المواضع فی شکل ذلك علی من یأتی
 بعدهم و یرخی لك واجبا و کذا ینبغی للعالم اذا ما ی الناس یلتزمون النواخل التزاما
 شدیدان یتخصص فیها فی بعض المرات و یتروکها لیعلم بذلك انها غیر واجبة الخ
 و رضیة الطالبین آورده قد و رجع بعض الصحابة انکار صلوة الفطریه فم ذلك
 ما روی ابن المبارک من صحابنا باسناده عن ابن عمر رضی الله عنه انه قال ما صلیت منذ
 اسلمت الا ان الحوف بالبيت و انما البدعة و نعمت البدعة و انما لمن حسن
 النواخل النواخل و کان ابن مسعود رضی الله عنه یقول فی صلوة الفطریه یا عباد الله لا تقبلوا الناس
 علی ما هم علیها من الله فان کتمه لا بد فاعلیها فاضلوه فی بیوتکم و کل هذا لا یدل
 علی ما ذکره من انما ذکره من الفضائل الواردة فی فعلها انما ارادوا ذلك و لا یسلا
 یشهد بصلوة الفرض فیعتقد الناس و جوبها و لیس کل الناس سواء فی نشاط
 العبادة فحلبوا التسمیل علیهم الی آخره **قوله** و كذلك لما بلغه ان الناس
 یسألون عن الفطریه التي یوجب تحتها الخ **اقول** انکتاب معتد به بر وایات معتد به

که شجره که بیعت تحت آن شده بود مشعبه گردید و دو کس را هم از حاضرین بیعت اتفاق اجتماع بر آن
 نیفتاده در صحیح بخاری شریف آورده عن نافع قال قال ابن عمر رضی الله عنهما من العام المقبل
 فما اجتمع منا اثنان على الشجرة التي بايعنا تحتها كانت رحمة من الله الى اخره در صحیح
 مشعبه بطبوعه دلی از کربانی آورده فما اجتمع منا ای ما وافق منا رجلان على الشجرة
 انها هي التي وقعت المبايعة تحتها بل خفي علينا مكانها وهدر ان حاشيت است
 كانت رحمة من الله ای کان اخفاءها عليهم رحمة من الله لتلايعظها الناس
 تعظها منوها شرها كما قاله النووي وغيره و نیز در صحیح بخاری از سعید بن المسیب روایت
 حدثني انه كان فيمن بايع رسول الله صلى الله عليه وسلم تحت الشجرة قال فلما
 خرجنا من العام المقبل نسيناها فلم نقدر علينا الخ و در روایت دیگر آمد فوجنا
 اليها العام المقبل فبعيت علينا الحديث ليس قول بعض علماء كرام كه قابل قطع بها
 شجره معينه اند چرا بر شهادت صحابه كرام كه در صحیح بخاری شریف موجود است راجح گردد
 و روایات صحیح بخاری قابل اعتماد نباشد اما آنچه در بعض روایات ذكر امر قطع شجره نسبت
 حضرت امیر المومنین مروی است پس محققین تحقیق فرموده اند كه شجره دیگر بود كه بعضی
 با وجود غائب گردانیده شدن شجره بیعت آنرا از غلطی همان شجره بیعت فهمیده بودند
 پس برای رفع شیوع كذب افتراء امر قطع گردیده در رساله مكاتیب شاه عبدالعزیز ^{رحمته}
 دهلوی كه جمع نموده مولوی حاجی رفیع الدین خان صاحب مراد آبادی علیها الرحمته
 مرقوم آقول الذي يظهر من مجموع الروايات ان الشجرة التي غنمتم على الناس بعد وقوع
 البيعة حكمة مخفية والمحل انه تعالى لما علق الرضا بالبيعة تحت الشجرة كان
 مظنة ان يسبق الرخ من العوام ان لتلك الشجرة دخلا في تعليق الرضا فوقع الله
 تلك الشجرة عن ابصارهم والقوم كانوا حديثي عهد بالجاهلية وعبادة الانصاب
 حتى قالوا يوما للرسول صلى الله عليه وسلم اجعل لنا ذات فواط كما كانت لهم
 ذكرها ثم لما علم بعض الناس موضعها بالقياس الحدس وكانت تلك الشجرة
 في الحقيقة غيرها امر امير المومنين بقطعها لالان التبرك بآثار الصالحين

مذکور است در جمیع دین که این را بعلی العرش فی التبرکات امر مذکور ان قوله فالامر
 بالذی طع ان کان لاجل ان عمر رضا کان یعلم ان الشجرة غممت عن الابصار وان هذه
 الشجرة الیوم ذلک الشجرة التي مر بها فی ان یتدبرک بها وقل جابر رضا لو کنت
 البصر الیوم کان یتدبرک مکان الشجرة لایدل الی ان کان یضبط مکان الشجرة وهو
 لایدل علی سائر الشجرة بل یدل علی دفع معرفة الشجرة الی انما اگر بر خلاف شهادت
 صحیح الی قول بعض علماء تسلیم کرده شود و محمول بر سهو نکرده آید و گفته شود که آن شجره مخصوص
 خاندان محضی نکرده شده بود و همان شجره را قطع کردند تا هم تبرک و تسلی با ثمار و مساجد تبرکات
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم که ما ثورا صحابه کرام و سلف عظام است بگویند صرف باین دلیل
 حکم نماندست آنرا ان ابراهیم خلیل بر فاعل ان که در عجم و ما به بیت نموده آید که اگر بنا بر ضرورت
 دفع و هم بدخلت آنجا در قولت در صدوان بیت بجهت قرب دخول احوال عوام در سلام
 و غیره است عدم تدوین احکام انکار بر ان ابراهیم صلوة تحت آن نموده آید یا از قطع نموده
 بالاتر از این نیست که حضرت ابن مسعود و غیره انکار بر صلوة ضحی میفرمودند و مع هذا انکار
 و یحتمل ان السائق بدعت بران که بنا بر صلوات میز احکام بود مستلزم حرمت صلوة ضحی
 و ضلالت باشد و ما در آن نکرده قولی که ابن مسعودان قوما اجتمعوا فی المسجد
 یملون و یسألون فی النبی صلی الله علیه و سلم و یرفعون اصواتهم فی المسجد ^{لما انهم}
 و ان الله علیه و سلم فما ظنک بالذین عقدوا مجالس حول الدنیا ^{ان}
 اقوال اولی آنحضرت ابن مسعود و فرید افغین اصوات در مسجد تبرک و صلوة انکار بود
 و مع وجود این دفع اصوات در عهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیان نموده مقصود از آن
 رفع تشویش خاطر صدیقان بود اما علیه و سلم چه بود چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم از رفع
 اصوات در مسجد منع فرموده اند و در عهد صحابه کرام در مسجد شریف بکمال استسکی و بهر آنکه بگویند
 بر آنکه ای محمد صلی الله علیه و سلم چه خود رفع اصوات تبرک و صلوة بهم نزد خود مخالف سنت قرار دهد
 کی مستلزم آن است که بر عمل مولد که امیر دین است همان آن فرموده اند و مع وجود این اجزاء آن از سنت
 ثابت نموده اند و توجیه آن چند عبادات ثابتة در مجلسه واحد و مخصوصا ما ثورا نباشد بلکه چنانکه

مخالفت پنج سنت ندارد و خواه مجاز برای تفضیل اکابر درین تحت مخالفت سید المسلمین صلی الله علیه و آله
 شده آید نشان این قیاس مع الفارق جهالت از معنی لفظ مخالفت است و تا بیار رفع صوت با کلام
 در مساجد مسلم است فقیه فرجه که بعضی فقها باستدلال احادیث مانعت بر رفع اصوات مکرر
 می پندارند و دیگران جواب از آن استدلال داده بجهت دیگر دلایل جائز می پندارند و حکما
 حضرت ابن مسعود در ضرر ماندن انکار بعض صحابه کرام بر صلوة شخصی و اطلاق بدعت بر آن بغير
 مصلحت تعلیم و تمیز احکام می دارند پس قطع نظر از آنکه قیاس عمل مولد بر آن درست نبود و خصوص
 این مسئله هم که استدلال آن نموده مطلب اسماعیلیه که تفضیل و تکفیر آیه است محمدیه و الزام تحت
 مخالفت شریعت بر آن حضرت است و مذکور در شهابه و نظائر در احکام سنی جایگه نوشته و رفع صوت
 بالذکر که للمنفقه الخ ملامه عمومی متعلق بر این قول فرموده قداضطرب کلام ابن ازیادی فی هذه
 المسئلة فقال فی فتاوی القاضی الجهر بالذکر حرام و قد صح عن ابن مسعود انه سمع قوما
 اجتمعوا فی مسجد لالی قوله ثم قال فان قلت المذكور فی الفتاوی ان الجهر بالذکر ولو فی
 لا ینح احتراز اعن الی دخول تحت قوله تعالی من اظلم من منع مساجد الله ان ینکر
 فیها اسمه و ضعیف ابن مسعود و یخالف قولکم طلت الاخراج من المسجد و نسب الیه
 بطریق الحقیقه یجوز ان یکون لا اعتقاد هم العبادة و تعلیم الناس بانه بدعت و
 الجائر یکون غیر جائز لغرض بلحقه فکذا غیر الجائر یجوز ان یجوز اغرض کماله علی الله
 علیه و سلم الا فضل تعلیم الجواز و ما روی فی الصحیح انه علیه الصلوة و السلام قال
 لراعی اصواتهم بالتکبیر اربعوا علی انفسکم انکم لا تدعون اصم و لا فانی انکم تدعون
 سمع اقریباً بانه معکم الحدیث یحتمل انه لم ینکر فی الرفع مصلحة فقد روی انه کان
 فی غزوة و عدم رفع الصوت فحولاد العدو و خدعة و اما رفع الصوت بالذکر
 فجائر کما فی الاذان و الخطبة و الحج و الاختلاف فی عدد تکبیر التشریح لا یدل علی
 ان الجهر بدعة لان اختلافیاء علی کونه سنة زائدة علی اصل الفعل کما اختلفوا
 فی ان سنة الاربع من الظهر بتسلیمة ام بتسلیمتین ذلك لا یدل علی انها لو لم تکن
 بتسلیمتین یکون بدعة او حراما و فی تفسیر النعمانی کلام سالتین ای الجهر بالذکر

فیدل علی کراهته وقد ذکر الشیخ عبد الوهاب الشحرانی مانعه اجمع السلماء
سلفا و خلفا علی استصحاب ذکر الله جماعة فی المساجد و غیرها م غیر نیکر الا ان
یشوش حجرهم بال ذکر علی نامر او مصل او قار کما هو مقدر فی کتاب الفقه الی قولہ اذا لکن
وصف العبادة فی الفعل المبتدع یقتضی کونه بدعة حسنة لما وجد فی العبادات
ما هو بدعة مکروهة الی **اقول** ایراد این فعل درین بحث خلاف عقل است ایمن که
تقسیم بدعت بسوی حسنة و سیدة نموده اند و تحسان عمل مولد فرموده اند کی گفته اند که مجرد
عبادت برای حسن کفایت میکند بلکه تصریح نموده اند که هر امریکه در آن تغییر و فراموشی کد امری و آ
وسنت باشد آن بدعت سیدة و حرام و مکروه می باشد آری امریکه سیکه کون فراموش و غیر واجب
وسنت نباشد و در عبادات حارة و مندوبات مطلقه شارح مندرج باشد گویند که ثانیة
از آنحضرت صلی الله علیه و سلم ما ثور نباشد اما ایمن در تحسان آن فرموده باشند همچو امر با اعتبار
اصل عام سنت و با اعتبار خصوص بدعت حسنة فرموده اند و بر حصول ثواب در بدعت حسنة
اتفاق نقل نموده اند قول علی بن ایدهم علی ما نوشته اند که اتباع امر خیر صحیح روایت است **اقول**
اولا که علی بن ایدهمین نوشته اند که اصل در هر مسئله صحت است پس سیکه در خصوص عملی که فسادش
مخصوص نیست قابل صحت گرد و جهان است تسک باصل که در اثبات آن حاجت دلیل گیرند ارد
البتة سیکه در خصوص خلاف آن وارد محتاج دلیل اقوی است برای ابطال خصوص آن عمل ملا
علی قاری علیه الرحمه در رساله صحت افتدایر بالخالف فرموده و من المعلوم ان الاصل فی کل
مسئلة هو العوی من غیر الکراهة اما القول بالفساد او الکراهة ینحتاج الی حجة
هر نیکتاب او الفسنة و اجماع الامة الی و شکلی نیست که علم بحرمت و بطلان مجلس فکر مولد
و بطلان مجوزین خصوص این عمل تا حال حاصل نیست زیرا که عدم ثبوت حرمت مخصوص این عمل
و بطلان مجوزین آن در خصوص کتاب و سنت مثل دیگر منوعات مخصوصه محتاج بیان نیست اما عدم
ثبوت تحریم و منع از قبیل این استان حرمت که اجمعا و لزوما فیها سنه و چنانست عدم ثبوت
از اطلاع چه در تحریم و منافعت آن قول مجتهد واحد نیز قول فسده تا با اتفاق اهل اجتهاد چه در سلب
متفق است که این عمل حرام و ممنوع نیست و ادعای تحریم آن صرف از جور انفس است و بی صاحب الی

بغیر آنکه کریمه قل لا جلا فیما وحی ال لایه می نویسد و فیه تنبیه علی ان الفجر بما غایب است
 بو حی الله و شرعه کما هو هی المنضاح اگر گوی که در صورت نزاع منازعان احتیاط در قول که است
 گویم اینهم مخالف تحقیق محققین است علامه شامی در رد المحتار از علامه مابلسی روده و لیس الاحتیاط
 فی الافواه علی الله تعالی با ثبات الحکمة او الکراهة الذین لا بد لهم من جلیل بل فی
 الا باحة التي هی الاصل الخ و اگر صاحب ساله برای اثبات تحریم این عمل توضیح مجوزین آن بعض
 احادیث که بطور عموم و اطلاق در ذم بدعت وارد اند ثبت نماید پس اولاً بتصحیح اکابر امراد و عموم
 بر امری است که مزاحم سنت باشد و جواز تفصیل شمه اطلاق بدعت سابقا گذشته و لاحقاً هم می آید
 خلاصه شمس آنکه بدعت بدان معنی که عموماً مذموم است بر عمل مولد صادق نیست و بدان معنی که
 اطلاق این لفظ می توان نمود آن معنی مراد شارح از عموم و کلیت در ذم بدعت نیست و ثانیاً برین تقدیر
 او حاد اینکه عدم پیش از کتاب و سنت محتاج بیان نیست نفس بدان است چنان عمل که فردی این افراد
 تکریم نبی کریم است و مزاحمت با امور محدود و شارح ندارد و احتیاج توقیر و تکریم که در امور غیر مقصود
 التخریم مطلقاً و بالنعیم است برای ثبوت افراد خاصه کفایت میکند چنانچه سند این معنی که چیزی که در آن
 مقصود شارح مطلق تناقض و تعظیم باشد زیادت بر تقدیر توفیر در آن جایز است سابقاً از هدایه غیره
 مرقوم گردیده و قطع نظر از آنکه احتیاج به اعاده ادعای شکر نعمت لعبادت که از مضمون حدیث صحیح
 بشناوت امید دین ثابت است پس این قاعده است ثابت از سنت که برای ثبوت افراد مندرجه
 تحت آن همین قدر کفایت میکند پس در ثبوت و صحت جمع چندی از عبادات ثابتة مثل ذکر شکر
 و دعوت اخوان شکر نعمت به شکل باقی نیست قوله دلیل دوازدهم فقها نوشته اند کل مباح ادی
 ال اعتقاد الواجبا و السنة فهو مکروه اللهم الا قول اولادین قول ذکیر امرای است پس
 اموریکه قریب اند مثل ذکر شکر اهل و ارباب صلات و حجرات آنجناب و دعوت اصحاب اعطاء صدقات
 و شکر نعمت و فرحت بدار آنحضرت کی مندرج درین قول ندانند شد که هم این امر ثابت است
 و ثانیاً همان فقها اینهم نوشته اند که استعجال مکروه بحد معنی می آید مکروه تخش و مکروه نیز می آید
 اولی و نیز تصدیح می نمایند که نفی ثبوت دلیل خاص مانع حکم مکروه تخش بر وجه عام ثبوت
 از سنت بلکه از ترک هر سنت هم لازم نمی گردد در هر وقت نوشته اند که التوسع فیها التوسع

الجلسة المسنونة شامی در حاشیه آورده علة كونه مكروهان تزیها اذ لیه فیہ نمی لیكونه
مكروهات غیر بما جرح فی در فتح القدر در بحث تفضل قبل مغرب بعد ترجیح عدم سنیت نوشته قمر الثانی
بعد هذا فی الهند و بیه اما ثبوت الكراهة فلا الا ان يدل دليل الختام و در آیه العلم ^{آورده}
اما مجرد السواد فليس بمكروه لكنه ليس بمحبوب اذا حب الشباب الى الله الذي خلقه و ^{مربوا}
كفته فان المكروه ما ثبت فيه نهي وهذا لم يثبت فيه ولعلهم ارادوا بالكراهة خلافا لاول
پس در امر مباح هم صرف بدلیل مكروه نوشتن با وجود عدم ثبوت نهي خاص مكر كراهت تحریمی لازم
نخواهد بود چه جا آنكه منزه هم اسماعیلیه اعنی تضلیل و تفسیق فاعل و مجوز آن رونامه و قول و سخن
بكرهت صوم ایام بعض دلیل تام و محتمل عام نیست برای اثبات تضلیل مجوزین عمل مولود ^{علین}
آن از علماء و كرام و ائمه اسلام چه متفقین فضیلت مداومت امور خیر و مندوبات را عموما
و شسته اند صرف بر اعتقاد و وجوب و لزوم انكار نموده اند امام عینی در شرح صحیح بخاری نقل
باب حب الدين الى الله اذ و مدفوعه الثالث فيه فضيلة الام على العمل والمحت
على العمل الذي يدوم ويثمر القليل الدائم على الكثير المنقطع اضعافا كثيرة الخ و
هم در آنست و قد اذم الله تعالى من التزم فعل البر ثم قطع بقوله و رهمانية
ابتدعوها ما كتبناها عليهم الا ابتغاء رضوان الله فمارعوها ثم عاقبها
الا ترى ان عبد الله ابن عمر ندع على مراجعة النبي عليه السلام بالتخفيف
عنه لما ضعف ومع ذلك لم يقطع الذي التزمه الخ قوله دليل سنن و هم در حد
شريف است، ما احدث قوم بدعة الارفع مثلها من السنة الخ اقول سبكه
مطالعه شرح حديث از اينجا است كه وه است نيك ميدان كه مراد و را حديث شريفه
بر امری است كه مخالف و متغير كرامی سنت محدود و مخصوصه باشد در مرقاة بزيل
ما احدث قوم بدعة نوشته اي مزاحمة لسنة الخ و بزيل ما ابتدع قوم بدعة هم
قبه مزاحمة افروقه است اگر صاحب ساه را طاقت رجوع بشرح ائمه دين نباشد يا بران
اعماله بنهائيد و در اول او عبارت مظاهرتي كه موفقه الكارطاطفة است و در حجا
سفران بگردد و در شرح حديث اول نوشته زمين بكالی کسی قوم نى بدعتت يعنى جو بدعت

که فراخم سنت کی بود آنچه و بذیل حدیث دو م گفته ننیدن نکالی کسی قوم فی بدعت پنج دین
 اپنی کی یعنی بدعت بسینه که فراخم سنت بود آنچه پس امر بیکه فراخم سنت نباشد و مندرست
 عومات مندوبات شرعی باشد همچو امر احکام احادیث مذکوره شامل نیست گو بعضی دیگر بران
 اطلاق بدعت کرده آید مانند ذکر خلفاء کرام و عین مکرهین در خطبه جمعه و عیدین و رجعت
 نظری برای نگریم کعبه شریفه وقت وداع و التزام و ایستام جماعت تراویح و مداومت صلاه
 ضحی و اذان ثالث جمعه و امثال فلک از همین قبیل است عمل مولد که قطع نظر از ثبوت
 اجزای آن او سنت هیئت گذائیه که عبارت از جمع چند عبادات متفرقه در جلسه واحد است
 بیچگونه فراخم و مخالف کلامی سنت نیست و داخل عومات مندوبات و مندرج اطلاق
 نجاس افکارست و از تخلفات ایله دین است پس اول اندراج آن تحت احادیث مذکوره و در
 معنی مراد از ان احادیث بران ثابت کنند سپس حکم آن لازم گردانند ثبوت العشره انقضت
 اما خواه خواه برهنگی عاقبتین مجلس مذکور و اصحاب محفل ترک فرسوخ واجب ندانند
 قطع نظر از آنکه کفری است صریح اثبات اصل مقصد می کند کلام در شرح ان ایله اعلام دارگان
 اسلام مثل صاحب حسن حصین و امام قسطلانی و حافظ سیوطی و ملا علی و غیرهم که برین
 حضرات تمت بد مذہبی و ضلالت نهادن خود را مقدس قرار دادن یا وجودیکه خود را از جهان کائنات
 احسان میکنند کمال حماقت و ضلالت است قوله دلیل چهاردهم آنکه این فعل در صدر اول
 واقع نشده الیه اقول جواب این مغالطه سابقا بطور تفصیل مرقوم گردیده و مستلزم نبودن
 ترک آنحضرت صلی الله علیه و سلم و عدم فعل آنجناب همچنین عدم فعل اصحاب است که اینست و از
 تحقیق مستندین صاحب کماله ثبوت رسیده که اعاده موجب تطویل است اما این قدر در پیچیدگی
 که او عار عام عدم وقوع علی الاطلاق در صدر اول قرون سابقه فی احاطه علی بنحو ایستاد جمع
 افعال جمیع اکابر صدر اول و قرون سابقه محل کلام است و چگونه محل کلام نباشد که اجله صحابه
 که اقم ملازمین خیر الانام در بسیاری از مسائل با وجود انقسام کمال اطلاع بحال امکان آنحضرت صلی
 علیه و سلم بنا بر احتیاط از دعوی عدم وقوع فعل در سنت احتراز می نمودند و حرف بر عدم علم و گمان
 خود اقتصاری فرمودند از آنجمله آنکه در صحیح بخاری غیر مروی است که کسی از حضرت ابن عمر

استفسار نمود که آیا آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز چاشت میخواندند یا نه حضرت وی بر حفظ اکماله
 آنکه فرمودند آخر احتیاط وی رضی الله تعالی عنه مقرون بصواب بود که ثبوت همان فعل از حدیث
 شهادت دیگران و نیز قولی که دلیل بنیز دهم آنکه زمان امر بسیار غیر قار است **الاقول** از حدیثین
 شریع مبین بدلیل مضامین آیات کلام رب العالمین و احادیث حضرت سید المرسلین صلی الله
 علیه و سلم فضیلت و شرف از منزه لایحقیقه که نظیر از منزه سابقه اند بهجت آنچه در آن زمان از نعم
 الهیه ظاهر گردیده ثابت فرموده اند و نزول نعمت را در یک ماه سبب تخصیص و تشریف نظر
 قرار داده اند و این امر مستافی بر بسیار و غیر قار بودن زمان ندارد امام فخر الدین رازی علیه الرحمه
 در تفسیر کبیر بزیل آیه کریمه شهر رمضان الذی انزل فیهِ القرآن هدی للناس و بینات مرشدی
 و القرآن الایه آورده اما قوله انزل فیهِ القرآن اعلم ان الله سبحانه لما خص هذا الشهر
 بهذه العبادة بید العلة لهذا التخصیص و ذلك هو ان الله سبحانه خصه باعظم
 آیات الربوبية و هو انه انزل فیهِ القرآن فلا یبعد ان یخصه بنوع عظیم من
 آیات العبودية **الی قولی** ثبت ان یلین الصوم و یلین نزول القرآن مناسبة عظيمة
 فلما كان هذا الشهر مختصا بنزول القرآن و جبان یكون مختصا بالصوم ام صاحب
 بیان نماید که حصول نعمت نزول قرآن را در یک مضان علت تخصیص و تشریف مطلق ماه رمضان
 قرار داد و این قائل مناسبت آن گردیدن مخالف محقق و موافق و همست یا معاند بر عکسست قال رسول
 صلی الله علیه و سلم فی جواب من سأل عن صوم الاثنین فیهِ و لدت الحدیث ملاصق تاریخی
 علیه الرحمه در وفاته آورده فیهِ ان الزمان یتشرف بما یقع فیهِ و کذا المكان **سیدنا**
 و جهالت خود در میدان تمهیل و تضلیل کبار اسلام تا خلق بر هدای حدیث رسول مقبول **سید**
 و علم طعن و ملامت بر افاضت منصفانست و ضلالت است و بس نام احمد در سند اسیر المؤمنین ابو بکر
 آورده عن عائشة رضی الله عنها ان ابابکر لما حضرته الوفاة قال لی یوم هذا قالوا یوم
 الاثنین قال ظن مت من الیخی فلا تنظروا ابی العذقان حبلا یام و اللبانی لی قریما من
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و در سنجاب فرموده کان نکاحه صلی الله علیه و سلم **نشاء**
 فی سنو الی و انما لایها فی شوال و کانت تحبان یدخل النساء من اهلها فی شوال **جوابین**

و تقول هل كان في سائده عندنا الخطي منقذتك خوف ابنتي بن في شوال الاطحاوي فرمونه وفي
 منهاج الجليلي و شعبك ايمان بالله تعالى ان الدعاء مستجاب يوم الاربعاء بعد الزوال قبل وقت العصر
 لانه صل الله عليه وسلم استقبل على الاحزاب في ذلك اليوم وكان جابر بن عبد الله في ذلك يومها
 وذكر انه ما بك شي يوم الاربعاء الا ترفيق في البداية بنحو التدريس فيه الهه اما آنچه گفته و لانه
 با سعادت حضرت نبوغی هر روزی شده بود و انبیا این اجتراضی است قبیح بر ارشاد حضرت سید المرسلین که
 در حدیث صحیح است فیما لذت الحدیث صاحب ساله بیان نماید که بان استین که ولادت با سعادت
 در آن شده بود و دیگر ایام استین را ما سبستی هست یا نه و قول تحفه و الا خارج از بحث است که یک چیز
 در فتنن چیزی دیگر است و اعتقاد بقا و شرف و برکت در نظر زمانه اول نعمت چیزی دیگر است و همچنان
 عید گردانیدن امری است خارج از بحث و تا نیاید نقد تسلیم اینکه قول تحفه موافق بر معانی صاحب ساله
 معارض است آنچه در تفسیر عزیز می جایجا شرف گردید این مانا لایحی است بقیه اول نعمت زمانه اولی است
 از آنکه در وجه خصوصیات وقت ضعیف نوشته اند سیوم انکه ایامی است که کلام حق تعالی با طریقت
 موعود برین وقت شده و بود چهارم آنکه ساحران فرعون هم همین وقت در میان حجره حضرت موسی علیه السلام
 ایمان آورده اند پس این وقت در کمال انوار حق بر ظلمات باطل است که در است سابقه تران واقع شده
 و در خصوصیات شبیه رگفته این شب به جمات چند شرف دارد الی قوله سوم آنکه نزول قرآن مجید
 در این شب واقع است و این شرفی است که نهایت ندارد چهارم آنکه خلقت و شنگان نیز در این شب است
 و ثالثا تحسان التزام مجلس شریف و اعراض که از خویش از جد صاحب تحفه و اولد و در شده صاحب تحفه و خود
 صاحب تحفه و برادران تلامذه را شدین ایشان بچنان است که بر کسی مخفی تواند شد آینه استبانه انفس
 العارفين و فیض الحکیمین و رسائل و فتاوی صاحب تحفه مثل رساله توجیه و رسائل مولوی فیج الیه برهما
 و رسائل مولوی شید الدین صاحب مفتی محمد الدین صاحب استا و صاحب استا و غیر هم سرود
 و مشهور اند فهما هو صاحب رساله عن جانب صاحب الفقه و اسلافه و اخلافه فهو
 جوابد اعن سائر الاثمة السابقین طرفه نیست که مولوی رفیع الدین صاحب استا هم سده خود این رساله
 صاحب ساله را بصریح مرود و ساخته اند چنانچه در رساله مسائل فرموده زمان اگر چه مسائل غیر است
 اما آنچه بان تقدیر کرده میشود زمان را از شرف روز و ماه و سال اینها را شرعا و عقاد و در هر وقت

چون یک زوره تمام شود باز از سر شروع میشود و همین حساب رمضان شهر صوم و دیگر شریح و همچنین
شود و دیگر را در زوره حکم اتحاد با نظیر اده میشود چنانکه در حدیث است که هر چه عرض کند در حضور
جناب نبوت که حق تعالی بجات حضرت موسی علیه السلام و غرق فرعون درین روز کرده است برای شکر آن
روز و دیگر که جناب نبوت صلی الله علیه و سلم فرمود انا احق من تبع موسی فصباح یوم عاشوراء و ابوالکلیب
بصیامه و غیر حضرت نبی صلی الله علیه و سلم بلال را وصیت کردند بصوم هر روز و شنبه فرمودند نفیقه کلد
و فیه انزال فیه هاجرت و فیه صوت الی آخره **قول** که در صوم یوم عاشوراء بنفصیت صوم رمضان
و انفراد شنبه سید فرمودن سرور عالم صلی الله علیه و سلم که اگر سال آینه زنده بمانم زوره نهم با آن
ضم کنم تا ملت تا از ملت موسی علیه السلام مختلف باشد منسوخ شد و احتیاج صوم عاشوراء با انعام
صوم دیگر اگر چه باقی است الی آخره **اقول** بهر گاه که به بجا آوردن آن حضرت صلی الله علیه و سلم صوم
عاشوراء بواجبت بود و بوجوهای است موسی علیه السلام احترام نموده و سوسه طعن صاحب ساله
از انعام اسلام باطل گردید و بوجوب صوم عاشوراء بنفصیت صوم رمضان منسوخ شده چه اگر نظار را
باز هم از منتهی لافقه و سابقه هیچ عملاقه و مناسبت نمی بود بعد گذشتن صد سال از یوم حصول نعمت
حضرت موسی علیه السلام و زوره دشمن آن جناب این روز برای شکر نعمت باز اعادة شکر آن نعمت است
آن گشت بعد وفات حضرت موسی علیه السلام چه معنی داشت که حصول نعمت بجات حضرت موسی
علیه السلام و صوم آن جناب در روزی شده بود که از عاشورای عهد حضرت خاتم رسالت صلی الله
علیه و سلم فاصله صد سال است و احکام ماضی جد است و حکام حال و استقبال جدا و اعادة
صوم و تحمیل الی آخره انما اطعمنا ایتجه گفته که در مولد اتباع صاحب ملت محمدی مفقود است الخ اقرینش
حسب تحقیق مستندین بوجوه دست تا آنکه در قول علامه ابن حاج هم از مضمون حدیث شریف شریف
و عظمت پیام و اعداء و احتیاج اعادة شکر آن نعمت تصریح موجود است **قول** که دلیل شان زوره هم عت
از اهل علم و بیانت الی **قول** که احمد بن محمد مصری در کتاب خود اتفاق علمای هر چهار مذسبت منع
این نقل کرده الخ **اقول** الحق تعصب نفسانیت دیده بصیرت را کور می سازد و سب و شتم اهل
افسان در عیاه که زب ضلالت می اندازد و جمع تصحیح استناد بکتاب نبول مصری مجول و موجب هیچ
آن برانگه شود برین شرح محمدی بود چه که مثبت تجویز حکم ضلالت بر تعیین آن حضرت باشد حدیث و عجب آنکه

سائها حکم جمال شایخ عمر بن محمد طلبان زور و شور نموده که بچکی مشایخ و صوفیه علماء کرام اورانی و فی
 و در هیچ کتاب از او نهند و منی نیست الخ با وجودیکه در سیر شامی کتابی است مشرف و مشهور و صاحب رساله
 و کبرای طائفه هم از او سنده می آید در صراحت استناد و شهادت صلاحیت و شهرت شایخ مذکور است و اینجا
 که استناد بصری می نماید هرگز مجودیت مصنف بصرف بخیال نمی آرد و قطع نظر از همه این قرآن و بحث
 و کلام که در آن بیان است بطلان کذب ل مصری از نامه مسائل اسحاقیه عیان است بلکه صاحب تفسیر کبیر
 اقوال جانبگستان و تجویز اعتزاف میکند و آنرا مسلم میدارد و گویم بقضای آنکه در بیخ گور را ملاحظه نباشد
 بر ضلالت دیگر مقامات کثرت را سبب توجیح نمی بیند ارد با جمله اگر درین مقام خرقه کفی الله المؤمنین القتال
 که صاحب رساله برای اشعار تکفیر ایمان محمدیه بکمال بی باکی نوشته بر نویسم باکی ندارد اما احتقر توجیه را
 که خارج از تحقیق بحث است بی فائده می بیند ارد **قول** قال ابن الحاج الخ **قول** قول ابن حاج حاجت
 آنچه و مساوس صاحب رساله را از پنج و بن بر میکند حجت گردانیدن و بنا بر تضلیل کاربردین بران
 نمودن بر علم و دیانت خود خط کشیدن و در ضلالت و اضلال کشادن است ابن حاج مذکور در ضلالت
 همان قول منقول و مسطور بعد از آنکه ترک نمودن آنحضرت صلی الله علیه و سلم عمل بر ابرحمت خود بخوف و ترس
 و سزاوار بودن شهر مولد بر زیادت عبادت با و نبود عدم زیادت حضرت بیان نموده فرماید
 لکن اشار علیه الصلوة والسلام الو فضیلة هذا الشرا العظیم بقوله للسائل الذی سأله
 عن صوم یوم الاثنین ذلک یوم ولدت فیہ فشریف هذا الیوم متضمن لتشریف هذا
 الشرا الذی ولد فیہ فیدبغی ان محترم حق الاحترام و یفضل بما فضل الله به الا شهر
 الفاضلة و فضیلة الامکنة و الاذنمة بما خصها الله من العبادات التي تفعل فیها
 لما قد علم ان الامکنة و الاذنمة لا شرف لها لذاتها و انما یحصل لها التشریف بما
 به من المعان فانظر الى ما خص الله به هذا الشرا الشریف یوم الاثنین الا تری ان
 صوم هذا الیوم فیہ فضل عظیم لانه صل الله علیه و سلم ولد فیہ فعلى هذا یبغی
 انه اذا دخل هذا الشرا الشریف الکریم ان یکوم و یعظم و یحترم بالاحترام اللائق و انما حاصل
 صل الله علیه و سلم فی کونه فی بعض الاوقات الفاضلة بزیاد تر فعل الله فیها و کثرة احوال
 ازین عبارات خرافت بسیاری از خرافات صاحب رساله دیگر اسما علیه ظاهر گردیده حال آنکه رساله

استقامت بود که صاحب رساله بیان این حاج را مردود می انگار و یا مسلم میدارد و قابل قول نگذارد
از صاحب جمل و ضلالت بی شمار و یا از بار علم و یا نیت می پندارد بر تقدیر اول حاجت این حاج
آوردن مغالطه محض است و بر تقدیر ثانی حکم فیضی است مجوزین عمل مولد سفسطه بخت مست فاضل و کنگر
من ان تعصبن اولی العناد فان الله تعصب العناد اصل الشقاق و الفساد و نیز حافظ سیوطی
که مستند طائفه است جرح و تشعیر بر این حاج فرموده چنانکه از سیرت شامی ظاهر است پس آوردن
عبارت مجرور و بی نقل رفع آن برج از دیگر ائمه مشهورین کار را باب دیانت نیست مگر جماعه
لازمه و پاسبان که مدار مذمتشان بر امثال همین امور است و نیز محققین بر کتاب بدخل این حاج
کلامها نموده اند و بس است برای سگات مخالفین آنچه شاه عبدالعزیز صاحب بیتان المحدثین
فرموده ابن مردوق حنفی در شرح مختصر خلیل تقریبی آورده که ان ابن ابی حمزه و تلمیذ ابن
الحاج لا یعتقد علیها فی نقل مذنب و غرض او ازین کلام اعتراض است بر صاحب
مختصر خلیل نیز اگر اعتماد آورد نقل مذنب بیشتر بر بدخل این حاج است انتهى سیوطی در شرح
ابن بابویه در حال بدخل نوشته علی ان فیه مواضع لا یسلویه انکارها و فی عن علی بن ابی طالب
تعالی ان یخصره و اهدیه و اجره الی آخره قوله قال الشیخ تاج الدین الی آخره
اقول اول قول فاکافی که بر عدم علم ایشان بنی است چنانکه علامه مذکور از انصاف شریح
بیان فرموده کی بر اقوال دیگر محققین ترجیح میدارد که صاحب رساله بنا بر تضلیل ائمه دین این
حج را کرده و ثانیاً قول مذکور با وجود یکدیگر دلیل محض است مستندین صاحب رساله مشرف
نموده و آنکه در انسان العیون مذکور در تفصیلی سیوطی فاکافی
سیوطی و علامه ابن حجر در ان -
و سیبیا آمدی و الرثا و سطور و بهر گاه که حال قول است
کتاب مشهوره برای مذکور است چنین است پس چه جای ذکر ذخیره السالکین و محققان
و جمل السنه و نور الیقین است اولاً اثبات اعتماد بر کتب زواله کتب مشهوره و ثانیاً صحیح
نقول مذکوره و ثالثاً بیان وجه ترجیح اقوال کتب سطور به تحقیقات محققین مشهورین مستندین
صحاب رساله فرمندی ضرورت و یا بعامه اذکله حکم تفسیق و تضلیل دیگر ائمه دین که مجوزین
این عمل اند و متعین ایشان بنویسند و انصاف نهایت دور است قوله مجدد الف ثانی الخ قول

این چه جزوت و بی باکی و چه مغالطه و چالاک کیست اگر صاحب ساله را حنظلی از عقل و انصاف بیخ
 کلام شیخ را که از بحث نزاع خارج است برای اثبات تضلیل امیر و بن پیش نمی نمود عبادتیکه تط
 باوان باشد اقتضای ذکر آخر آن نمودن که صراحتاً منع حاصل نموده بحث عنه در این سطور نیست بجز
 مفید نیست همان شیخ در مکتوب صد و بیستم از جلد ثالث مکاتیب جمع نوشته اند و دیگر آنچه در باجمله
 خوانی اندراج یافته بود در نفس قرآن خواندن محصوت حسن در قصائد گفت و مناقب خواندن
 چه مضائق است ممنوع تحریف و تغییر حروف قرآن است و التزام عیایات مقامات منفی قول
 در تحفه اشاعره است این **اقول** جوایش به تفصیل بالا گذشته قوله مولوی عبدالحی در بعض
 یکا تین جمع میر احمد بر بلدی چه خوبه نوشته اند این **اقول** ذکر کوچک در مقابلۀ امیر محققین خصوصاً
 اساتذۀ و شیوخ خودش در دین کارار باب حیائیت قوله بعض شافعیه بجز ابو الحیة سخاوی
 و ابوشامه نظیر الدین جعفر شیخ نصیر الدین که این عمل را بدعت حسنه گفته اند مرفوع است بعد
 تقسیم بدعت بسوی حسنه و سیه اول قسمت بدعت با تحسان است ثابت گفتند پس این
 عمل را بدعت حسنه گویند **اقول** ثبوت تحسان بدعات حسنه از صحابه کرام دویدند که عظام از
 حنفیه و شافعیه غیر هم از ماسبق بجز نوح رسیده و موجب ثبات عدم ملامت بودنش بدلیل اتفاق
 محققین از مسندین صاحب رساله نقل گردیده بلکه صاحب ثبوتیه السیفیه بنقل اجماع فرق اسلامی
 بر آن پرداخته که قولش شجره جلیته و سوسه روا فضر و اسما علیه و یا بیه را از نزاع و بن قطع شده
 و ثانیاً آنرا بلفظ بعض شافعیه حنفی امی تغلیط عوام است چه تحسان این عمل تصریح محققین شده
 و حنفیه و غیر هم تا شاه صاحب رساله بنقول مشهوره معتدۀ ثابت و معلوم و اسما چندی
 از علما کرام و محققین اعلام در ماسبق هم مرقوم قوله ستناد با شخاص مقلدین مجتهد و دیگر معتبر
 خاصه مقلدان مذنب حنفی را که قائل با فقیه بودن امام خود اند و اگر عاملین عمل مولد درین سلسله
 غیر مدلل اقتدا با شافعیه کیف ما کان جائز دارند باید که در امور دیگر معول شوافع که مدلل اند
 بدانراک بسیار بجز تا بدین با بجز دافع الیدین و ترجیح فی الشهادتین و غیره من العبادات نیز
 اقتدا با مختصات نمایند این **اقول** اولاً که درین سلسله اقتدا با شافعیه چه ضرورت چنانکه علما
 شافعیه قائل جو از این عمل اند چنانچه محققین عظام از علما و حنفیه که حامی فروع و وصول

مذمت خود و محقق و مدقق طریق خود اند تصریح با تحسان این عمل فرموده اند و سندا و تحقیق شایع
 برای تأیید کلام چیزی می گیرست و تقلید مذموم پیشان امری دیگرست و ثانیاً در هر کجای که بجهت مذمت
 منقول نباشد اما مخالفان با اصول بجهت داشته باشد اگر بعلم و تحقیق این دیگر مذاهب حقیقت است که
 آنحضرات هم از ائمه دین تین و ارکان شرح چنین اند سندا و نموده آید بلکه اقتدا جاز و شسته شود سنا
 آن نیست که امور یک صریح مخالفت ارشاد و اجتهاد و مجتهد مذمت یا مخالف اصول مذمت خود باشد
 و از تحقیق مجتهدین مذمت خود نشناخ امور یا مرجوحیت آنها بر ما ایهات معتدیه صحابه کرام بیوت رسیده
 در آنچه او هم ترک اتباع مجتهد مذمت خود و تقلید مذمت یک لازم گردانیده شود این یک صاحب
 الزام بالا بلایزم و قیاس مع الفارقست **قوله** حیف است که در عمل بدعت اقتدای غیره و او از
 دور عمل سنت سخن غیر پذیرد **الحاق اول** و سندا این طعن قبیح جعل صریح است محل نزاع که تخریب
 عمل مذمت و سندا صاحب ساله و اسانده و سنا تده اسانده شان و علم قائل کن اند بیجا و انصاف
 اصوات و تصریح مجتهدین ممانعت و یا مرجوحیت آن ثابت نیست و امور یک آنها را سنا داده
 این طعن می نماید اجله مجتهدین بسیاری از ان امور مخصوصه خود ممانعت و منسوخیت آن از احادیث
 شریفه خاصه سنا نموده و در بسیاری از ان مرجوحیت سنت آن بد دیگر آثار صحابه کرام ثابت
 فرموده اند پس طعن عدم پذیرائی سنت که برای اظهار تضلیل ائمه دین بلفظ حیف آورده جواب
 این حیف که مسکت طائفه صاحب ساله باشد بجز از سنیست **قوله** بانیان بدعات و مخدرات
اقول در حق فائزین سنجان عمل مکرمه عاقدین مجلس ذکر عظم باین طعن فاسد و ناصواب پر دقت
 نزد اولی الالباب کجک بر آفتاب انداختن است بودن امام جزری صاحب حسن حصید و امام قسطلانی
 و ملا علی قاری و محدث دلموی شیخ عبد الوهاب تقی و غیر هم از مجاب و محبوبان بارگاه صاحب لولاک
 و ارشاد و بارگاه پیغمبر پاک و پیشوای دین و قدوه شرح همین نزد کافه اهل دیانت و ایقان بنیاده
 از آفتاب و شمس و عیان است اگر کسی کور باطنی خود و این ائمه هدی را از اهل ضلالت اسکار و یا از بطن
 ضلالت می اندازد **س** که بریند روز شپشیم چشمه چشمه آفتاب چه گناه **قوله** فصل دوم در پاسخ
 شبهات مرجوحین عمل مذمت **اقول** تقریر علماء است و لکن تزییر خود و تحریف بعضی مقدمات

وقت بعض عدم فهم مراد و بعض بلفظ شمه تعبیری نماید بلکه جواب هر چه در حدیث می آید بی با کار
 می سراید و از خفایت علی شرعی حقوق و حضرات مستندین خود یاد می آرد و از هر دو دو گوید این اقول خود
 باک نمی آرد که همین حضرات با هم بجای برای نام ستند و می سازد و طرد آنکه بر شکر و بی عبد العالیین العین
 می نازد و بر کلام او نشان نظری مانند آنکه مسلم طوع من بلام جوب است بهانه بر کلام او نشان توجه می کند
 از اینجا که همه جواباتش از قبیل خرافات و همه تقریراتش از خرافات است چنانکه از اهل علمه درین عرصه
 مقصد صرف دفع ادبام بود بجز جمله و اظهار لغویت و عادی سقیمت بر بسط اظهار عدل و بر کوی اهل
 در سخنان عملی و عیان و مستندین است حاجتی ندیده متوجه بیان فسادات اجوبه صاحب سالیه گردید
قول تحقیق بدعت و مقدمه گذشت **از اقول** از ما سبق ثابت گردید که آنچه در مقدمه بنا شد
 آورده مخالف تحقیق محققین بلکه مخالف اتفاق است پس چرا از اشخص کاسد و بنابر الفاسد علی الله است
 قلت العیش فرائضش **قول** اگر وجود آن فعل از حضرت مقدس نبوی واقع شود بهمان نسبت گردد
 و اگر آن فعل از وجود مقتضی عدم مانع بوجود نیاید تر که آن فعل از سن در بی بود **از اقول** واجب
 که اولاً یعنی مانع و مقتضی دریافت می نموده من بعد قدم در درو ابطال اقول البیه اعلام می فرمود
 از شهادت صحابه کرام واضح که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیاری از امور خیر را از خود بیکه می بخشید
 مبارک می بود و صرف شفقت علی الامته بهم بکبار استقامت حج بر ایشان ترک می فرمود و پاره ای که این معانی را
 میسر میست اعراض از آن حضرات بدین خرافات شخص بی سرو پا است با تکیه بر آنکه آنحضرت را علی الاطلاق
 تحریم و محافظت لازم نیست البته در صورتیکه که امی قرینه خاصه هم مجتهدین برکنه در اجتناب
 که امی فعل لالت کند آنوقت البته تر که آنحضرت باین معنی دلیل محافظت می تواند شد **قول** چه چیزی که
 همچو آنان جمیدین و نماز فضل بعید گاه **از اقول** اولاً ذکر رسول الله صلی الله علیه و سلم را که علی الاطلاق
 در خویش عست و مقید بهی و مخصوص تقید نمیست بخصوص تقریر سنت اذان برای جمیدین که مستندین
 فرائض است قیاس نمودن و از آن حکم ضلالت استنباط کردن قیاس مع الفارق است که در بعضی سنن
 برای صلوات مخصوصه البته خصوصیت قول فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم ضرورت و امر که از قول
 و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثابت نباشد اعتبار آن امر مخصوص بطرح نیست برای آنکه در مانع بود
 نمود و علی تصریح فرموده اند که اگر در جمیدین هم بجای اذان که امر می کرد بگردد بطور سننیت بلکه بخاند

خلق گفته شود البته حسن است که ندیدیم در دعوات شارح ملا علی قاری علیه الرحمه در مرقاة از باب
العیدین در فصل ثلث و شرح لا اذان و لا اقامة و لا نداء گفته فینبغی ان یفسر النداء بالاذان
لانه یستحب ان ینادی لها الصلوة جامعة بالاتفاق و عن ابن ابی یزید رضی الله عنہ ان
نہما و قال بر المسبک لمراد ان الصلوة العیدین معاویة رضی الله تعالی عنہم ^{و انما}
در خصوص اذان عید هم که از مجتهدات بعض صحابه کرام بوده اطلاق ضلالت بطوریکه داخل عقاب
نجد نیست محل کلام است و مال بطلان قیاس بنقل قبل عید صحیح نبودن اطلاق ضلالت
بر فاعل و مجوز و محسن آن در تضارض روایت منقوله صاحب سالمه بروایت مانعت نفرو دون
حضرت امیر المؤمنین کرم الله وجهه از آن که دیگر مفسرین و فقها نقل فرموده اند از سابق ظاهر
قطع نظر از آنکه نیگویم که همان حضرت امیر کرم الله وجهه قایل تجویز آستان جبرئیل و عیسی
بوده اند با وجودیکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در عید فطر ترک آن فرموده اند و صرف رعایت
جبرئیل بوده اند بلکه بعض فقهارا در ثبوت جبرائیل آنحضرت علیه الصلوة و السلام در عید اضحی کلام
در غنیة المستعمل در بحث اختلاف حضرت امام اعظم و صاحبین در رضی الله تعالی عنہم در جبرئیل
فطر و عدم آن بعد از ذکر دلایل طرفین و اجوبه آن فرموده و الذی ینبغی ان یکون الخلاف
فی استصحاب الجهر و عدمه لافی کراهته و عدمها فعندما یستحب الجهر عند
الاخفاء و افضل لان الجهر قد نقل عن کثیر من السلف کابن عمر رضی و علی رضی و ابی امامة
الباہلی رضی الخ حال صاحب سالمه را باید از ترافات خود توبه نماید که از قول فاسدش حکم
ضلالت صحابه کرام لازم می آید معاذ الله من ذلک لفساد قولہ و تخریج ابن حجر و تثنی
آن بصوم عاشوراء قیاس مع الفارق است الی قولہ در اینجا احیای سنت موسوی نیست
تشیع این استنباط غفلت مناظر قیاس محض فی اصل و فی اساس است ^{انما} قول منشأ این طعن
و نام بر کلام الله اعلام خود را می و میرزه درانی است باید دریافت که غایت تکاپوی هم
سبطین شرف ایام ولادت با سعادت و منکرین استجاب عاده شکر نعمت بهمین است که ایام
لاحقه ما بازمان سابقه موافقتی پدید است و برای ادائیگی شکر نعمت بعد در زمان صلی
در شرح بنو نیمیست امام حافظ ابوالفضل ابن حجر بجهت دفع این بهم اصل برای استجاب

انعام و شکر نعمت و ادای آن بعد در از زمان نظیر این یوم از شرع شریف ذکر فرموده حال آنکه آن
 صاحب ساله باید و بدید که چقدر سرگردان گردید و یک لفظ نفهم فهمید و با وجود آن الفاظ شکر
 انمده وین سخنند ان مقتدا بیان خود که سنت جاهلان است بر زبانش رسید اما حیف که مضمون
 این شکر از گشتی شنیده یا ناخاطب الجبل الواسی لم تصدعه ارحو علی الواسی لا ارحو علی الجبل
 از مسخوخت افزا صوم عاشورا و شروخت ضم تاسع مع العاشر و بدون عایش و عاقبت جناب
 موسوی علیه السلام مضرقی با نام مستقلانی نزدیکه و پسین تمطویل لاطائل صاحب ساله عیث
 گردیده حضرت موسی علیه السلام که برای شکر نعمت پروردگار عبادت او شکر ادا نمودند و جناب
 حضرت خاتم رسالت بعد در دو روز از وفات حضرت موسی علیه السلام در نظیر آن یوم آنگاه
 نعمت عبادت بقصد موافقت حضرت موسی علیه السلام فرمودند اصل اصیل برای سبوح اباء
 شکر نعمت بعد زمان طویل در نظیر آن زمان بثبوت رسیده و قول بطلین و منکرین در دو گردیده
 و انانیک میدانند که احیاء فاسد بطلین معاذ الله بر حدیث جناب خاتم رسالت هم وارد نمی باشد
 که آن عاشق را که حضرت موسی علیه السلام در آن نعمت نجات یافتند و آه ای شکر آن نعمت در آن
 عاشورا اندر صد سال قبل گذشته پس این عاشورا را با آن عاشورا چه نسبت و این شکر را
 که بعد در دو روز از ظهور نعمت بود به شکر موسی علیه السلام چه موافقت ای غیر ذلک بر این خرافات
 و الرساوس عهنا الله تعالی من تلك الايام و الهواجن باقیما نذا حتم ال ایکنه صاحب ساله قدم
 بر جعت تمقری نماز و تمثیه گردیده از شوق بودن صوم آن حضرت صلی الله علیه و سلم بقصد
 ادای شکر نعمت و اعاده آن و موافقت جناب موسی علیه السلام نیز انکار سازد چنانکه چندین
 از سفما بدان تفوه می نمایند گویم این احتمال مخالف روایات کثیره از احادیث صحیح و تحقیقات
 ائمه دین از شرح حدیث است علامه عینی در شرح صحیح بخاری آورده قال الامام الطحاوی بعد ان
 روی الحدیث ففي هذا الحدیث ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اغما صامه شکر الله
 عز وجل فی ظهاره موسی علیه السلام علی فرعون فذلک علی الاختیار لا علی الفرضیه
 بحث لانه لقائل ان بقول انسلم ان ذلک علی الاختیار دون الفرضیه لانه علیه السلام
 اذ بصومه و الامم المجرده عن القران یدل علی الوجوب کونه صلی الله علیه و سلم صام

شکر الله لا ینافی کونه لہ وجوب کما فی سجدة ص فان اصلها للشکر مع انها واجبة الخ
 نیست حال جواب تنجیح حافظ ابن حجر که صاحب کمال جان فتاویٰ باظهار تبحر خود اشعار خلقت
 علامه مدوح در این برداخته و بی باکانه کلمات طعن تشنیع تحقیر ساخته و هم برین قیاس حال و تنجیح
 حافظ سیوطی باید فهمید که صاحب ساله با وجود تطویل کلام باصل مرام برشید **قوله** تخفیف عذاب
 ابوالمعبود بر تقدیر صحت فعل حضرت اکیست بنده را اقتدا بافعال حق جل و علا و تالیف
 بران شرح غیبت **الخ اقول** بر تقدیر تسلیم صحت روایت تخفیف عذاب این مقال فاست چه از
 روایت که بطور اثر نعمت بابرکت در هر یوم الاثنین پسندیدگی حق سبحا اظهار فرخندگی را
 غایت بی بدین الیه بری دفع قول منکرین اثبات برکت ایام ولادت حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و سلام
 برکت در نظر ایوم ولادت است بی شکر و سپاس جو صاحب ساله کی توجه کرده که شکر و تقاضا است ولادت در نظایر ایا
 ولادت و برکت و شکر چون گفت که با اقتدا بنده باضال خاصه الیه **قوله** او عاصی تو ارث **الخ**
اقول این جواب متوجه نیست که استدلال به تو ارث علمای اعلام و اعظم دین و اکابر مسلمین و مجرم
 از اعظم جرم بچشم بوده پس گو معنی اصطلاحی اصولی اجماع بران صادق نیاید اما انکار بی شکر تو ارث
 از غیر و جماعت کثیر علماء و اعلام و قضاة و عفتیان اسلام و اعظم دین و اکابر مسلمین بخوان
 مگر آنکه صاحب ساله و طائفه او آنهمه حضرات کرام را جهان و ضلال گویند و بحسب ظاهر تصریح این کلمه
 از صاحب ساله مستبعد است که خود هم آنحضرات را داخل فقها و محدثین میدارد و مسند می آید و پس
 بر تقدیر تسلیم اختلاف هم حکم ضلالت و کفر مسلمة فرعی باطل خواهد بود و تالیفا صاحب ساله بنام
 جواب تطویل می سازد و برکت مستند فرج و پیش نظر می اندازد محققین مستندین صاحب ساله که در سائل
 غمخواره خود باید دلیل تو ارث حسن آن ثابت می نمایند و ما خود در معنی چه حسن آن قرار میدهند که با اجماع
 تمام است از صد را اول غیر هم ثابت نموده اند و کلی برین شرط عمل فرموده اند در در مختار و در بحث تکلیف نماز
 حید آورده که بلس به عقبا لعبدان المسلمین تو ارث و وجب اتها هم علیه السلام
 ولا ینع العامة من التکبیر فی الاسواق فی الايام العشرة به ناخذنا بحکم مختصین غیره و هم
 هم بجز بیان علیه آورده و فی التفسیر و ذکر الخلقاء الراشدین مستحسن بدانکه جری لغوات
 و بدانکه تعیین **الخ قوله** باید که اهل اجماع کسانی باشند که مجتهد بودند **الخ اقول** این قول هم مستحب

اگر چه اجتهاد شرط اجماع اصطلاحی اهل اصول است اما در مسائل فرعی اتفاق متفقین هم با وجود
 مراعصاری برای جمیت مثل اجماع مصطلح کفایت میکند در رسم و بحث اجتهاد فی المذاهب و در
 علی اتفاق العلماء المحققین علی ممرکذا عصار حجة کالاجماع الخ قوله نیست آن بزرگوار
 که با استحسان استنباط این عمل قابل اند بخیر است و در تروع و طهارت این کرام شک نیست
 لیکن این قول مردود است باینکه کلام عباد و زبانی اجتهاد و استنباط شرعی هرگز صالح عمل
 نیست الخ اقول چنانکه در تروع و طهارت این کرام شکلی نیست در بدون اینحضرات از آنکه
 اصحاب و محققین دین اسلام دارکان شرح مبین حضرت سید الانام صلی الله تعالی علیه و سلم هم
 بیچگونه شکلی نیست و گواجناد مطلق استقلالی ایشانرا حاصل نیست اما بجز علوم دینی و جایت
 اصول و فروع مذاهب خود با و بلکه تحقیق و تدقیق بر طبق اصول مجتهدین حاصل بالیقین است
 پس سخنان این آئمه کرام که موافق بکتاب و سنت و مندرج در عموماً مندرجات شریعت غیر
 مزاحم و مخالف بکلامی سنت است البته صالح عمل است و نسبت ضلالت و تمت معارضه
 کتاب و سنت بران آئمه امت محض بیجا و ممل است قوله و من تفرقال فی مجالس الابرار
 و من لیس من اهل الاجتهاد من الزهاد و العباد فهو فی حکم العوام لا یعتقد بکلامه
 الخ اقول استناد بکلام مجالس الابرار همان مثل است که جمله کاتقر با الصلوة را پیش نظر دارند
 و کریمه و اندر سکاری را پیش پشت انداخته کان لم یکن انکارند این قدر خیال نکرده که صاحب
 مجالس دین قول استناد هم نموده و متصل همین قول نوشته الا ان یکون موافقاً لاصول الکتاب
 المعتبر الخ پس این عمل که اولیا کرام التزام و اهتمام آن فرموده اند موافق کتب معتبره مشهوره باین
 اجلام است که حاوی فروع و اصول محقق و مقول و منقول بوده اند قوله استلال باین حدیث درین
 محل بی محل است الخ اقول حال کمال حضرات نجدیه قابل تماشا است امری که برای اثبات
 مدعیات خود بجز شرح و خروشد دلیل میگردد همان دلیل با وقت ذکر مخالف دلیل میگردد
 برای افسان محضی سب و که و با بیه دلی و تنویر در سالفه مهم المسائل که کمال جود و جهد برای حفظ
 مقتدایان خود در سالها سال بتالیف آن پردازخته اند در سلسله استمداد با وجود اوزار اختلاف
 صرف لفظ بسیاری از فقها را که در یک کلام محدث و باوی واقع گردیده و سندن خود فهمیده و از آنکه

تصحیح است و می علیه الرحمه که در میان مقام و در کتاب بجملة از کتاب کتاب جامع البرکات و جاذبه القلوب
 و کتب الابان غیر با بر ای ارغام مگرین تفصیل تمام نوشته اند چشم پوشیده چه قدر بلند آنگلی ساخته
 حدیث و احوال اتباع عامه و جماعت ایشان از جهت زیاده امام احمد و رسد خود از معارفین
 حلیل مض آورده قال سول الله صلی الله علیه و سلم ان الشیطان ذی بلاء نسان کذیب
 الغنم یاخذ الشائخ و القاصیة و ایاکم و الشعاب علیکم بالجماعة و العامة و
 ابن ماجه در سنن خود از ابن عمر می آید و قال سول الله صلی الله علیه و سلم اتبعوا السواد
 الا اعظم فانه من شد شد فی النار و ابوداؤد از ابو ذر می روایت میکند قال سول الله
 صلی الله علیه و سلم من فارق الجماعة شبرا فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه
 شیخ عبد الرحمن در ترجمه شکوة بذیل حدیث اول می نویسد اشارت است بآنکه معتبر اتباع
 اکثر و جمهر است چه اتفاق کل در همه احکام واقع بلکه ممکن نیست و در شرح حدیث ثانی حسین
 عبد الله طبری ناقلا عن المفردات می نویسد و السواد یعبر به عن الجماعة الکثیرة الی ان
 قال پس ازین مذکور صاف واضح شد که اتباع کثیر و جماعت لازم است الی آخره انما کثیر صحابه
 رساله بر مسائل مسائل فارسیه مؤلفه منتقد ایان مذکور است بهم نرسیده بی فائده در بی تمیز
 بلکه تفصیل و تکفیه اهل حق گردیده اما آنچه نوشته آری محققان کیش و سفها ضلالت ایشان
 فریب بخورند و میدانند که ایقدر انبوه کثیر از علما مجتهدین بر راه باطل و ناصواب سلوک خواهند کرد
 الی قوله حدیث اتبعوا السواد الا اعظم از اهل کتابت خود شنیده و توشیح عقیده خویش می کنند
 الی آخره جواب این امر همین است که اهل ذمیب صاحب سال هم بحواله شرح الیه دین از احادیث
 حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم لازم بود و اتباع کثیر و عامه علما و مجتهدین ثابت کرده اند
 ضاهو جوابکم فوجو ابنا قول نمیدانند که اباب حق از قدیم اندک بوده اند و خواهند بود کما
 فی التذلیل الالذین امنوا و عملوا الصالحات و قلیل ما هم الی قول برای بطل استدلال
 برای اتباع سولوا اعظم در آیات کریمه فی فهم مطالب نماپرداختن و این امر که اباب حق اندک بوده اند
 و خواهند بود از ان ثابت ساختن و خود را از اباب حق قرار دادن و آنکه مشهورین و محققین در زمین
 که اصول بن هتد عن هم باشند و زود اهل ضلالت تعاون اتباع و اخص است که این در همه

پیش نموده و اهل حق ابطال آورد آن فرموده اند و تحفه اثنا عشریه در فصل ثانی نیز باین کلام گفته
 کید یازدهم آنکه گویند هب اثنا عشریه عن ستمده هب البسنت باطل زیرا که اثنا عشریه و اکثر
 اوقات و اکثر بلدان قلیل ذلیل مانده اند و البسنت کثیر و عزیز و خدا تعالی در حق الحق و فرمایند
 و قلیل ما هم و نیز فرماید و قلیل من عبادی الشکور و درین تقریر تحریف کلام الهیست و تغلیط
 مدلول آن نیز که حق تعالی در حق اصحاب الیقین این است فرموده است ثلثه مر الا اولی و ثلثه من الاخرین
 و جایز میقت و وصف کرده است کافران و کاهن را که هم شاکرین و حق الواقع شد که صرف العبد
 جمیع ما انعم الله علیها فی ما خلق لا یعلمه است مرتبه است عزیز الوجود در پنج بیان حقیقت و ابطال آن
 بداهت بسبب بیان قلت شاکرین و کثرت خوی آنهاست و همچنین در آیه قلیل ما هم بیان آنست که
 عامل جمیع اعمال صالحه کما یشبه الا الذین امنوا و عملوا الصالحات و قلیل ما هم درین آیه
 ذکر عقاید حقه غیر حقیقت و اگر قلت ذولت موجب غیرت شود باید که نواصب و نوارج
 و زیدیه و اهل طغی و ناوسیه حق و اولی الحق باشند از اثنا عشریه که بسیار قلیلند بلکه حق تعالی
 در کتاب عزیز خود و جایز خود و غلبه و تسلط در شان الحق و صدق و سزاواره القیامه سبقت گشتا
 لعباد فانهم مسلمین انهم اهل المصودون فان چند تا اهل المصودون و آیهی سوره
 و لقد كتبنا فی الزبور من بعد الذین کانوا کافرا من غیرهم انما عبدوا الله مسلمون و هادین و یکر
 عبد الله الذین امنوا و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین
 من قبلهم و انهم یدینون الذین یارثونهم بعد ان یتوفوا الذین کانوا یاکفرون و اما حدیثی که
 با اتباع سواد اعظم است و سوافقت با جماعت تا کید فرموده اند الی آخره انهی قولم اگر من مدعی
 این بلفظ مراد باشد کفار نسبت سلامیان سواد اعظم اندا اتباع ایشان واجب است و اگر نسبت
 بامت پس درین امت مرحومه نیز اصحاب علی باطله نسبت باهل حق سواد اعظم آنچه در حدیث
 وارد است مستفوق استحق الحدیث و پیدا است که هفتاد و دو ملت نسبت به یک و او عظم است
 و بیرونی آنمائید الخ **اقول** قطع نظر از آنکه علم محققین بفقهار و محدثین بنا بر علم جمیع جموده
 علماء دین و اکثر ایشان است همان ابن ارشاد حضرت سید المرسلین صلی الله تعالی علیه و سلم فرموده اند
 صاحب ساله بوقدر فعد که کبار او بیستم ستاد و بدان نموده اند پس بر صاحب ساله است و تعیین

تعارض جواب ازین تناقض اما احقر که مراد بیان مطلب است نه قصد مجادل و شغب پس مختصرا میگویم
که لکها و احتمال اول در ارشاد آنحضرت است اذا اختلف الناس فلیکم بالسواد الاعظم من
الکاهن اما آنچه بر احتمال ثانی لازم گردانیده و آنچه در دلش آمد و بی باکانه بقلم رسانیده جوایش آنکه
در سلم و شرح آن موجود است اقول کثرت الفرق لایستلزم کثرت الاشخاص بل چونان یکون
اشخاص الفرقة الواحدة اکثر من اشخاص سائر الفرق فوحدة الفرقة الناجية لایوجب
کون الخیر الاقل الخیر پس اصحاب فرق باطله را نسبت باهل حق سواد اعظم قرار دادون باطل است
و در اینجا الحاحی که ما شیه این را چه که در روی مطبوع گردیده است و معتقدین طائفة است نقل نموده
فهدا الحدیث معیار عظیمه لاهل السنة و الجماعة شکوالله سعی عرفانهم هم السواد
الاعظم و ذلك لا یحتاج الی برهان فانک لو نظرت الی اهل الایهواء باجمعهم لایبغ
حد هم عشر اهل السنة و الجماعة اما اختلاف المجتهدین فیما ینتمون کذا لا یختلا
الصوفیة الکوام و المحدثین العظام و القراء الاعلام فمع اختلافهم لا یضلل احد
الاخر الی قوله کذا فی بحر المذهب انتهى قوله فی قسم ثابت شد که مثبتین افضل سواد اعظم
نسبت با نفین عمل مولد آنچه اقول اولاً که فضیلت و عظمت و اکثریت مجوزین در عالمه
علی مر الاعصار از کتب معتده علماء دین ثابت است و اگر کسی باشد شکش همه افتاده است بین
قولش مردود ساخته اند اگر صاحب رساله را در جمیع آن کتب کبیره و صغیره مثل سیر شامی مورد
و ما ثبت بالسنه و غیره و شوار باشد تا بر رساله ستاد خود رجوع نماید و مختصر آن در سابق
درین رساله هم منقول است و ثانیا کبیری طائفه هم از انان انکار نمودن توانستند از همین جهت
که در توضیح المسائل مقتضای آنکه در ونگو را حافظه نه باشد لاچار گردیده و از تناقض و اشتباه
کلام هم ناچار میشیعه درین سبب مکتوبه نوشته که ما را نظر بقوت دلیل باید بر کثرت اقوال قوله سکوت
صدر اول درین باب اشخاص انصاف را با ما نفین بکذات کرده است آنچه اقول اولاً هرگاه
سکوت شارح در بیان احکام مستلزم منع سکوت عنایت نیست تا دیگران چه در دنیا
میگویم که بدلیل تحسان اجله صدر اول بسیار بی زامور خیر با وجود اطلاق محدث و عدت
ما و از عدم شجرت بخصوصها از سخت گنهایش آنست که بجهت شجرتی همان بدو معسر

نگوید و بعد فرموده و اینهمه اگر چه بدعت است و از سجا به و تا بصیرت نقل کرده اند ولی کتب به چه بدعت
 بود پیش از آنکه بسجارت بدعت نیگو باشد پس بدعتی که مذکور است آن بود
 که مخالف سنتی بود اما حسن خلق و دل مردم شاد کردن و در شرح محمود است و هر قومی را مادی است بایشان
 مخالفت در اخلاق ایشان هر قومی بود و رسول عملی اندر علیه و سلم فرمود خالفوا الناس باخلاقهم
 چون این مردم باین نه افقت شاد شوند موافقت ایشان سنت بود آنچه و صاحب مالک که بحواله قنای
 خیابانه و غیر با حجت نبودن تعامل خاص و شرط بودن اتفاق جمع بیان نموده و باز حکم آنرا محال قرار
 داده قطع نظر از آنکه این دعوی له اولی بر تقدیر تسلیمش از جمیع تعامل انکار ساختن است و تا نیاید
 انکار کرد که اعتبار اتفاق و بودنش از صدر اول شرط میکنند و او این است که تعاملی تسلیت تفسید
 اطلاق داشته باشد همان است که از صدر اول بالاتفاق اتمار داشته باشد پس اگر در عصری رسیده
 بدعت خوف خاص امر که تحریم آن از شرح ثابت باشد مروج گردد البته این تعامل و خوف موجب تفسید
 اطلاق نمی تواند شد و اگر عملی الاطلاق بی اعتباری خوف خاص تعامل بعد صدر اول را داشته
 باشد تفسیر تفسیرات متعین است علامه شامی در ماشیه در مختار و شرح قواعدی که از اشباه نقل نموده
 بعد حدیث اعتبار العرف الخاص که افرقه کثیرون با اعتباره و علیه فیفتی بجواز النزول
 بعد الوظائف و الی فی آخره می نویسد قال فی المسنی فی التعامل العام ای الشائع المستفیض
 و العرف المشهور لا یصح الرجوع الیه مع التردد و فی محل آخر منه و لا یصلح مقیداً لانه
 لما کان مشهوراً کان متعارضاً ان یدری و فی الاشباه عن الیه التزییه و کذا ای تفسید
 الا جازع لود دفع الی احکامک عن الاعلان بدیجه بالثک و مشایخ بلخ و خوارزم افقوا
 بجواز اجارة الکاملک للعرف به افتی ابو علی النسفی ایضاً و الفتوی علی جواب الکتاب
 لانه منصوص علیه فیلزم ابطال النص فاذا ان عدم اعتباره بمعنی انه اذا وجد
 النص بخلافه لا یصلح ما یصلح للنص و لا مقیداً و الا فقلنا اعتبروا فی مواضع کثیره
 و اذا دام ایضاً ان العرف انما یصلح مقیداً لآخره قوله بدعت کجا و حسن بدعت کجا
 اقول بدان معنی که بر خصومات مندرجه مندوبات شرعیست امیله صدر اول و دیگر ایله وین
 از تصدیع و متاخرین اطلاق بدعت فرموده اند بدان معنی لفظ بدعت بیج منافعی بخیر نراند

و یعنی که بدعت منافق بحسن دارد و بر شتمانات جمهور آنکه دین جموعا و برین عمل خصوصاً صدق ندارد
قوله اما تعامل حریم الخ اقول قطع نظر از آنکه خوف سلیمین و تعامل بلاد اسلام را اندوهین و فقهار
محققین جموعا معتبر انگاشته اند تعامل حریم شریفین را از او جدا کرده و تعالی شرفاً خصوصاً موجب حسن
و مندوبیت و مخالفت آنرا استلزام قبح و کراهت نگاشته اند و مراد از آن تعامل آنجا که طهارت و ایمنی
طیبین و اعیان آن بلدین شریفین داشته اند در هدایه در بیان تراویح فرموده و المستقب الخ جلوس بن
التر و یحیتین مقدار از ترویج و کثابین الخ مسأله و الوتر لعادة اهل الحرمین الخ اما آنچه در
رساله بمنش عبارات تفصیله مبتلا چون بعض ساکنین حریم بقلم و افعال سیه محمول است
پیش نموده کلام را بی فائده محض طول داده و نیز آنکه از غیظ و غضب ل خود بد گوئی کسانیکه در کتب
شرح شریف با کف لسان و غضب بعباز ذکر ساری آنرا فرموده اند و برای حسن ایجاب آنجا اشترا
نموده اند بیجان بیان می نماید فائده دیگر نمی بد البته بی شک و شبهه سیکه در حریم طیبین حریم
شرفیه لعل که آن افعال از لیاقت اتباع ندارند اما این از آنجا که تعامل ایستحقاقین حریم طیبین
و علماء و رفیقین آن بلدین مگر در مقابل استناد نباشد و برای توضیح نگاه فی آن مجموعان شارع اعتقاد
ظاہر و واج شرک و کفر و ضلالت در ایالی آن اکتفا شد بر خلاف مضامین احادیث شریفه
شود **قوله** پاره است از حدیثی که موقوف است بر این **سعدی اقول** در حکم موقوف نوشته
هو لیس شجة علی کاحمد الخ **اقول** اولاً که فقهار کرام و محدثین عظام حدیث مارا و المؤمن
حسناراً فرموده ام از آنحضرت صلی الله علیه و سلم روایت نموده اند و بدانجا مجاد و کتب مشهوره
معتبره برای تحسان شتمانات اکتفاست و تعامل خوف و عادت استلال فرموده اند و کلام
صاحب ساله با وجودیکه دعوی بکلی خود دارد و عرض خیال فام است در اینجا سندی از مستندی
و از کتب مشهوره نشان میدهم شاه ولی الله صاحب بلوی در مهمات گفته اند شایخ و فرقی
که مناسبتی به دو جانب دارد و کاتبه رخ است که لا یخفی استنباط کرده از قال لانی صلی الله
علیه و سلم مارا المسلمون حسنا فهو عند الله حسن و اذ عموا فی موطن علیفاله
و در بر جندی شرح مختصر و قایم فرموده فان العرف ایضاً حجة بالنصر فقد قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم مارا المسلمون حسنا فهو عند الله حسن الخ و ثانیاً اگر چه خوف

بودنش بر حضرت ابن مسعود فرموده ايراد کيس بجهت صحیح خواهد بود و تا بسیار از احتجاجات کبرای مطایفه
 روی بطلان خواهد نمود این را بجا که احتجاج بموقوف برای خود صحیح و برای دیگران قبیحست قوله
 پس مراد از مومنین مجتهدین باشد که در صفت اسلام کامل اند و فالطلق الی الکمال **اقول**
 اینقدر که مراد از جنس مومنین علماء کاملین اند نه عوام و کاملین از مومنین درست و درست بی قال
 و قبل است اما تخصیص و حصر بمجتهدین است و آنهم در قرون ثلثه یا در قرن صحابیه پس البته
 بجهت مخالفت استدلال فقهاء محققین و فراغت شرح محدثین معتدین نا قبول است و بهر فی نفسه
 علی دلیل ملاطی غاری علیه الرحمه در مرقاة فرموده و المراد بالمسلمین بذمتهم و عمدتهم و هم العلماء
 بالکتاب السنه الابعاد عن الحرام و الشبهه انه و سنه عبارات ملفوظه سراج الهدایت بر تقدیر
 صحت نقل هم مفیدد عایش نیست بلکه او است که در این عبارت بهین قدر مرقوم از لفظ مومنان
 در لفظ صید خلفار باشد یعنی ائمه مذہب دین مراد اند نه عوام انتہی پس اگر جماعت ائمه دین اثبات
 شرف ایام و ولادت با سعادت و سجا بادی شکر آن نعمت با انواع عبادت نمی فرمود و حساب
 رساله صرف بودن این امر از تحنات عوام ثابت می نمود صاحب ساله را گنجایش ذکر آن بود حال آنکه
 اکبرائمه دین از علمای محققین بذمب حقه است و محققان شرح مبسوط و تخفین دین مبین که در علوم
 دینیہ حدیث و اصول و فقه و لواحق آنها تجوی عظیم داشته اند و علمه لاحقین و تمام این طائفه
 هم سلسله تمدن و بنیاد با تحفیات دارند این عمل را از تحنات پنداشته اند قوله در اینست
 که الف لام بر ابی استخراق حقیقه باشد یعنی هر چیزیکه نزدیک جمع مسلمانان خوبست نزد خداوند
 نیز خوبست الی آخره **اقول** بر تقدیر الف لام استخراق اثبات اجماع و اتفاق مردم قاطبه بر
 احسان چه ضرورت چه بودن الف لام استخراق مفید مضاف و کل لغزای مذہب منصورست تحقیق
 همین امر که کتب مشهوره عربیت و اصول و منطق مثل مطول و اسلم و شرح آن و غیره با ظاہر است
 من شاء علی راجع الیها پس بر تقدیر استخراق بوجوب تیق این که باب تحقیق این معنی خواهد شد که
 پسندیده هر مومن پسندیده پروردگار است مالا صاحب ساله فرماید که تقدیر استخراق صحیح است
 چه مفید کارست قوله قواعد شرعی و دلائل مذہب حنفی که مفید ضلالت این عمل اند اینک در فصل
 بالا اول سبزه سپید شده اند الی آخره **اقول** در فصل اول که بتلوین لاطا کبر و کوی غنبت سبزه

گواهی داده بود و بطلان همه تقویاتش چو روز روشن بر وی نمود و از الفاظ اجماع ابهام مطابقت توان بشود و
 آوردن عبارات خارج از مقام محض بیکار و بی سود اما تنه باینکه از طرف خود افزود همه مخدوش و مردود
 و با اینهمه شرط صحت قیاسات و استنباط از قواعد فقهیه و آنکه از جواب فصل اول اینهمه آشکار و اعاده
 آن در مقام ضمن تطویل و تکرار قوله پیش شما برای احسان جواز این عمل کدام دلیل است **الحاق اول**
 لوفرضنا که دلیلی دیگر نزد علمای محققین ناسناد مستند صاحب ساله برای جواز این عمل نمی بود بین
 یک دلیل که دلیلی بر حرمت آن قائم نیست برای جواز کفایت می نمود کاش بدعیان ضلالت و حماقت
 این عمل قدری انصاف سازند و سر در گریبان اندازند که محتاج دلیل نیست و معنی لیس چیست و لوسلنا
 که قواعد آورده شان تمام باشند پس این استنباطی و قیاسی واجتهادی پیش نیست و به گناه علماء محققین
 از شستن جواز این عمل این لیاقت نزد صاحب ساله نیست پس بطریق کجایی مرتبه و اصل اند با جمله
 لغویت بیان پریشان صاحب ساله ظاهر و عیان است قوله از انکار یک امر که شش چند البعض
 باشد نه جمیع هرگز انکار جمیع مستحسناات فقها لازم نمی آید معلوم نیست که منشأ اشتراع این استلزام چیست
 الی آخره **الحاق اول** منشأ استلزام اینکه اموریکه بنام دلالت تطویل لاطائل پیش می آرند و آنرا قواعد شرعی
 می بندارند در جمیع مستحسناات اجزای آن اجلی است مثلاً همین صاحب ساله که ترک آن حضرت صحتی است
 تعالی علیه آله و سلم را دلیل ثبوت ضلالت و لزوم حماقت انگاشته و زیادت بر قدر سنون با موجب
 تجویز نسخ کتاب و سنت پنداشته اگر این دلیل مستلزم ضلالت این عمل است البته ضلالت جمیع مستحسناات
 فقها و کرام از ان لازم است بلکه کبری طائفه اسما حلیه التزام آنست که همین جهت امور مذکوره از
 صحابه کرام و مستحسناات ائمه عظام را داخل بدعت ضلالت مصطلحه می شمارند و قیاس این انکار بر انکار صحابین
 که از قسم انکار جهت بدین فیما بینم است نه توان نمود که اول برای طرفین در هر دو جانب لامل شرعیه موجود
 و ثانیا حکم فصلیل و تکفیر با کفیه و تحقیق هم در آنجا مفقود بر خلاف انکار و باید که نوبت بر تباین است
 بر بمانیده اند و اموری را که تا یسوز کر است آنهم بدلائل قویه ثابت با اتفاق محققین نیست با وجود اقوال
 اختلاف هم پیشه که مستلزم خروج از اصل ایمان و خلل آن گردانیده اند قوله در انکار احسان علماء و شیخ
 هرگز رفع امان از شریعیات نیست **الحاق اول** درین مقام همینقدر ریس است که بر تقدیر صحت بیان اخبار
 ضلالت و فسق اکابر سلسله صاحب ساله که در سنده کتب شرعی حدیث و تفسیر و فقه داخل اند ظاهر

و انکار صحت پس بر روایات فساق ضالین چگونه ایش اعتماد و اعتبار است و این امر یعنی لزوم صحت
 و حق علماء و برین همین استخوان صاحب ساله و اکابر سندش را از علماء متأخرین بلوث باین جهت
 می همانند بلکه بر تقدیر صحت مذکور در عدالت صدر اول هم که بسیاری از امور زانده بر قدر سنون
 و علتهای با وجود ترک آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اقرار عدم سنیت و اطلاق محدث و بدعت داخل
 مستحق و منتهی بهات ساخته اند غلطی عظیم می اندازد قوله من مات معتمدا علیها نیستند **الی قوله** یلیس
 تلبیس و شمن فی هیست **الی قوله** و همچنین هر چه از کشف الهام معلوم شود ضرورت نیست که صحیح باشد
الی آخره **اقول** ذکر الهام منام صلی و کرام و اولیاء عظام برای استیناس است نه بطور محبت قطعی
 در هر چند ضرورت نیست که هر چه از کشف و الهام و انعمات و منام صلی و کرام و اولیاء عظام معلوم
 عملی الاطلاق محبت باشد اما بموجب قول مستندین صاحب ساله مستندین مستقیم شریک انچه از ان
 مخالفت بحکم حضرت شارح نداشته باشد قبول باید کرد قاضی شارح آمده در سیف المسلمون در بیان
 الهام فرموده که انچه بدان بدست آید آنرا بر میزان شرح باید سنجید پس اگر شرح آنرا قبول کند آنرا حق
 اید و نیست و قبول باید کرد و انچه شرح آنرا رد کند آنرا خطا و باطل باید دانست و رد باید کرد و انچه
 شرح از ان ساکت باشد آنرا نیز قبول باید کرد و قسطلانی در مواهب آورده و كذلك یقال فی کلامه
 علیه السلام فی النوم انه یعرض علی سنته فما وافقها فهو حق و ما خالفها فاجمل
 فی سماع الرای الخ و در مقام روایات چند از مستندین صاحب ساله آوردن ضرورت تا توضیح گردد
 که ایشان هم ذکر منامات نموده اند و احتیاج و عمل بدان هم فرموده اند شاه ولی الله و بلوی در
 قره العین فی تفضیل اشخین آورده نفع چهل اشاره فرمودن آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مقام
 منام که استغفار از عمر طه کند از حدیث مالک الدارقانی اصاب للناس قسط فی من عمر خفاء جبل
 الی قبله النبی صلی الله علیه و سلم فقال یا رسول الله استسق لامتک فانهم قد هلكوا قال
 فان الله رسول الله صلی الله علیه و سلم فی منام فقال ایت عمر فیره ان یستسقی للناس فانهم
 سیتقون قل علیک الکیس الکیس فان الرجل عمر فاختیره قال فکی عمر و قال یاربنا اولواک
 ما هجرت عنه و راه ابو عمرو و فی الاستیعاب انقی و نیز شاه صاحب بوصوف در انتخاب فرموده
 اخبرنی سبک الموالد انه اراد فی ابتداء طلبه ان یلتزم و دوام الصیام ثم یرد فی ذلک

لاختلاف العلماء فيه فوجه الى النبي صلى الله عليه وسلم فراه في النوم كانه اعطاه غنفا
قال فقال ابوبكر الهدايا مشترك فقد مته اليه فاخذ منه كسرة ثم قال عمر الهدايا مشتركة
فقد مته فاخذ منه كسرة ثم قال علي الهدايا مشترك فقد مته اليه فاخذ منه كسرة ثم قال
عثمان الهدايا مشترك فقد ان قسمته الرغيف فأي شيء يبقى لهذا الفقير فامسكوا لآخرة
ونيزوران بنت سالتهم صلى الله عليه وسلم سواكروا حانيا عن تفضيل الشيخين على علي
رضي الله تعالى عنهم مع انه اشرف نسبا واقضاهم حكما وشجعهم جنانا والصوفية عن آخرهم
ينسبون اليه ففاض على قلبه منه صلى الله عليه وسلم ان له صلى الله عليه وسلم
وجهين وجه ظاهر ووجه باطن فالوجه الظاهر الى اقامة العدل في الناس وارشادهم
الى ظاهر الشريعة وهما بمنزلة الجوارح له في ذلك والوجه الباطن الى مراتب الغناء والبقاء
وعلمه المروية كلها فان تتبع من الوجه الظاهر الخوامش والامثال ابن حكايات ورتاليفات شاهجهان
بیش از پیش است بخوف تطويل بر همین قدر اکتفا می رود بالاتر از همه اینکه طحاوی که مستند طائفت
نوشته ورد في بعض الآثار النحوي عن فضل الاطراف يوم الاربعاء فانه يورث البرص وعن
ابن الحاج صاحب المخل انه هم بقصظ ظفارة يوم الاربعاء فتذكر ذلك فترك ثم رأى
ان فضل الاظفار سنة حاضرة ولم يسمع عنده الفقه فقصرها فلقها امي صاباه البرص في الذي
صلى الله عليه وسلم في النوم فقال لم تسمع نهي عن ذلك فقال يا رسول الله لم يسمع عند
ذلك فقال يكفيك ان تسمع ثم سمع صلى الله عليه وسلم بدنه فقال البرص قال ابن الحاج
فجددت مع الله توبة اني لا اخالف ما سمعت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ابدا
قوله مراد از حربه سامور بهست مختل الى قوله انك مولوديان را او دعا محبت باجناب سالت و این عمل
انظار مروت قرار داده اند کذب صبح و بهتان عظیم است از اقول قطع نظر از حال باکمال البرصین
کسانیکه از لاشعین مجوز این عمل فاعل آن بوده اند مثل شیخ عبدالرحیم بلوی شیخ عبدالرحیم شیخ
عبدالمطلب شیخ ابن حجر مکی که صاحب ساله در همین جواب باو شان استثناء نموده و دیگر علماء اعلام
و اولیاء کرام بودن ایشان از مجانب درگاه جناب محبوب باعالین محبوبان بارگاه حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه وسلم مثل آفتاب نیمروز در تمام عالم جلوه افروز سمت و طاعت صیادت

محو بلفت حقیقه با ستمسبان مطلوب در ذوات بابرکات اینحضرت بوجه اکمل موجود بود و هست
 پس اگر کسی بود و این مجربان بارگاه نبوی را در حق سزاوار قرار دهد و یاد ایشان اینحضرات کلمه شنیعه کرده
 ضلالت پرورد در معرض بیان بند و مصداق او لنتک هم مثل الهیه کرده اند و اظهار صدق و محبت
 و اعلان خلوص مودت را سطوت تشویلات بلین گوید و عیوب اینحضرات خواه مجاهد و جویید در شاننش
 هر چه گفته آید کمتر اما بخدا می منتقم خواهد شد هر قول که بدعت را محبت و استنق در حسن آن نفوه نمودن
 بدان ماند که خون حسن حسین را دم الاخرین با مندا لی آخزه **اقول** اولاً آتشمان با موخیری که در مندهات
 شریعت مندرج اند و مزاحم و مخالف سنت نیستند با وجود اطلاق بدعت و محدث از عهد صحابه کرام
 تا همتاد صاحب ساله در احوال علماء اعلام ثابت و واضح است بلکه عدم انکار از حسن بدعت حسنه
 با اتفاق جمله فرق اسلامیة از نقل صاحب تنبیه السلفیة لایح است پس بجهت اطلاق حسن بر عمل مولد
 بلزوم حکم بغرضیت پر دختن و وجود محبت را بجهت تلفظ لفظ بدعت حسنه خارج از دائره امکان
 ساختن صد بائمه امت را از بندم تا صدر اول از زمره بغضمان و بغضضمان در گاه نبوی قرار دادن
 و در تشریح و افاض کشا و بست و تانیا قطع نظر از همین و آن بر تقدیر صحت مذمت باید ساعلیه
 حضرت امیرالمومنین سیدنا حسن رضی الله تعالی عنه و امام المسلمین حضرت سیدنا حسین رضی الله تعالی عنه
 کی از نشأت ضلالت نجات خواهند یافت که صاحب ساله با اظهار خایت در محبت بی ضرورت و حاجت
 این کلمه شنیعه ای ادبی بر زبان آورده این تار و پود را پلهانه بر بافت باید دید که با وجودیکه آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم در بیعت طواف بیت الله شریف که عبادت مخصوصه مثل صلوة است بر اسلام رکن بیان و
 رکن اسلام و اقتضای فرموده اند و اسلام رکن عاقی و شامی ترک نموده اند معتمدان حقیقین در شروح صحیح
 احادیث مثل عدنی صحیح بخاری و غیره روایت می فرمایند که مذمت حضرت امام حسن امام حسین رضی الله تعالی
 عنهما و سلام الله علی بدیهما و علیهما آتجاب جواز اسلام رکن عاقی و شامی بوده است حالاً در خرافات
 صاحب ساله که بنام دلائل و قواعد بار بار بر زبان می آرد باید اندیشید که اکثر تبحران دلائل درین مقام جاری
 توان گردید و از قصور احکام ضلالت التیام طائفه لیا کم کرد بر مقام پرستشانت الله عظام ازان او با هم لازم
 میگردد و اندر برایمان خود باید لرزید اما چون کار به حال سفاقت شعارت است احواض از بیانش و سخنان پانچا بر زبان
 تو به و متفکار قدری از خرافاتش در اینجا بیا و سپید هم و شسته غوغا رکن را شتر نمی نهم پس حسباً تو اشرفین

گفت که باری تعالی از عبادات و اعتقادات بجز برای عباد خود کافی نیست شروع نمود و این کامل کرد
 و گفت خود بر عباد خود بر زبان رسول خود ختم کرد پس برین تقدیر اگر اسلام برکن جواتی و شام از اسودین
 یا عبادات و وظائف دینی می بود البته حق تعالی از شروع میفرمود و چون شارع از آن بحث نکرد معلوم شد
 که احداث آن زیادتر بر نفس است و زیادت بر نفس نسخ است الی آخر آنرا اخفات و نیز می توان گفت که این فعل
 حضرت شارع ماثور نیست لا اولاً و لا فعلاً و کفی لهذا منعاً الحکم و نیز می توان گفت که اتباع همچنانکه در
 فعل باید در ترک نیز شایسته عملی گوئی نفسه محسن باشد اما فعلش از آن سرور ماثور نباشد ترک آن در حق
 عین اتباع است و فعل آن موجب اخذ خدا و نیز می توان گفت که آنحضرت صلی الله علیه و سلم با
 ترک فرمودند و بعمل نیامورند پس در اینجا چند احتمال است یا کعبه معظمه یا این کعبین آن در زمان نبوت
 اقتضای موجود بود یا محبت کعبه شریفه علی وجه الکمال نبود یا علم بشر و عیبت آن حاصل نبود یا صحیح
 باین عبادات نبود یا مانع یافته شد یا در اتیان آن تقاعد رفت یا مکروه و نامشروع پیدا شدند
 الی آخر آنرا اخفات باجماع از آنچه دلالت که اسما علییه حکم ضلالت بر ایمه و بن لازم میکند از ایشان نمی
 که درین ماده هم جهت عمل بر متروک آنحضرت و زیادت بر سنت در بیست گذاشته طواف الزام
 تحت ضلالت و تخریب نسخ شریعت آنحضرت بر ریجائتین رسول الثقلین صلی الله علیه و سلم
 و مسلم نموده خون بر دوسه داران جوانان اهل جنان را دم الاخرین نامند قولم در جای دیگر از همین
 کتاب یعنی اخبار الاخیار در حالات شیخ احمد مجده و شیبانی نوشته که کوزهای نواز شربت پر کردی بر
 نهادی و بر در خانه سادات رفتی و بینیان و فقیران ایشان را خورانیدی اگر شخصی با بسید در حق
 و خصومت شرعی بودی منست و شفاعت چنان کردی که شخص بالآدمی و گفتی با سادات سخن
 شریعت نباید کرد با ایشان سخن بیروت باید کرد انتهى **اقول** حال دیانت آنحضرت دیدنی است
 که عبارتی در کتابی ذکر میکند و برای تغلیط عوام آنچه مخالف بود خود می باشد از اول در میان و آخر
 تخریف حذف میکند عبارتت محدث دهلوی از حال شیخ احمد شیبانی نقل نموده در آخر آن انتهى هم نوشته
 حال آنکه عبارتش چنین است و سی بغایت محبت خاندان نبوت علیه التحیت موصوف بود بر طبقه خود
 گویند که در عرشه عاشورا دوازده روز از اول ربیع الاول جامه نو و جامه شسته پوشید و در کتاب
 این ایام جزیر خاک نغفتی و در مقابل سادات معتکف شدی و هر روز بقدر امکان بر روی حضرت

نامت رسالت صلی الله علیه وسلم بار واج خاندان مطهر تو بیع طعام میکرد و چون روز عاشورا آمد
 کوزهای انوار شربت پر کردی و بر سر خود نهامی و پدر خانه سادات رفتی و تیمان فقیران
 ایشان بخوانید می همان ایام چندان گریستی که گویا آوج آفتاب در حضور او شده است و چون او از ناله
 و فریاد و آواز و دختران که در ایام عاشورا متعارف این دیار است بگوشتش در رسید و حالت کردی مع خون
 از چشم بادهای عواس صحابه و سایر مشایخ رضوان الله علیهم اجمعین آنچه با ایشان سیده بود و اما کن
 ترک ندادی و سه روز بسیار دوست داشتی و طالبان نبودی و در قصه و قواجد نگردی و محاسن نیز نگردی
 و در هجوم احوال عامر حسین که که بغایت سفید نباشد پوشید و اغلب اوقات کلاه فقط بر سر او بود
 و جز در وقت نماز دستار بر سر کتر نهادی از جهت غلبه حرارت آما می گویند که یک ستار بزرگ علی
 دیک پیراهن نفیس همپا داشتی و برای نماز جمعه و احیاء و شیری و اگر یکی از انبانی دنیا آمدی نیز پوشید
 و شیر و در مجلس شستی و ما قال الله و قال الرسول بیعت و ظلمت تمام گفتی چنانچه زهره ملوک آب شدی
 و بر میدان خود فرمودی که اهل دین را با اهل دنیا خوار نباید نمود که اینها مردم ظاهر هستند و فقیران را ^{بعض}
 مجانبین که در آن دیار بودند بسیار دوست داشتی و در راه که سوار رفتی چون مجازیت بیدیدی ^{بسی}
 فرمودی و دست بسته ایستادی هر چه ایشان فرمودند می آن کردی اگر کسی پیش او ذکر غایبی کردی
 با سخن لایقینی کردی گفتی بابو ناموشش باشن اگر کسی نام او بتظیم گفتی چنانچه رسم میدان باشد چشم
 پر آب کردی و گفتی احمد نووی دنیا نکار و همچنین نقلت که خواجه حسین با قدس سره نیز خوش نیایدی که
 کسی تو ظلم او کردی و گفتی ملا حسین را نگارم که کینه کسی را گویند که گترین کسان با شرم رحمت الله علیه ^{علیه السلام}
 کسی پیش او آید گفتی که من حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم در خواب دیده ام با دست شستی
 و تمام قصه و یار باشند و می دوست و پامی او را را بیه سیدی دایان و آستین او را را بر سر خود فرومالید
 بر جامی که آن شخص میگفت که در فلان جا دیده ام آنجا رفتی و بوسه دادی و گردان جا را بر روی
 و موسی خود مانیده و اگر سنگ و می آن سنگ شستی و آن آب بخوردی بر تن بر جام چون گلاب
 پاشیدی و اگر شخصی با سینه خودی خصومت شرعی بودی بلمنت شفاعت چنان کردی که سخن می با ا
 آمد می و گفتی که با سادات سخن فرودت نماید که با ایشان سخن بردت باید کردی آخره حالا از حسن ^{حسین}
 استفسار دوامی بود و اولی آنکه بای تا ناید که خود خواهد گفتی در امری نمودن و از سابق و ما ^ت

وخریف چشم پوشیدن داخل خیانت است یا نه دیگر آنکه قطع نظر از آنکه در اخبار اخیر سنا و شمس شیخ احمد شیبانی
 ذکر فرموده است صاحب ساله خود او عا و حصر ستاده خود جمله و مشایخ معتدین است نموده است برترین تقدیر
 نشانیات و تقریبات او در حق مجوزین عاظمین مولد بعد بر ما پوشدند که حال مستندین و معتدین این
 چنان است فافهم و الا حکم قول نفس فیام برامی تعظیم مطابق بیان شرعی علی الاطلاق کرده است
اقول این ادعای است مخالف تحقیق ائمه محققین و تصریح جمهور علماء روین اگر تحقیقات آنحضرت را در نجاب
 بالاستیجاب قصد نموده آید کتابی ضخیم کرده و لکن آنقدر مختصراً چیزی از علما و مشهورین معتدین صاحب ساله
 و امثالش ذکر می کند و در مختار گفته و فی او هبانیة یجوز بل یندب الی القیام تعظیماً للقادم کلهیوم القیام
 و لوللقدادی بین یدک العالم الخ شامی و در حاشیه نوشته ای لکن من ینسحق التعظیم و قال فی الغنیة
 قیام الجالس للمیمن دخل علیه تعظیماً و قیاماً علی القرآن لمن یجعی تعظیماً لایکراه اذا
 کان من یسحق التعظیم و فی مشکل الاثار القیام لغیره لیس بکراهة بعینه انما المکروه حجة
 القیام لمن قام له الخ و شرح منیه گفته که لایکراه قیام القاری للقادم تعظیماً اذا کان مستحقاً
 و همچنان است در قاضیان و عالمگیری و غیره و در لغات بعد ذکر اقوال گفته و اصحاح احترام اهل فضل
 من اهل العلم و الصلاح و الشرف بالقیام باولاد و اگر رینده تسل نیاید تا به بیند که قطب سما علییه
 در مطابرت حق نوشته وقت تلاوت کی تعظیم سیکه نکر می گو عالم با عمل او راستا و والدین کی قیام
 و تعظیم جائز می آید **قول** فقال لا تقوموا کما یقوموا اعاجره الخ **اقول** اولاً ارباب تحقیق و روین
 احادیث شریفه تطبیق فرموده تصریح نموده اند که ازین احادیث نمی عام علی الاطلاق باز قیام اکرام
 ثابت نمی تواند شد و اگر صاحب ساله را بران اعتماد نیاید تا به بیند که شاه ولی اسد و مومنی و محبت
 بالغه بعد ذکر و در احادیث مختلفه نوشته و همدانکه اختلاف فیها فی الحقیقة فان المعانی
 التي یدور علیها الامور و الفهم مختلفه فان العجم کان من امرهم ان یقوموا الخ دم بین آنکه
 سادهم و هو من اشرطهم فی التعظیم حتی کاد ینقضوا الشرکة فهذا اهتیه و الی هذا
 وقعت الاشارة فی قوله علیه الصلوة و السلام کما یقوموا اعاجره الخ و ما ینا عامه
 که تسبیح و تسبیح ائمه من باب اولی کلامی معتبر می دارند پس احتیاج باین حکمینه جایزه صحیح می شناید
 بر حاشیه نسخه سنن ابوداود و مطبوعه و علی که با اهتمام کبار و اسما علیا بطریق گردیدیم است از قاضیان

آورده قال الطبرانی هذا الحديث ضعيف مضطرب بالسند فيه مر لا يعرف قول عن
 انس لم يكن يتفحص حب الیهم من رسول الله صلى الله عليه وسلم كانوا اذا راوا له لم يقولوا
 لما يعملون من كل هتة **الحاقول** اوله که درین مابیت نفی قیام مقید بوقت رویت نیست
 ادعا اطلاق نیست دو ام این قضیه مطلقه است و مطلقه در قوت جزئی نیست ادعا کلیت و عموم از آن
 کی ثابت خواهد بود از بهیجاست که حجة الاسلام مستند صاحب ساله گفته بل کان الصحابة
 لا يقومون لرسول الله صلى الله عليه وسلم في بعض الاحوال كما رواه انس وضوا ولكن اذا
 لم يثبت فيه نهي عام فلا نرى به باساق البلاد التي حرت به العادة فيها باكرام
 الداخل بالقيام الى اخره اما لفظ كرهت ليس در لغات گفته وما جاء في حديث انس من
 كراهته صلى الله عليه وسلم قيام الصحابة له فانما هي من جهة الاحتياط الموجب لرفع
 التكلف لا للنهي عنه الى اخره **قول** من گفته که احادیث جواز قیام خود ثابت نیست **الحاقول**
 سبکه مطالع کتب ائمه دین نموده است کذب این قول بروی انهم شمس بوده است و ریخا حجاب
 چند باید شنید قاضی عیاض علیه الرحمه در شفا آورده و عن عمر بن السائبان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم كان جالساً يوماً ما فاقبل ابوه من الرضاعة فوضع له بعض ثوبه
 فقام عليه فواقبلت امه فوضع لها ثوبه من جانبه الاخر فجلست عليه ثم اقبل
 اخوه من الرضاعة فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجلسه بين يديه
 الحديث علامة خفاجی و شرح گفته و فيه دليل على انه يجوز القيام تعظيماً لمن يستحق التعظيم
 خلافاً لمن قال انه مكروه **الحاقول** و نیز علامه خفاجی و شرح شفا فرموده و كان صلى الله عليه
 وسلم يكرم من يدخل عليه بالقيام و يلاطفه **الحاقول** امام نووی در اذکار بعد بیان سبب
 قیام برای اکرام نوشته و علی هذا الذي اخبرنا به استمر السلف والخلف قد جمعت ذلك
 جزءاً و ذكرت فيه الاحاديث والاثر و اقوال السلف فاعلم الدلالة على ما ذكرناه **الحاقول**
 حالاً سبکه که ائمه محققین مستندین صاحب ساله تصریح فرموده اند که ما و بیث و رضی صریح
 قیام ثابت و صحیح نیست در لغات فرموده قال الشيخ محی الدین النووی القيام للقادم من
 اهل الفضل مستحب قد جاءت فيه احاديث ولو رجع في النهي عنه شئ صريح **الحاقول**

در عهد حیات و حضور آن علیه السلام از اصحاب قیام برای تعظیم ثابت نیست **الحاق اول** این ادعا
 صحیح نیست اینک محققین قیام در عهد حیات و حضور آن سرور علیه السلام ثابت فرموده اند علامه
 خفاجی در شرح شفا فرموده اما القیام للعلماء والصلحاء فاستحب وکان الذی وصلی الله علیه
 وسلم اذا جاء قام له الصلاة الخ وحق بهمین است که قیام در عهد و زمان نبوت اقتران بود اما
 تکلف و اعتیاد بدان مروج نبود در لغات گفته و الحق ان القیام عند الدخول کان قعاقف منته
 صلوات الله علیه وسلم والکراهة انما كانت للثکلف لو یکن معتمداً الى الآخرة **قوله** تعظیم شیء
 مشاهدۀ او دیوانگی تحت مست **الحاق اول** الیه در تصریح فرموده واندکه تعظیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 بوقت حکایت ذکر شریف بابت تعظیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم است در حالت حضور پر نور پس آن
 ابطال تعظیم جناب سول کریم صلی الله علیه وسلم مشاهدۀ را شرط تعظیم او دان و تعظیم بی مشاهدۀ
 دیوانگی تحت نام نهادن الحاق آنحضرت است امام ابو الفضل قاضی عیاض علیه الرحمۀ در شفا فرمود و اعلم
 ان حرمة صلوات الله علیه وسلم بعد موته و توقیر و تعظیمه کلام کان حال حیاته
 و ذلک عدد ذکره و ذکر حدیثه الی الآخرة و نیز در شفا فرموده قال مضرف کان اذا ان الناس
 ما کانوا یحییون العجم الحادیة یقولون لهم یقولون لکم الشیخ زید بن الحدیث او المسائل فان قالوا
 المسائل خرج علیهم بسرعة وان قالوا الحدیث دخل مغتسلها اغتسل و تطیب لبس ثیابها
 جدا و لبس ساجده و تعموه و وضع علی راسه رداءه و تلقی له منصة فخرج للناس یجلس
 علیها و علیه الخشوع و لا یزال یفتخر بالعود حتی یفرغ من حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم
 الی الآخرة علامه خفاجی در شرح فرموده فجعل مجلس حدیثه کجلسه حیال الآخرة و نیز در شفا آورد
 و لما ذکر علی ما ذکره الناس قبل لوجعت مستقیلاً یسبهم فقال قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا
 لا ترضوا الصواب و اتکم الا کلامه و حر منته و میتا سوا ان علامه خفاجی در شرح فرموده فقامس منع
 دفع الصوت فی مجلس قراءة الحدیث علی منعه فی مجلسه حال حیاته الخ و نیز در شفا آورد
 قال ابواب اهل القیدی واجب علی کل مومن متى ذکره صلوات الله علیه وسلم سلوا و ذکره عند ان
 و یخشع و یسکن من حرکتہ و یأخذ فی هبته لجلاله لما کان یأخذ به نفسه لو کان بین یدیه
 صلوات الله علیه وسلم الخ علامه خفاجی در شرح گفته فی فرض ذلک و بلا حظه و تمتله فکانه عنده

بالجمله تعظیم آنحضرت صلی الله علیه و سلم را بخيال و تصور ماضی خود در حضور وقت حکایت ذکر شریف
 در مجلسین بی مشاهده دیوانگی گفت و مشاهده را شرط تعظیم گردانیدن ضلالت است قوله از خصص
 حضرت رسول جناب است اولی قوله انظار محبت نمودن بود انکه اول ادعای جزم تخصیص نقل
 از ایامه دین و بی اقامت دلیل قابل فکریست و مراد نبودن اجلال در قیام جناب سیده محل کلام است در
 مظاهر حق بذیل این قیام آورده اورا همین بی تاویل کرنی که در قیام محبت و اقبال کاتناز قیام تعظیم
 و اجلال بی خالی بعد سی بنین اورا طیبی بهی محمی السیقه نقل کیا ہی که اجماع کیا ہی جمهور علمانی سائمه
 اس حدیث کی اور پر اکرام اهل فضل کی یعنی علماء و صلحا کی اور امام محمی الدین نووی گفته کما کہ بی قیام اهل فضل
 بی بیچ وقت انکی کی مستحب ہی اور حدیثین اس باب میں وارد ہوئی ہیں اور بیچ نہی اسکی کی صریح کچھ صحیح
 نہیں ہوا انہ قولہ مقصود آنحضرت اعانت سعد بود و در نزول حمار بسبب مجروح بودن الخ اول الکریم
 بعض علماء محل حدیث برین احتمال بعد نموده اند اما مخالف جایبیر محققین و مخالف ظاہر حادث است کہ
 برین تقدیر حکم بر یک و کس کفایت میفرمود کہ انزل سعدا حالانکہ خطاب عام بلفظ جمع فرمودند قوله
 سیدکم الامین فخواست کہ اجله محققین فقہار و محدثین احتجاج باین حدیث برای استنباط مشروعیست قیام
 اکرام بر اهل فضل فرمودند مانند امام نووی امام بخاری و امام مسلم و غیر ہم پس نزاع یک و کس اهل
 مردان قابل التفات نیست علامہ خفاجی در شرح شفا فرموده و حمل حدیث سعد علی انہ کان رضیا
 و قد مر اکبا فامرهم صلی الله علیه و سلم بالقیام لبعینوۃ فی النزول عن دابته خلا و الظلم
 الی آخره و حاشیہ صحیح بخاری بناہتمام مولوی محمد علی در ویلی مطبوع شدہ بذیل حدیث مذکور آورده فیہ
 استنباط المقام للسادات کذا فی الکرمانی قال فی الجمع اجماعا علی ما جہدہ الکریم لاهل الفضل
 بالقیام اذا اقبلوا و اما القیام المنع عنہ فانما هو یفہم یقومون علیہ و هو جالس طول جلوسہ
 اتفق مختصرا انہ و در حاشیہ نسخہ سنن ابوداؤد کہ باہتمام مولوی نواز شمس علی السامعی مطبوع شدہ از
 فتح البود آورده قوله قوموا الی سیدکم اجماعا بہ المصنف و البخاری و مسلم علی مشروعیست القیام
 قال مسلمو اعلم فی قیام الرجل لرجل حدیثا اصح من هذا و نازعہ فیہ طائفة منہم ابن الحجج
 الی آخره قوله طرفہ است جماعتی از مجوزین عمل بولہ منع قائل اند انہ قولہ این مقابلہ خانہ جنگی است کہ کسی اللہ
 المؤمنین القتال الخ اول این چنانہا سفاهت است کہ از غیظ و غضب مخلوب شیطان گردیدہ بر

بمضامین و کتفیه اکابر دین که مجوزین این عمل اند اشعاری نماید و از خدایتعالی خوف غلبه نماید و قطع نظر
 انسان میگوید که منع قیام از ایامه و علمای مشهورین بر نفل صحیح با شهادت نرسانیده ناحق روی کاغذ
 سیاه گردانیده اما آنچه نوشته که در کتاب باران بر حجت که ابن حجر کی در فتاوی و شیخ نورالدین
 در ماشیه مواهب بدعت و الاصل نوشته اند پس اول تصحیح نقل ضرورت و ثانیاً بر تقدیر حجت نقل
 از قول ابن حجر کی و شیخ نورالدین بر همچنان از قول صاحب سیرت شامی حکم ضلالت مجوزین آن کجا
 لازمست آیاتمی دانند که آخرت ظهور آید درین بلکه خود حضرت مذکورین بهم قائل تقسیم بدعت بوده اند
 و بسیاری از امور را با وجود اطلاق بدعت همچو صحابه کرام جائز و مستحسن فرموده اند و همچنان اطلاق لفظ
 لا اصل حسب قول علمای بایقان کی مستلزم ضلالت و خروج از اصل ایمانست پس استدلال احمد رساله
 بان محض باطل و خواننده کفی الله المومنین القتل درین مقام از علمیه و علم خوین حاصلست از اینجا
 که شیخ الاسلام برمان الدین جللی در انسان العیون فی سیره الامین الماسون قول صاحب سیرت شامیه
 تفسیر بدعت حسنه مستحبه فرموده اند و تقسیم آنرا ثابت نموده اند درین مقام برای تفهیم مرام مثالی دیگر
 از کلام علمای کرام باید شنید در مجمع البحار فرموده قد کتبت فی شان الصلوة علی النبی صلی الله
 علیه و سلم عند الطیب لشیخنا الشیخ علی المتقی قدس سره هل له اصل فکتب الجواب عن الشیخ
 ابن حجر و غیره بما نضه مثل نفع الله به بما صورته جرت عادة الناس فخرموا و اعطوا طیباً
 او یباحین او غیرها و اوشوه ان یصلوا علی النبی صلی الله علیه و سلم فعل ذلك اصل
 و ما حکمه فاجاب بقوله اما الصلوة عند ذلك و لهو فالاصل لها مع ذلك
 فلا کراهة فی ذلك عندنا المخلصاً **قوله** اگر نفس قیام را از بعض کتب ضعیفه فقط ثابت
 خواهند کرد برین قیام فاعص حجت از کجا خواهند آورد الی آخره **اقول** ظاهر اقول و ضعف
 و اعتماد و بی اعتمادی کتب فقده و حدیث و البسته بود و نفس خود میداند در نه مستندات خود
 در کتب قویه جائی در ضعیفه داخل کردن و بنای آن بر موافقت و مخالفت غرض خود است
 جائز نبود و هر گاه که در ما سبق از تحقیقین مشروحه و حدیث و ندبیلین نفع الکرام ثابت گردیده پس بر
 محذورین آن بقصد اعلان تکریم آنحضرت صلی الله علیه و سلم چه حاجت حجت دیگرست شیخ مسلمانی
 جواز تکریم آنحضرت صلی الله علیه و سلم با امور جائزه حرام نه تواند گفت و اگر برخلاف تحقیق نمود

محققین گراست خصوص قیام برای اکرام داخل وقت قدم تسلیم هم کرده اند تا هم بر تحمیل وضع این تکلیف
خاص تحت از کجا خواهند آورد **قول** فتم شاکه عالم بر خلات خیر البشر فتویٰ ندهد الی قوله دشمنان
دین همیشه با کتساب فون و تحصیل علم کمال پیدا کرده الی قوله استیصال دین نمایند گوکان فی العلم
من دون النقی شرف لکان اشرف خلقت الله ابلین **اقول** این تطویل کلام درین مقام
تلیسین حجاجست و معالطه نازیبا سلطنت که اهل علم دیده اند و دنیا دار و اقیانیا و اشراق هر دو قسمند اما حجت
بسیار از مجوزین عمل بود خصوصاً و تقسیمین معنی بدعت بسوی حسنه و سبیه عموماً که معروف شده
و مستلوا با توالت شان در کتب مینه مذکور و سطورست بودن شان از حکما را چنین در ایامه شرح مبین گاه
دین چنین متصف با تباع شریعت و معروض اند دنیا و را غیب آخرت ثابت است باخبار متواتره
و یقینی است کاشمسن الباجره و خود صاحب ساله و مقتدا یا انش با مختصات استناد می آرند
و در شیوخ دین خود می شمارند اگر حال اسما عیلیه بکمت سخن مجلس شریف و دیگر مستحقان در بیان
ضدالت و بی لازم گفته و سلوک را بر طریقه ایشان گزاهی قرار دهند و آن مختصات را از دشمنان
و مخالفان دین رسول کبیر و مبتغان ابلین جیم شمارند و سلسله دین خود را هم برینند و چه صاحب ساله
این الفاظ تشبیح بر زبان آرند اگر درین سواد تیره بند این حرکات تشبیه الطماقت است خود دانند
اما بر اجماع و در محشر چه جواب آرند **قول** حقل بالعبایت می راند که موخر از مقدم همیشه اکمل می باشد
اقول اگر در این کلیه است دعوی بداهت حقل باطل است و الا قطع نظر از آنکه مثبت مراد است
در خصوص این ماده صاوق هم نیست که صاحب ساله و کافه اسما عیلیه ما شاکه در کان خصصه
و هزارم هم از آن مختصات رسیده باشد چه جا آنکه اکمل گردیده باشد **قول** تفصیلت تقدم زمانی قدر
مارست و ان سئلتم عدم اعتبار متاخرین بنظر ایشان از پاندهم ستان نیست الی **قول** فیض
از باز ندهد فرماید بگمان هم گفتند آنچه میسرها **اقول** ازین قول خود بر یک خود پیشه می نند و بی
بسیاری از وعادی خود را می کنند اما مخالف از موافق و صادر از نافع نمی شناسد چنانچه از سر باب
سناقتات این اسما عیلی بر سایر اسما عیلیه ظاهر است **قول** پس سعادت منزه از آنست که در سطر
صفحات عالم دیده اند بقول و فعل او تسک نماید **اقول** پس نهایت شقاوت آنست که
با وجود موجود بودن صفات حکم دیندار در ایام دین که مجوزین عمل مولد اند بر تحقیقات و مسلمات

ایشان اطلاق ضلالت و بی حسی نموده آید باری چه سبب بود در حق شاه ولی الله دلداری جدا محمد و منتسبی
 السنه زنده او خود و استاد و والد و مرشد نشان شاه عبد الرحیم صاحب شیخ سند و بن شاه ولی الله
 مثل صاحب حدیث حصین و حافظ سخاوی این چه عسقلانی و بلال سیوطی و غیر هم این حضرتان را موصوفه
 بصفات عالم دیدار میداند یا از تصفین بصفات اول دنیا و از اشرار قول گرفته و نسبتی است
 که نام سببی است از اقوال اگر کسی در اصطلاح جدید صاحب ساله همان گویند که سبب بر یاد صاحب
 اجماع است عقائد فاسده ایجاد ساخته و باتباع و موافقت اهل اسواء فاسده سابقه برداخته در حق
 ائمه اهل سنت از صاحب کلام و دیگر علمای اسلام در فروع احکام بی فهم مرام حکم تحقیق و تحمیل و تحقیق بلکه
 تبصیح و فصلیل و تکفیر لازم نماید تا البته این دو عاقلانف سماجلیه می شاید در نه فی الحقیقت این
 ادعا همان مثل است که اهل اعتزال خود را خالق افعال دانند اما معذرا خود را موصوفه و اهل توحید تا
 ویرا نیست ببنیاد ثبات صفات شرک لازم گردانند اما کلماتیک صاحب ساله متضمن فهم و طعن بر ائمه
 و ملج و قیمت خود بار بار برای اظهار توجع خویش در میان می نهد خیر از طول کلام خارج از مرام فائده
 نمی برد و جواب جمله خرافات از سابق آشکار پس حاجت اعاده و تکرار نیست قوله بر صاحب است
 که در عنایت تحریر جواب این کتاب شوند توقع است که این دو سه امر را پیش نهاد خاطر مبارک نمایند
 اول آنکه آنچه در اینجا ایراد یافته است مویست بر خصوص کتاب سنت و آثار اصحاب علم و مشایخ معتزله
 است پس در حقیقت تردید و تفسیر متوجه بحال این حضرات باشند بولف که ناقل و مبلغ است پس این
 اقوال کسیکه چشم بصیرتیش بخور انصاف کحل است نیک میدانند که صاحب ساله برای مغالطه در میدان
 کذب و کتب میر و اند چه در بیان مراد آیات و معانی احادیث که بر خلاف تفسیر و شرح خود نیا
 محققین بنا بقدم انداخته و در بعض مقامات گویا که به تخریف برداخته و همچنان در آثار اصحاب
 و علمای و مشایخ خرافات خود غلط نموده و مقدمات خطی در بی ربط افزوده پس دعوی اینکه این
 یافته است مویست بر خصوص قول مبلغ و ناقل است این ادعا که کذب باطل است قوله دوم آنکه
 برابر هر حجت و برهان این ساله احتجاج با قوال و روایات الهی نماید که استاد بر چنین علمای و شیخ
 فرماید از اقوال هر چند بخندید را قمری نیست گاهی کسی را وقت تویم میوافقت بمع می ستان
 و وقتی دیگر بادی اینی لغت بودای خود داخل اهل ضلالت می نمایند فقیر را بی تکلیب الزام احتجاج

همان اهل حق از شهویرین که مستندین صاحب ساله اند التزام کرده ام و اگر یکت و جواز دیگر علی بن
 آوردم آنهم بعد از آنست که در دیگر رسائل این طائفه و کبرای شان استناد و ذکر آنها دیدم و نیز مستناده
 بدان کتب کرده ام که وجود و اعتبار آنها در عامه اصحاب نزد علماء بدرجه کثرت و شتھا مست نماند
 رسائل مجبوله و غیر عقده مانند رساله صریح نور الیقین و باران رحمت و غیره یا ما را افتخار صاحب ساله
 که تا بنور وجود آنها در اختفا و استتارست فضلا عن الشهرة و الاعتبار قوله چنان گفت که جواب
 بعضی مقدمات رساله نویسد و از بنا سخ و دیگر مطالب قطع نظر نماید و الا این جواب ناقص شمرده شود
 و قابل رد و وطرد باشد **اقول** اولاً این کلامی است عجب ظایر از قانون عقل و ادب ثانیاً این
 آرزوی صاحب ساله هم حق تعالی بر دست بنده ضعیف بظهور رسانید که از جمیع استدلالات
 و اقوال صاحب ساله که متعلق بحث و مقام و مدار اصل مراد بوده اند اجوبه شافی داده بطلان همه
 خرافات ظاهر گردانید **قوله** سیوم آنکه پیش از تحریر یا سخ و کلمات رساله را از بدایت تا نهایت لفظ بلفظ
 مطالعه فرمایند **اقول** برین ایامی صاحب ساله هم عمل نمودم و بعد مطالعه شش بیتها ما از حضرت
 رسد کبریم و حکا توفیق خیر طلب داشته و حمیت نفس و حمایت کسی در خیال نگذاشته لب به جواب کشودم
 و هر مطلبی استند بر تحقیقات الهیه دین نمودم اگر صاحب ساله نفسانیت و اعتساف بگذارد و در راه
 تحقیق حق و انصاف آرد و امید قوی است که بعد مطالعه جواب از تفصیل مجوزین مولد و عالمین آن باب آید
 و از خرافات خود توبه نماید **قوله** چهارم آنکه هنگام مخاطبت و مناظره بسبب و شتم پیش نیاید بلکه سر
 پاس و ادب حفظم اقب مخاطب از دست نگذارند **اقول** اگر صاحب ساله را عظم مرتبت خود
 محبوب بود و از اول شیمه که رغبه را باب شرافت و کرامت چرا از دست داد و همچو اسافل در پی تحقیر و تحمیل
 اکابر دین چرا افتاد و در سب و شتم و تفسیق و تضلیل چرا کشاد اگر ناره شبنم در کلام اکابر دین مخاطب
 تلمیذ بود و چرا بطور طلبه حق از اساتذہ خویش و دیگر علمای حق اندیش طلب تحقیق حق نه نمود از طرف
 خود گفت لسان در شان ائمه دین نه ساختن ولی با گانه علم طعن و تحمیل و تفسیق و افراضت و از دیگر آن حفظ
 مرتبت خود طلب نمودن و برای تعظیم و تکریم خویش و طائفه خویش فرمودن نهایت عجبیت بغایت
 غیبت است و هر خویش بدشام میا لا صابث اما معذرت وقت مطالعه این جواب خواهند دید که حق تعالی
 بر گزشتل صاحب ساله لکن طعن و تشنیع نگردید و اگر بائی بگذر و حرف مذکور است ابتدا از صاحب ساله

و احقر مندرسه کلمه انداز را پادشاه سنگ بست بدو این مصرعه هم به آخر ای باد صبا این همه آورده است
 بیرون و مشهور قول است **خبر آنکه یا قوم انکان کبر هلیکم مقامی** قد کیری بایات الله فعلی الله ^{کلت}
 فاجعوا له که شهادت که **اقول** این آیات که می که در قول جناب حضرت فوج علی نبینا وعلیه الصلو
 و السلام در مقابل کفار منکرین تجید و نبوت وارد گردیده ایراد آن درین مقام چه مناسبت دارد و مگر آنکه
 حسب عقیده طائفه اسماعیلیه در بیجا هم اشعار است باینکه علی اکلام و اولیای کرام را که قابل تشبیه
 عمل مولد اند گوازی شیخ دین این طائفه باشد از اهل ضلالت شمارد و خارج از طینت انگار و پس از آن
 این خیال را ماسبق روشنی فساد جمله او با مشرف ما تقدم مبین و هانا اختر الکلام و اسال الله تعالی
 حسن الاختتام لى جميع اهل الاسلام ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان ^{و لا تجعلنا}
 في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا انك رؤوف رحيم و صل الله تعالى على نبيه الكريم و حميد المجد
 سيدنا و مولانا محمد صاحب الخلق العظيم و على آله و اصحابه اولي القدر العظيم و الغيظ العظيم
 اتباع صاحب ساله براه افتخار و برآ مزيه اعتبارش عبارات متضمنه شهادت حسب صورت و سيرت
 مولفه و عنوان شباب متانت تاليف و بکار بردن تجزیه عیسوی درین باب چون در هم نيز و در
 طلوع نمودن آن کتاب الی غیر ذلک من المطالب الی تعجب الی الالباب درج گردانیده اند و آن
 بخيال نیاوردنکه این کسان چه لیاقتان دارند که به شهادت آنها نوبت به تسلیل آیه دین سانیده
 و قطع نظر از آن طالی این کس و امثال ایشان معلوم اما جمله آنها حال دو کس که بنه لمر سر سبز و آنکه
 در بیجا هم قریب اول که شهادت نوزل نونک ثبت نموده و بلفظ تاج القضا و المحررین ستوده و طالع
 ایشان در رساله صیانه الاناس بیدرید و بر قدر قلیل از خرافات ایشان مطلع شاید گردانید
 بیست که نوزل نونک بقاعده للا اکثر حکم الکلی بر بنا حسابات و مسائل فرعیات که بی آنکه
 مسائل موافق است و در اقل موافق اهل هوا و بدعت باغی و داخل البسنت پنداشتند و حسابات
 از رجوع الشیاطین نسبت نمودن آن بطرف شاه عبدالعزیز صاحب آورده که مذکور است و عجات
 نهایت تنگ باریک تر از عیسوی است هر که اولی مخالفتی با بسنت نماید از دلمره این مذهب بر آید فقط و یا آنکه
 صاحب ساله و برادر بزرگوارش در معنی سواد اعظم که نهایت تطویل نمودند و لمره آنکه در
 ازین نظر مخالفت حدیث و لغت و جماعت فرمودند نوزل نونک در صیانه الاناس حسن و قبح عقلی را

مذہب سواد اعظم قرار داد و همچنان عدم قابلیت کفر حضور را احتمالاً مذہب سواد اعظم قرار داد و حضرت را
 خود فرماید که اطلاق سواد اعظم در اینجا حسب تحقیق او خیر از علم و تحقیق نزیل تو نگ میدهند شهادت و دیگرانند
 شیخ عباس پس شیخ احمد عرب شروانی نویسانیده اند و شیخ صاحب موصوف شروانی بر او تہماتی ^{لغوئی} نداشتند
 فائق بر ذریه اولین قرار داده بتصریح و گمانی تشنیع را از حد گذرانیده و ثبت بالزام شرک و کفر ای مجوزین
 این عمل شریف رسانیده اند بر چند از شیخ صاحب موصوف بنا بر غلطی مذہب تشیع و تصدیر شیخ بعض
 الزام ضلالت بیاوردت و اکابر اہلسنت غیر غیب انا از کسی که خود را خواہ مخواہ سنی گوید افتخار بشما و شیخ
 والا تبار نہایت عجیب طرفہ آنکہ از سالہ کشف الالقباس عماد سوس بہ انحناس حال شیخ ابو الفضل علی
 باید دید و بر نادانی حضرت اہما علیہ باید خندید و عبارتہ الکشف مگذا اور جناب ابو الفضل کہ صدق
 پریمی نہ لکنی نام محمد فضل ہیں او نکل کیا تعریف کجی کہ پیش ناظم ناظر و پیش ہر دو ہیچ و پیش
 ہیچ ہر دو شکر گاہ حال ہی کہ علم صرف و نحو چہرہ فہم احادیث ائمہ پدی ملطوی ہی اور اوراک مدلول ^{فہم}
 او صیاد منظوی او سکو علوم نا حق بین معدود فرمائی ہیں اور قضیہ کو بر عکس ٹہیائی ہیں اور صحت عبارتہ
 یہ منوال ہی کہ ہر چند سالہ سالہ سی بلکہ بد و تیز سی آج تک مشق انشا نگاری اور نظامی و مناری
 برابر جاری ہی اور اصحاب نزدیکہ و دور سی اصلاح منظوم و منثور ایجائی ہیں اب تک بطعہ تعاقب قدر
 دستگاہ حاصل زمین کہ روز مرہ انشائی فارسی اضلاع و زلات سی برابر ملکہ سکین ہو جغرافیہ وضعی کا
 یہ حال ہی ہی رفیع کا کیا حال ہو گا اور ایسا لا اور جوان مرد صاحب تیز پر اور رنگ مصحفیت
 عزیز مہاورہ حرب عیار و موارد ہستعال کلمات طبیبات کتابہ و سنت بفساد کو کیا بھی اور او سک
 کیا استدلال و استنباط مسائل کر بیجا شیخ کیا بانی معاہدوں کا برہا والی آخرہ طغصا و بالا تر از ہما نگہ
 لطف فرمودن سنا و التوفیقین سندا العالمین فی العالمین محمد صدر الدین خان بہادر و بگوئی بابر عہدت
 کہ سواد ہی سید مدین حسن صاحب فتویٰ ذہن سلیم و قوت حافظہ انہ ہم زبیر تحریر سا حفظ فرمائی تھیں
 کہ ان سندا العالمین فی العالمین ہم از مجوزین مولد اند و دریں سئلہ فتویٰ نوشتہ اند کہ مطہر ہو و
 مکتوبہ معروف است و درست و بر ما نشان عمل مولد طعن و تشنیع شود ہ انداز ذکر نام و سندا العالمین

حاصلی بجز اشہات نا ظلم ایہی و گئی نیست فقط

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام این رساله صین الیقین فی بحث مولد اکمل النبیین

همین از تحریر جواب اصل رساله فارغ گردیدم مخیر جواب تعلیقات برادر بزرگ را هم که طبع باخراست
 مناسب دیدم قوله بعض مردم این زمان الی قوله چون کفار پیشین زمان حرف جمل را از ترکشیده اند
 و بظلمت و مدیث یدالله علی الجماعه من شدن شدن فی النار حدیث من فاروق الجماعه صحیده اند
 از قول عدوت جمال است که امری را در اثبات و عاوی خود بخوشش و خروش می آید و از اول
 قوی و شریف می انگارند اما چون خصم همان را محبت گرداند و مطلوب خودش برهوشن ترین وجه
 ازان باثبات رساند بقضای آنکه در و نگو یان را حافظه نبی باث همان قول را از پایه اجتماع
 ساقط می سازند و سنگ بر پیشه آبروی خود می اندازند و خصم را بمقتضای سنت جاهلان سبب می
 یادمی نمایند و زبان را به ناگفتنیهای لایند صدق این حال و شاهد این مقال ابطال احتجاج است
 درین مقام ازین اجادیت شریفه حضرت سید الانام صلی الله علیه و سلم است مخفی مباد که تجدید قنوج
 و دلی برای جواب صحیح المسائل چه خاکها که بر سر خود نیز بختند و چه عتقا که نریختند آخر مدت ما که
 بروی می برند و دو چرخها از غایت طیش و غضب میخوردند پس از سالها بگر فکرتان پرده از رخ کشید
 در ساله تبیین در دلی بطبع رسید در همان تقسیم در بیان عدم جوار استمداد از انبیا علیهم السلام و اولیا
 کرام با وجود اقرار اختلاف نوشته اند تا بلع عامه فقها و جماعت ایشان واجبست زیرا که امام احمد
 خود از معاذ ابن جبل ضا آورده قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الشیطان خبیر کذبان
 کذیب لغوی یا خذل الشاذة و القاصیه و اباکم و الشعاب علیکم بالجماعه و العمامه این
 در سنن خود از ابن رض می آید قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انتم جوار السواد الاعظم
 فانه من شد شد فی النار و ابو او و در سنن خود از ابو ذر رض روایت میکند قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم من فارق الجماعه شبرا فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه
 شیخ عبدالحق دهلوی در ترجمه مشکوٰۃ به زبل معنی حدیث اول می نویسد اشارت است آنکه معتبر
 انبیا اکثر و جمهور است چه اتفاق کل در همه احکام واقع بلکه ممکن نیست و در شرح حدیث ثانی
 حسین بن عبدالله طبری ناقلا عن المفردات می نویسد السواد یعبر به عن الجماعه الکبیره

الوان حال پس ازین مذکور صافه واضح شد که اتباع کثیر و جماعت لازمست الی آخره مقام حیرت
 که بخدییر بر تالیف تفهیم غلغله شادمانی از فروش تا عوش رسانیدند و در شهر آن قصوری نگردانید
 باینهمه تکلمه عوشی آنرا ندیدند و یاد دیدند و نفهیدند یا ففهمیدند و نه پسندیدند یا آنوقت پسندیدند
 و اینوقت قابل منسوخیت آن گردیدند هر صورت این ترانه خارج از اینست که کشیدند
 طرف کبر او خود چه جواب اندیشیدند اگر درین مقام تشبیحات شان قلب نماید بحاست و اگر کماله
 الموصی القاتل در جوابش خوانم سرست و اگر این شعر بیادش دریم زیباست سه حیرتی دارم
 ز دشمنند مجلس باز پرسش تو به فرمایان چرا خود تو به کتر میکنی در صلاست ساکنان تفریح و طبع
 که اعتراضات و دگانه تکلمه عوشی را متوجه استدلال احتجاج تفهیم المسائل گردانند و بجا آور مجرب
 مولود و قیام نام کبری خویش بر کسی نشانند پس هر چه جواب از آنجانب تصور آرند قصدیق آن از آنجا
 هم لازم شمارند صاف صریح گویند که احتجاج موفعین تفهیم مقبول صحیح است و صواب یام و دود و فضیح
 و خراب حالا متوجه بیان تکلمه باید گردید و جواب فصل آن باید شنید **قوله** اول اینکه معناه بعد
 تحقق الاجماع **الخ قول** اگر از کلام بعض اعلام در شرح یک حدیث یک معنی فهمیده شوند مسلم
 آن نیست که معنی مختار دیگر شرار محققین که آنهم موید بید بگرد لای و احادیث باشد باطل اعتقاد کرده اند
 از نقل عبارت تفهیم که معنی حدیث ظاهر گردید بر زیادت توضیح مرام و تکمیل الزام است دیگر هم
 باید شنید قطب سما علیله در ظاهر حق در فائده حدیث استحوال السواد الاعظم فائده من بشد شد
فی المناقشه یعنی جو اعتقاد او قول و فعل اکثر حکما هون او سک پر وی کرد الی آخره **قوله**
 و صراحت معلوم میشود ازین حدیث دیگر که ابن ماجه مرفوعا از انس رضه وایت کرده ان امتی بحقیق
 علی ضلالة فاذا رأیتم اخلافا فاعلیکم بالسواد الاعظم چه مرفوع لزوم سواد اعظم بر عدم
 انعقاد اجماع امت بر ضلالت دلالیت میکند برینکه مراد از سواد اعظم جماعت همه است آنچه
اقول دعوی صراحت ازین حدیث ثابت نمودن لزوم سواد اعظم را مرفوع بر عدم انعقاد اجماع
 است بر ضلالت قرار دادن موجب تجاب لزوم سواد اعظم در حدیث شریف مرفوع است
 بر دلالت اختلاف صاحب ساله که آنرا مرفوع بر عدم انعقاد اجماع است بر ضلالت قرار داده معنی
 فاذا رأیتم اخلافا بحیال نیارده **قوله** این ابو ذر کسی است که در بعض مسائل با جماعت جمع

صحا به طرف شدالی قول به پس حدیث مذکور قابل تمسک مانند چه در اصول حنفیه مقرر شده است که هر حدیثی
که صحیح راوی او مخالفت او کند از پایه اعتبار و احتجاج می افتد **ما قول** در وافضح خوارج و سایر
اهل ضلال که تمسک بجای روایات شافیه و اقوال نادره بر خلاف جمهور و مخالفه ذی سبب مشهور نموده اند
الهیست: جماعت بر ادفع او بام جهان که در مقابل آنجا تمسک احتجاج بحمدیست مذکور و فرموده اند
بخالفت شان پرود خلق و حدیث شریف صحیح به ائمه امت را از پایه اعتبار انداختن کمال ضلالت
در تحفه اثنا عشریه در جواب کیه شصت و ششم فرموده است در اصول خود وقت صدره قرار داده اند
که بسبب آن ازین فائده بفضول آئی امین اند بمقتضای ایتموا السواد الاعظم و ایتمی که مخالف
جموع باشد ترک در بنده اند اما آنچه صاحب ساله حواله اصول الزنا فی خود نموده قطع نظر است
طوله این مسئله بینه هم خیال نیاروده که این حکم اصل الاطلاق کجاست از کتب مشهوره اصول
اعتبار شروط و قیود چند دران ظاهرست یکی آنکه مخالفت راوی یقینی و حقیقی پسند دوم آنکه
این مخالفت بعد از وایت نموده باشد سیوم آنکه در موردی احتمالی دیگر نباشد چه اگر در مورد
احتمالات چند باشد و او می برینا یک احتمال عملی نماید سنلزم آن نیست که عمل با احتمال دیگر
حدیث و احتجاج بدان مطلقا باطل گردد و آن معنیست علی الاطلاق از پایه اعتبار ساقط گردد در شمار
آورده و المروی عنه اذا انکاروا علی خلافه ما هو خلاف یقین سقط العمل به
و انکان قبل الزا ایه او لم یعرف تاریخه لم یکن حججا و تعیین الراوی بعضی محققانند
العمل به للتاویل الاشرالی اخره و چون در حدیث شریف احتمال است که مراد باین خطاب مکتوبین باشد
نه مجتهدین پس اگر راوی این حدیث که از جمله مجتهدین بود ندانند شان در کدامی مسئله بر خلاف
اکثر باشد نتوان گفت که این حدیث بسبب مخالفت عمل راوی قابل تمسک نیست و آنچه مخالفان
سنلزم آن نیست که احتجاج بدان بر غیر مجتهدین هم مای ترجیح اتباع اکثر درست نباشد و در همین مسئله
که تخصص مخالفت حضرت ابو ذر و حضرت ابن عباس منجم صحابه بتولیل تمام نقل نموده است حالا اگر کسی
قول جمیع صحابه را گذشته تقلید قول حضرت ابو ذر رض و حضرت ابن عباس درین اقوال نماید پس هرگز
او را در واد درست نیست و نیز می توان گفت که چون در حدیث شریف احتمال لزوم اتباع اجماع و شیخ
از مخالفت بعد انعقاد اجماع و هم احتمال اتباع اکثر موجود است پس اگر راوی این حدیث حسب

اجتماع خویش بر احتمال اول حمل نموده و بعض امور بطور مدرت مخالفت اکثر کرده باشند از آن جهت
که حسب تحقیق دیگر محققین که بدلیل دیگر احادیث و دلایل مراد ازین حدیث اتباع اکثر داشته اند
عمل بدان احتجاج از آن باطل باشد قول را بر شاگردان که آن جماعه صحابه است **الحاق قول** کسیکه در آیت
متعدده حدیث اتباع جماعت علمه حدیث اتباع سواد اعظم صورت وقوع اختلاف مطالعیه
نموده است و شرح محققین هم دیده است نیک میدانند که مراد حصرت و تخصیص صحابه که از حدیث و قطع نظر از
برادر صاحب ساله قرار نموده باینکه مراد از سواد اعظم نیست مگر جماعت صحابه یا جماعت علمای ائمه
کلمه سابقا و جواب بحث قیام سابقا گذشته و قدری لاحقاً هم می آید **قول** حق تعالی فرموده که **الذین آمنوا**
وعملوا الصالحات و قلیل ما هم الی قوله مخالفین آیات است تحت نمی تواند شد **الحاق قول** از آنرا فرمود
مطلب آیات کریمه و احادیث شریفه نفهیدین و از و هم خود قائلان مخالفت یکی مرد دیگری را گردیدن برین
بنام حدیث شریف را از پایه بحیث ساقط ساختن بر آنکه درین که احتجاج بان نموده اند سهام ملامت ایشان
شعبه است از تحریف و الحاد مبتنی بر لدا و عناد صاحب شیعہ اشاعره و در باب مکارند آورده که باز در کلام
گویند مذہب اشاعره حق است و مذہب اهل سنت باطل زیرا که اشاعره حق در اکثر اوقات و اکثر بلدان
قلیل و ذلیل مانده اند و اهل سنت کثیر و عزیز و خدا تعالی در حق الطبی فرماید و قلیل ما هم و نیز فرماید و قلیل
من عبادی الشکور درین تقریر تحریف کلام اهل سنت و تقلید اول آن نیز که حق تعالی در حق اصحابین
این است فرموده است **ثلاثة من الاولین** و **ثلاثة من الاخرین** و باینکه بقلبت و صف کرده است
کما قال ولا تجد اکثرهم شاکرین و فی الواقع شکر که صرف العبد جمیع ما نعم الله علیه الی ما خلق لاجله است
مرتبه نیست عزیز الوجود در پنجایان حقیقت و بطلان مذاهب نیست بیان قلت شاکرین و کثرت غیر
شاکرین است و همچنین در آیه و قلیل ما هم بیان آنست که عامل بمعنی اعمال صالحه کیست **الا الذین آمنوا**
وعملوا الصالحات و قلیل ما هم درین آیت هم ذکر عقاید حق و غیر حق نیست و اگر قلت دولت جود
حقیقت شود باید که نواصب خوارج و زیدیه و افضلیه و ناسبیه احق و اوجب باشد از اشاعره که
بسیار قلیل اند بلکه حق تعالی در کتاب عزیز خود جایجا نموده و طلب تسلط و نشان الهی و عدیه میفرماید **الذین**
و در احادیث جایجا با اتباع سواد اعظم است و موافقت جماعت تاکید فرموده اند **الی آخره** **قول** اول
کسانیکه جماعت بر ایشان صادق صحابه اند رضی الله عنهم و ایشان این قیامت تا جائز می آید **الذین**

اقول برای حکم از مردم ضلالت بر آنکه لعنت و تخریم نکریم آنحضرت اقتضای عظیم بر صحابه کرام می نماید چه
 نسبت نامهارت و استنق این قیام بسوی صحابه کرام گدازی است شیع و اگر برای کلمه خداوند جاززه در استنق
 قیام جاززه دانستن قیام وقت آمدن حضرت در مجالس صحابه مراد و در پس اینم اقتضای است چه محمد بن قیس
 قیام صحابه کرام وقت آمدن آنحضرت ثابت فرموده اند علامه خفاجی در شرح شفا فرموده اما القیام
 للعلماء و الصلحاء المستحب کان للمنی صلی الله علیه و سلم اذا جاء قام له الصحابة علی آرائهم
 و اگر ازین بهم تنزل کند مراد جاززه دانستن صحابه قیام وقت همه بت آنحضرت را مراد و حدیث
 حضرت انس رضی الله عنیه است که در این آولامیکویم که از ان قضیه فرسده جاززه دانستن بگونه ثابت گردید و اگر بطلان
 که است آویز و پیش از تحقیق که شسته که لوبیکه هذه الکراهة لله بیس اینهم نا جاززه دانستن به ثبوت
 نرسید و تا آنجا آن عدم قیام وقت رویت بسبب کما است چگونه مستلزم ضلالت محمد زین این قیام خواهد بود
 که قید وقت رویت و نیز علت آن که گراست آن بود درین مفقود بسا امور که در مواجعه شخصی در وقت
 مشاهده و حضور را و مکره است در غیر آن غیر مکره و از آن جمله است مدح کسی که در غیر آن مکره است ندانی
 که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اطلاق سیدنا بر ذات مبارک در مواجعه شریف خود مکره و پنداشتن علامه
 علما قابل استجاب آن استند در حقیقه اخبار زین حدیث قبیل انت سین قریش فغانی اسید هوا و الله
 کانه که ان محمد فی وجهه اجاب الله واضع و در کتب سیره مانند شفا فصلی براسه عقیده است برای
 بیان گراست آنحضرت بسیاری امور را بجهت محبت و شفقت قوله جماعت خود مخالفت جماعت جاززه دانستن
 الی قولین سوره قرآن بودن معوذتین و دیگر مسائل انفاقیه انکار می کرد انما قول قطع نظر از آنکه در کتب
 کلامی است عایش و طویل اما احقر الطلبنه انهمه قال وقیل خارج از محدث که شسته و مناقشه فی التالیف اند
 در اصل بحث کلام بکنیم و میگویم که با حاصل استدلالات مستدلین باین احادیث همین قدر است که در کتب
 بعض علماء را بجهت محبت دین و اکثر تحقیقین خلافتی واقع معلوم و حکم احادیث شریعه متبع اکثر باید
 گردید و قول ناورد را مجبور باید تفسیر اتباع مذہب محقق سواد اعظم صحاب و بجا است و التزم اول
 شافعه در روایات ناو ده خطا و نادر با است پس از آنچه صاحب سالک که درین وجه و همچنان در وجهیم
 بعض روایات ناو ده و اقوال شافعه که از بعض علماء کرام صادر شده اند پیش می آرد و از نا فهمی بکن
 ناو ده این تطویل لای علی بر تقدیر صحیح روایات آورده پیش اطلال آن نمی سازد و اگر کسی

دعوی بگوید که از که امی محمد بن محمد قولی مخالف جمهور ظهور می نماید در روآن این فتویای فایده بخشید
 و چونکه مقصود همین قدر است که اتباع اقوال شاذه و نادره که مخالف مذهب محقق اکثر کسب می نماید
 گوآن مجتهد در آن خطا بجهت سهو و عدم علم حقیقت یا دیگر وجوه معذور باشد اما اتباع آن قول مجوز
 و ترک و طرد مذهب محقق جمهور نمی نماید و این مطلب از تحریر این جواب مر تفصیل نگردیده از صاحب رساله
 می پرسیم که مثلاً در همین قول از حضرت ابن مسعود رضی عنہ مخالفت اتفاق در انکار قرآن بودن موجود است برای الزام
 نقل نمودی اگر بعضی مجال صحت و صدق این روایت را از حضرت می رضی عنہ تعالی عنہ تسلیم نایم
 آیا اتباع این قول شاذ و نادر درست و صحیح است یا خطا و تبیح اگر قبیح می پندار و همان قول به ثبوت رسیده که
 متبع قول شاذ و نادر نباید گردید و مذهب او اعظم را درست و معتبر باید فهمید و اگر اتباع آن قول
 شاذ و نادر را درست می پندار و قواش کذب زور است و در عقیده هم شس سراسر خطا و قصور در دنیا
 برای روشنی فکر است و او مستندین امثال صاحب رساله ضرورت شاه ولی الله را
 در ازاله الخفا فموده پس قرأت و المذکر و الانثی شاذ است در نماز نباید خواند حال آنکه حدیث ابن مسعود
 و ابن زرار صحیح شده و در وقت اتساع مصاحف عثمانیه از اصل ششین رضی عنہ این عباس رضی و صحابه دیگر
 مباحثه فرمودند در تفسیر بعضی آیات و حتی ربک بجا قضی ربک نوشتند و همان نسخ در آفاق متداول شد
 تا این قاعده و آیت که قول جماعت صحیح بود و تفسیر این عباس رضی من باب خطا و المعذور الی ان قال یا در روا
 خوبی و در کتابی نادر بطریق تعجب آورده باشند که فلان چنین گفت و فلان چنین نوشت و در وقت
 اشکال یک جانب اصابت بود و دیگر جانب خطا و المعذور چون پرده از روی کار برداشتند و حق
 مثل خلق این صحیح پدید شد مجال اختلاف نماند به که امکان بعینا و شمالا افت ز زمین است او را می باید
 بتسل رسانید الی آخر و نفسی بسا و که امام اسماعیلیه هم در رساله ایضاح اقرار کرده است که اقتدا و صحابه
 و تابعین در امور بیکدیگر از بعضی از ایشان بطریق ندرت صادر شده داخل بدعات حقیقیست **قول**
توینکه با انکار نفس این مخالفت دم نبرد و نگفت که مخالفت جماعت جائز نیست **الحاق قول** این مجرب
 او عاست و ثانیاً بقتلیر تسلیمش خارج از اصل بحث اگر مجتهدی بر مجتهد دیگر سبب اجتهاد و شل انکلا
 سکوت کند مستلزم آن نیست که نزد این مجتهد آن اجتهاد صحیح باشد یا اتباع و اقتدار آن نزد این مجتهد صحیح
 و درست گردد پس اوقات صحابه کرام امی را مضموع میفرمودند و بران از احادیث آنحضرت صلی الله

علیه وسلم استند الی می نمودند معذرت از اجتماع و دیگر سکوت می در زیدند اگر چه آنرا خطای می فهمیدند
 در غایتی استی در بیان کرامت صلوة جنازه در مسجد جماعت بعد از آنکه این مطلب از حدیث
 حضرت ابوهریره رخ که در سنن ابوداؤد این ماجه است اثبات کرده و از حدیث حضرت صدیق
 که در صحیح مسلم است جوابی داده می نویسد و ما قبل لو کان عندنا این هر یک از اینها الخ بولوا
 ولم یسکت مدافع بان غایة ما فی سکوتہ مع علمه کونه ممنوع الاجتهاد و الا نکار
 الذی لایجوز السکوت علیه هو ما یکون معصیه و ما ادی الیه رأی المجتهد لایکون
 معصیه فی حقہ فلا یجوز انکار بصیبه باجماع سیکله از راه خطا و اجتماع دی راه خلاف رفته
 معذور است اما بر دیگران اتباع مذہب محقق جمہور ائمہ دین ضرورت و ذمیدہ دانسته اقول شایده
 و نادره را اختیار ساختن و مذہب سوا اعظم را پس پشت انداختن البته بخلافت حادثیست
 پر و اخذ است قولہ مراد از جماعت اگر اکثر اند پس آن دعوی یعنی جماعت را یعنی اکثر گفتن
 خلاف گفت و شرح و جماعت است اقول بطلان این دعوی از ما سبق بتحقق تحقیق و تصریح
 اکابر این طائفة ظاهر گردید قولہ اما شرح پس حدیث مرفوع است اثنان فما و قها جماعۃ ا
 اقول درین حدیث که اطلاق جماعت بر اثنین و ما فوق آن آمده مستلزم آن نیست کہ هر جا که شرح
 لفظ جماعت آید مراد از آن همین باشد تا کہ برین برابر ائمہ تحقیقین کہ ازین لفظ درین احادیث اکثر
 علماء دین و جمہور تحقیقین مراد گرفت اند گفتند مخالفت شرح شریف نمادہ آید
 و اگر نزد صاحب سالہ معنی شرعی مراد از جماعت منحصر در همین است پس برین تقدیر سابقین
 کہ حمل بر اجماع جمیع ائمت مذکور بود بطلان آن ر و نمود کہ اثنان و ما فوقی آن معنی شرعی این لفظ
 گردید حالاً باید فهمید کہ مراد ازین حدیث شریف نزد بعض علماء کرام بیان حالت مساوت
 و نزد بعض مفسرین حکم اقتدار در جماعت نادرست و نزد بعض محمول بر مواردیست نہ آنکہ بیان معنی
 لفظ جماعت و موارد آن مراد بود مقصود ازین حدیث باشد در توثیح فرموده و الحدیث
 جماع علی المواریث او علی ذمۃ تقدم الامام فانه اذا کان المقدم فی احد یقوم علی
 الامام و اذا کان اثنین فصاعداً یقدم الامام او علی اجتماع الرفعة بعد قوۃ الالاسلام
 فانه لما کان لاسلام ضعیفاً علی المنی صل الله علیه و سلم عن ان یسافر احد و اثنان

و اجماع از طرف طائفه خود چه اندیشیده مگر آنکه صاحب رساله را در ان ابواب اتفاق و اجماع جمیع حکما
 مشارق و مغارب از متقدمین و متاخرین از روی کمال علم بل متیقن و معلوم گردیده که صاحب رساله
 درین باب بر خلاف جمهور ائمه دین راه می چوید حال در بیخام اقوالی چند از کبرای طائفه نشان میدهد
 و شمار کنانیدن جمیع حکما مشارق و مغارب ازین نامی خواهد بود پس بجز آن اینکه مؤلفین تغییر المسائل
 در مسئله انکار سماع اموات و دعوی اجماع امت نموده اند و بجز آن اینکه نزیل توکم در سوره سوره انعام
 توبه در کن بالاتفاق بین اینک است فعلی ماضی بر دو سر عزم خود نگردنی بر استقبال بین الخ و بجز آن
 اینکه در همان رساله در بیان افضل بودن مصف بیست و پنج تا او حواله میدهد و در معنی این گفته سب علی مفهوم
 او تقریب بین پس و داخل کیا بی الخ و بجز آن اینکه خبر طریث اسما عیله در مصباح الضحی گفته معاند و
 غیر قادم کی باجماع حنفیه بلکه شافعیه بی کرده بی الخ و اگر صاحب رساله و اتباع او گویند که اینها
 اینها که دعوی اتفاق و اجماع نموده اند همه از جهال بوده اند پس باید دید که همین صاحب رساله
 بودن اشاره با سب دعوی اتفاق و اجماع و آثار متواتره و اجماع ائمه در بیع و جمیع فقهاء و محدثین
 نموده معاند نیست که بوقت این تحریر در کلام عالم و ائمه وقت در کلام عالم بوده حال اسکاتیب شیخ
 و از اتباع صاحب رساله آنچه پرسید است باید پرسید قوله علی حدیث شما که مقلد محض اید بر پیشانی
 جان نیست که میگویند این امر خاص برای چه تهمید و اجبت و برای مقلد حرام الی قوله اگر اکنون اجماع و بیعت
 الی درین غیر التهمیه امتلا بر شما عرض کنیم الخ اقول در بر قول زیاده تر نامعی خود ظاهر میکند اینقدر
 نمی فهمد که آنچه مقلدین گفته اند همین قدر است که مقلدان را ترک مذنب صریح جتهد خود صرف بنا بر شنیدن
 لفظ روایت کدام حدیث مخالف قول امام نمی رسد چه تحقیق معا حدیث و تدقیق و تطبیق احکام
 و تمیز ناخ از منسوخ و قوی از ضعیف و دیگر ضروریات جتهد را که آن حکم فرموده است از مقلدین مذموم
 بخوبی زیاد تر بود و بر مقلد آنچه واجب بود موجب فاسد اهل الذکران کند که لا تعلقون اولاد
 و این امر را اگر چه اسما عیله و باید برای تکفیر است محمدیه کفر و شرک قرار میدهند اما مستقدر صاحب رساله
 تصریح آن نموده اند از آنجمله شیخ محمد و که بر او صاحب رساله سب عم خود متنا قول همین یک شیخ را تحقیقا
 جامع کثیر از آنکه در کتب نامبر از حال گذشته راجع میداند و در کتب تاریخ و بعد نقل عبارات فتاوی خواص
 و غیره میفایند ما مقلدان را نمی رسد که مقتضا اجماع حدیث عمل نموده جرئت در اشاره نماید و بقضا

چندین علماء مجتهدین مرتکب امر مجرم و مکروه و منهی گردیدیم الی آخره و کفنی به حجة الله صاحب الزمان علیه السلام
این امر لازم نیست که نزد این علماء فم حکم امری که مخالف جهت نیست از ظاهر احادیث شریفه و عمل بدان احتیاج
بآن احادیث حرمت با و اگر کسی علی الاطلاق حکم بحرمت احتیاج با احادیث و عمل بدان عموماً برای حکم مقلدین
تخیر نموده با تا از آن قول جمیع علماء مجوزین قیام مستدلین با احادیث شریفه الزام صاحب ساله تمام
اما مثالی که ذکر کرده پس نشاء آنهم همان نافیست قیاس امری که از جهت منع آن ثابت نیست بر امری که خود
از جهت مدین عظام تحقیق نسخ آن اثبات عدم آن با احادیث کثیره و وجوب احادیث مستدله دیگران
مروی باشد نمودن و بنا بر آن علماء مقلدین باید فهم امریکه که ثابت و مانعش از مجتهد مری نیست علو
احادیث که نامه دین بدان احادیث استدلالات فخریه باشد همچو الزام دادن ناشیست از نذیرین کلام
اعلام و تفهیم در امر آن کلام قولی که این حدیث مخالف ایشانست **الاقول** ازین خطبوی بطرکه از
کار بستنی کشاید و این تعلیل لاطائل از پیشانی منکرین که دیده و دانسته قیل مشهوره بر ارتکاب نمود
برای تفصیل مسلیق اختیار اقوال شاذه بی دلیل محض میکنند و اغ مخالفست جماعت مخرج از سواد اعظم
عنی رواید و حکم بود این احادیث شریفه مخالف ایله اربعه محل کلامست و از آنچه صاحب ساله
تعلیل نموده این مقصد ثابت نگردیده اولاً که صاحب ساله در امثله تخیله و از اطراف تفریط نموده در بعض
اسور اختلافیه که به یکی از ائمه الزام مخالفت جمهور داده صاحب ساله چه جمیع علماء را حسب قبحش
در انگشت آورده و تا نیا از کجا ثابتست که ائمه مجتهدین بعد در انگشت آوردن مخالفان و حکم مخالفت
اکثر و جمهور و اطلاع بر آن اختیار آن اقوال نموده اند و ثالثاً در بعض مسائل اگر این امر هم فرض تسلیم
کرده شود تا هم مستدلین باین احادیث که در مسائل غیر منصوصه استدلال بآن نموده اند مضرتی
ببرسانند مثلاً ایجاب و ترک کرده دیگر مجتهدین مشهورین قائل آن نباشند اما چونکه حضرت امام اعظم اجرت
تایید فعلی و تاکید قولی آنحضرت صلوات الله علیه و سلم حسب اجتهاد خویش و خوب فهمیده البته هرگز
نبی توان گفت که مذنب امام اعظم مخالف این احادیث شریفهست مجتهد را بعد قائم گردیدن دلایل
و اضحی حسب اجتهاد خود و حکم و عمل می باید موافقت دیگران بودی در بعضی صورت خاصه کجا و حسب
در مرقاة در جواب گفته قلت الموافقة لیس شرط فی المسألة الاصحاح اذیه الی آخره قولی
در نور الافوار و خیر است که جماع با اتفاق اکثر معتقدین شود و خلاف احد مانعست **الاقول**

الدینة اجماعیہ مصطلح اہل اصول است صرف باتفاق اکثر قول مشہور معتقد نمی شود اما واجب است
 در دفع قول و حکم باتباع سواد عظیم و جمہور ائمہ دین چه منافات از دعوی خفیت دارد اینک تحقیق
 خفیه حکم باتباع جمہور ائمہ و اکثر علماء فرمودہ اند چنانچہ از مستندین صاحب سالہ سابقا منقول گردیدہ
قولہ باقی ماند تحقیق دلایل نفس مولود **الح اقول** بر قول ائمہ دین و علمای محققین شیعہ است فاسد
 و ادیان کاسدہ از نامہی پیش نهادن و از بطور فخریہ تحقیق خود قدر دادن اگر چه پیش عوام کالانعام
 موجب افتخار است اما فی الحقیقت موجب سواہی پیش اہل عقل و اعتبار است و یکی از بکاید کہ در اینجا بجا
 برده آنکہ تحقیقات ائمہ اسلام را کہ در کتب بیدنیہ معتدہ مشہورہ موجود اند اول و آخر آن برای تطبیق
 ساخته بہت پرورہ داری نام آن کرام بر زبان نیارده صرفت بکرم قول بودنش در رسالہ تحقیق
 معقول منقول کشف دقائق فروع و اصول بندۃ علماء الزمان قدرۃ اصفیاء دوران سیف
 السلول حضرت مولانا فضل الرسول الخفی القادر علی السیادین فی دامت برکاتہم پر داختم تار و در بیان
 تحقیقات ائمہ اسلام تصریح اسماء کرام موجب حشمت احد نگردد و پیش عوام کالانعام باعث افتخار شود
 ہر چند وقع جملہ او ہا تم رفع کل شہات نام تمام از در رسالہ کلان برادر خود این بزرگ در اضع است و عیان
 اما در اینجا ہم چیدہ چیدہ چیرہ بقلم رسید و مابقی در آن باید دید **قولہ** این مصادره علی المطلب است **الح**
 بدعت رافع سنت است **الح اقول** بر اہل علم مخفی نخواہد بود کہ فقرہ اولہ یک فی ذلک الا ان عالم الشیطان
 الح در سبیل المذہبی الرشاد و غیرہ کتب مشہورہ و ینبہہ موجود است پس قطع نظر ازینکہ مسلمہ محققہ ائمہ اسلام
 نزد صاحب سالہ محل کلام و محط است اما بچوطن و ملام با وجود عدم لیاقت فہم مرام خلاف حیات و اطاعت
 بدعت بود چیکہ رافع سنت برین عمل کہ ائمہ دین سخنان آن فرمودہ اند محض بیجا ست و ایراد امامت
 بی فہم تمام آن نازیبا از آنجا کہ این ادویہ را سابق طی گردیدہ اینجا بر یک بنداز کہ اطرافہ کشف از زیر
 قطب اسماعیلیہ در نظام حق در شرح حدیث ما احدث قوم بدعة الا دفع مثلہا من السنۃ نوشته
 نہیں کالی کسی قوم بی بدعت یعنی جو کہ مرام سنت کے ہوا الی آخرہ و در شرح حدیث ما احدث قوم بدعت
 نہیں نکالی کسی قوم بی بدعت بیج دین اپنی کی یعنی بدعت کہ مرام سنت کے ہوا اور شرح حدیث من
 احدث فرام مالیس منہ نوشته اور لفظ مالیس منہ اشارہ فی اسکی طرف کہ نکالنا اوس چیز کا کہ
 مخالفات و بدعت کے نہو بر نہیں ہوا الی آخرہ **قولہ** این عجب قیاسی است بل سرورین چه مشابہت ہر دو

روز ولادت آنجناب حاصل نشده **الحاق قول** این قول را صاحب سیرت شامی از امام محمد الرضی کتابی نه
آورده است و مقصود بیان شرف و عظمت یوم ولادت و کرامت آن یوم با سعادت و امام مذکور درین
تقلیل عذاب جنم بر کسیکه فرج بولادت شریف نموده بود مذکور فرمود و بدین تقریب لفظ مشابهت یوم جمعه مذکور
گردید پس صاحب ساله که کلام امام فهمید هر چه در دلش آمد بی فهم بقلم رسانید اولاً کلام او بر امام وارد نیست
و ثانیاً مثل است بر لغویات بسیار از آنجمله آنکه گفته مشابهت بروز جمعه روز ولادت را حاصل نشده است
حال آنکه همچنانکه در هر روز جمعه تسعیر جنم نمیشود و همچنان در هر یوم الاثنین که یوم ولادت است تقلیل و تخفیف
عذاب بر کسیکه فرج ولادت نموده بود وارد است و از آنجمله آنکه گفته این مردم هر روز ولادت آنجناب
همان روز خاص گمان می برند الحاق این افترا است بر امام مذکور و دیگر امید دین که بیخضرات هرگز نظیر یوم
ولادت را همان روز خاص ولادت بعینه گمان نمی برند البتة بسبب ظهور آن نعمت در یوم واحد قابل نیست
و مقدر بقا برکت در هر یوم مثل آن بوده اند و این مضمون از حدیث فضیلت یوم الاثنین ثابت
فرموده اند و سخا با عاده شکر نعمت در مثل آن یوم از آن استخراج نموده اند احتراض بر آن آیه امرت بالکرم
در حقیقت از آنرا فهمی احتراض را حدیث حضرت خاتم رسالت صلی الله علیه و سلم است که سابق
تقدیر یا فاضله لا یقبل الا ان یوم یضرب سفاه مضمون احادیث شریفه را که آیه دین تخرج آن فرموده اند **لفظ**
عقل و از شو ابرم هم قرار داده اند دلالت بر بی عقلی ایشان در دوره نه بسبب ظهور کرامتی در روز و بر
ستبر که در سنت نظر از روز هرگز مخالف عقل صحیح نیست البتة نظائر از روز را آن بدو روز خاص بعینه آن
مثلاً در روزی که شخصی پیدا شده باشد در آن روز معین نه هر سال ولادت آن گمان برود که بعضی علما
بهین معنی را عید گرفتن اصطلاح نموده اند پس البتة از همه بیات است که با واحد و اسنن نظائر متعدد
و کجا بود بقا برکت و شرف در زمان لاجلی بسبب ظهور نعمت در زمان سابق گو با این معنی هم بعضی از
علماء دیگر اطلاق عید فرموده باشند که این بحث لفظی است و لا مشاقفه فی الاصطلاح امام سید
در مواهب لدنیه فرموده فان قبل هل فی العقل وجه یدل علی ان یوم الجمعة افضل من السبت
و الا حد و ذلك لان اهل الملل التفتوا علی الله تعا خلق العالم فی ستة ايام و بدء الخلق و التکون
یوم الاحد و کان القرآن یوم السبت فقال البهمن نوافی یسنا فی ترک الاعمال فینوا السبت لهذا
و قالت النصارى صیبه الخلق و التکون یوم الاحد فنجعل هذا عیدنا فلما کان الیوم ان معتقدا

فالوجه فی جعل يوم الجمعة عيداً فالجواب ان يوم الجمعة هو يوم الكمال والقام وحصول الكمال
 والقام يوجب الفرح الكامل والسرور العظيم فعمل يوم الجمعة يوم العيد اولي مر هذا الوجه
 وانما يجله ليك بعد ان اتممت برأيه دين بجهت متبرك ومنتظر نظار ايام ولادات واشبات شرف وكرامت
 واحتجاب عاده شكر نعمت طعنى قدح تضمن بيروى هينود وفارسيان و نصارى تفوه بنوده ميگويد
 مشابست اينها بافتاق ممنوع است چنانچه آنحضرت صلى الله عليه وسلم روزه عاشورا را بحجابت
 ايشان منسوخ کرده الی آخره از اين مقام خوب ظاهر گرديده که تا حال معنی مخالفت و مشابست هم
 تفسيده حالاً بقصد که چون در خصوص صوم عاشورا مشابستى پيدامى شود براى رفع آن نسخ
 خصوص انفراد صوم همان يوم و شرعيت صوم آن يوم مع ضم التاسع مقرر گرديده و از اين قدر
 تغيير مشابست بزوال رسیده پس متبرک و منتظر ايام ولادات جناب سرور عالم صلى الله عليه وسلم
 و قول شرف و كرامت آن در احتجاب عاده شكر آن نعمت را مشابست اعياد هينود و نصارى و نجوس
 قرار دادن و تهت المذموم تشبه ممنوع بر آنکه دين بجا مانده حقاقت و سفاست است بلکه ميگويم که خوب
 حديث شريف که براى اظهار مخالفت يهود و رفع مشابست ايشان افراد صوم عاشورا منسوخ
 شده شرعيت صوم همان عاشورا را مع ضم التاسع مقرر گرديده و از اينقدر تغيير توهم مشابست بزوال
 پس اگر فرضاً سبى نيت برکت نه بقصد ادواى رسم نصرانيت در روز ولادت حضرت عيسى عليه السلام
 هم ظاهر شرف آن يوم و نعمت خاصه کند اما بر خلاف نصارى روزى ديگر قبل آن ضم کن پس اگر چه
 آنچه تا کنون اصل شرعيت احتجاب عاده شكر نعمت ولادت جناب سرور عالم عليه الصلوة والسلام
 در شرح شريف مودت است که به اينجنت آنکه دين قائل استخوان اين بوده اند و اينچنين اصحاب
 شرعيت احتجاب عاده شكر ولادت حضرت عيسى عليه السلام در شرح شريف ماستقودست و نيز آنکه
 تصریح استخوان آن نفرموده اند و هذا هو الفرق القاطع اما مع هذا درين صورت هم بران که انرا
 تشبه نتوان داد و لبيان كلمات نبايد کشاد و رنده با وجود اينقدر تغيير که در صوم عاشورا بطور
 آنکه است قرار در آنچه قرار از ان بقصد بود و خواهد نمود قوله ذكركمى فرنگ کردن و ايشان را
 خداوند روزى و كرامت و حضور اقدس و غريب پور و امثال آن نوشن الی قوله و باز دعوى
 محبت خدا و رسول کردن چيز است که از غير ايشان نبايد الی قوله اولاً و در واقوال آنکه دين

این خرافات طعن و ملامت پیش ساختن خاک بر آفتاب انداختن است که نزد شیخ ذمی محفل مضرست
 بسنة محققه آنحضرت نمی رساند بلکه طعن کنند در آرزو و این میگرداندند ثانیاً سیکه احوال کبر
 اسماعیلیه مثل صاحب یقین الکلام فی شرح التوراة و الانجیل علی مله الاسلام و صاحب احوال
 غیر یهودیه و شنیده است چه گویم و چه نویسم که در جواب تشیعات صاحب ساله چه بر زبان می آرد
 اما حقیر بنحویکه خارج از بحث را محض فضول می شمارد و شکر که برین دلیل چند سخن است یکی آنکه در نحو
 احسان الی القفر بود و نش مصادره علی المطلوب الی قوله و بدعت سیدیه بود و نش ثابت میکند بلکه
 احسان است الی آخره **اقول** این دلیل در کتاب سیرت شامیه که نزد کبریا صاحب ساله هم مستند مقبول
 بدین عبارت منقول است قال الامام الحافظ ابو محمد عبد الرحمن بن اسماعیل المعروف بسان شامة
 فی کتابه الباعث علی انکار البدع و الحوادث قال الربیع قال الشافعی ریح المحدثات مراد به
 ضریان احد هما الحنفی و الآخر مایخالف کتابا باوسنة و اثر او اجماعاً فهداه الی الضلالة و التکلیف
 ما أحدث من الخیر لا حلا و لا حرم هده فی محدثه غیر مدعومه قال عمر رضی الله عنه نعمت الی الله
 هده یعنی آنچه محدثه و اذکانت فلیس فیها حرام ماضی فالبدعة الحسنة متفق علی تنبیها
 و جواز فعلها و الاستحباب بها و رجاء الثواب لرجسنت نعمة فیها و هی کل مبتدع موافق
 لقواعد الشریعة غیر مخالف نشی و منها و لا یلزم فی فعله عذور شرعی ذلک لخصی بناء المذاهب
 و الزبط و المناظره غیر ذلک من انواع البه التي لو تمهد فی الصدراة لاول فانه موافق لما جاءت
 الشریعة و من احسن البدع فی زماننا من هذا القبیل ما کان یفعل بمدينة اربل کل عام
 فی لیوم و الموافق لیوم مولد النبی صلی الله علیه و سلم من الصدقات و المعروف و اظهار السرور
 فان ذلک مع ما فیہ من الاحسان الی الفقراء یشترک فیها النبی صلی الله علیه و سلم و تعظیمه
 و جلالة فی قلبه علیه و شکوایه علی ما من به من ایجاد رسوله الذی لک الیه حجة للعالمین
 صلی الله علیه و سلم الی آخره یکس یکس که در فیهم میزند و میزند که برین بیان این امام که نزد عصما
 سیرت شامیه و غیره از علمای دین پسندیده و مرغوب است ایراد مصادره علی المطلوب فاسد
 بصیوت چه امام مذکور بدعت حسنه بود و نش بدعت سیدیه بود و نش مفرج بر نقل معنی بدعت
 و اتفاق بر وجوب نواجین آن بخوده است و اندراج این عمل و معنی بدعت حسنه و عدم

صالح معنی بدعت سیه بران ظاهر و عیان است و ثانیاً قطع نظر از آن اگر امام مذکور بر اسب
اثبات حسن این عمل تصریح میفرمود که درین احسان الی الفقراء است و هر چه در اولی احسان
است محسن و یار برای اثبات بدعت سیه نبولش تکلیف درین احسان و از اولی احسان بدعت سیه نبولش
پس برود و ضرب از ضرب شکل اول است که بدی که می آید استاج است مثلاً آنکه برای بیان ثبوت حیوات
زید گفته شود زید انسان و کلی انسان حیوان و بر اثبات فرس چون زید گفته آید زید انسان است
من انسان بغیر پس در اینجا توان گفت که انسانیت زید موقوف است بر ثبوت حیوانیت یا انسانیت
زید و موقوف است بر فرس بودن آن پس اثبات فرس نبودنش با انسان بودن مصادره علی المطلب است
مقتضای این اعتراض جعل است آری گنجایش کلام در کلیت کبری است و آن اعتراض دوم است
برای لازم گردانیدن مصادره علی المطلب گفته که انعام بدعت سیه کسی اخورانیان بر وجه احسان
پس این امر درست با آنکه خود بعد چند سطر در اعتراض دوم میگوید در عهد غدیر مثلاً انعام
کردن و العیاد با همه سب عمر کردن الی قوله بلا شک احسان است بر فقر انصافی سبحان الله ان کون
یا وه گویند خود را در میدان میدان و با این جو صمله حرف رد و ابطال تا کمال ائمه دین بر زبان
قولهم دیگر آنکه دعوی بلاد ایل است الخ **اقول** این قول تم بحجت نافی کلام امام سرزد و
لفظ من هذا القبیح در کلام امام می دید و مشار الیه آن می فهمید و اما در دفع شبهه لزوم است
لفظ بدعت و عدم نقل خصوص این معنی بجمع الخراج عبادت بیرون انحصار تمام بر سبب
قولهم گاهی بیجا است آنچه نگارنده الی قوله بالقره و راسلف تا خلف متواتر است
ظاهر معنی ضرورت فی الذیاد برای تقلید جمال این لفظ بر زبان می آید و اولاً که احاطه تمامه بحقیقت
احوال و جمیع افعال برود از صحابه و تابعین و تبع تابعین هرگز ثابت نمی تواند شد و ثانیاً که
شرف مجلس سلطه در فضائل عامه مجازین کار که از احادیث صحیحه ثابت و نیز استجاب صحیح هر دو جنبه
برای شکر ولادت با سعادت از نقل خصوص این عمل که بدعت مخصوصه است از نقل صحیح است
مؤکده نیست معنی می تواند گردید پس تحریر احسان خود پس ازین عمل کید می نیست خاصه بخلاف
شده در پیش از فرقه صحابه و تابعین تبع تابعین در بعضی اوقات و ضروری نبودن نقل
جای ضرورت متواتر بودن نقل آن از سلف تا خلف تا نقل سلف نیست و ثانیاً که

و تابعین در اکثر اوقات و اغلب احوال در تمام سال مشغول با ذکر آنحضرت بنم و در مجالس و درگاه
 پس در عمل مولد چگونه اشعار کمال عیار نه بودن آنحضرت در محبت می تواند بود آری اگر صاحب سینه
 از جای ثابت میکرد که آنحضرت با وجودیکه در دیگر اوقات و مشهور بزرگ آنحضرت اهتمام می نمودند
 در ماه ولادت ترک میفرمودند پس البته ذکر این اشعار گویا هم محل کلام می بود می توان نمود و در نه
 این همه ساوس مطرد و در دو داند اما دیگر عوارض قیود و تعارضه عادیه پس هرگز بیچگونه با وجود توفیق
 عدم فعل آنحضرت بود ولادت و اشعار برین امر نمی توان ساخت قوله لا نسلم که آنحضرت صلی الله علیه
 و آله روز عاشورا بجهت آن گرفت که بود گفته بودند و عادت که بغیر با صلی الله علیه و آله و سلم چون بود
 سر و پا وجود این چنین هم فاسد که کودکان با بازی کوش با هم خنده آید بپندد که ساده مودی
 از بسکه جنت و ابد کند کلمه انا الحق بومنی منکم بران برگرد ولادت ندارد و آری آنکه اول دلیل
 صوم عاشورا در کتاب سیر شام از حافظ عسقلانی صاحب فوج الباری منقول است و احترام
 این هم قبول بران سخت نامعقول است او نایده فهمید که سوا حافظ عسقلانی دیگر آید دین هم
 فرموده اند که بعد از آنکه بود و نظر نمودن صوم عاشورا بجهت نجات حضرت موسی و حبیام آری
 در آن و زینت اعاده شکر آن نعمت که موسی علیه السلام جناب حق تعالی در مثل آن روز در زمان
 سابق عطا فرموده بود ذکر کردند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجهت موافقت حضرت موسی
 علیه السلام بر ای دادی شکر آن نعمت حقیقت خود بجهت حضرت موسی علیه السلام از یزد ارشاد فرمودند
 و مقصود از این موافقت حضرت موسی علیه السلام و اعاده شکر آن نعمت سابقه دراز منته لا حق بود
 پس تحقیقات آیه درین صریح از مضامین احادیث صحیح حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
 ثابت و مستند این سخن بود و نیز اسامی و آن آیه درین باب اجماع قرآن و کمال حاجت
 اما آنچه برای ابطال اینکه این و نه برای شکر آن نعمت باشد گفته این چنین هم فاسد که کودکان
 کوش با هم رو خنده آید حقیقت اینست که بجز بلا حد و بی گنیمت که باین چنین طعن و تشریح
 در شام آیه شرح شریف زبان خود بیاید علامه عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده
 قال الامام الطحاوی بعد ان روی هذا الحديث ففي هذا الحديث ان رجلا لله صلوات
 عليه و آله غاص صلاه شکر الله عز وجل في اطلاله صلاه عليه السلام على فرعون فذلل على

علی الاکلیار دون الفرض قلت وفيه بحث لان لقاتل ان يقول لا تسلمن خذوا علی الاحیاء
 دون الفرض لانه علیه السلام امر بصومه والاخر الحج عن القرائن يدل علی الوجوب کونه
 صامه شکر لله عز وجل لاینای کونه ناوجب کما فی سجدة فان اصل الشکر مع انما
 واجبة الی انام قسلا در مواهب بذیل حدیث حضرت ابن عباس رض آورده بدل علی ان التبا
 علی صیامه موافقهم علی السبب هو شکر الله تعالی عن مجاعة موسى علیه السلام الخ طوافه لکه
 خود رود لیل ویم اقرار نمود است بزج آورده ان حضرت صلی الله علیه وسلم صوم عاشورار ابو اذقت
 یهود پس از نفس کلامش این را باطل است و درود قوله از او وجه دیگر است که در حدیث صحیح
 وارد شده ای خود اول بود در دو وجه دیگر برای امری که از دو حدیث دیگر ظاهر باشد مستلزم
 آن نیست که وجهی ثالث برای آن امر که از حدیث صحیح دیگر با قرار آمده درین ثابت و صحیح باشد باطل و قاس
 قرار داده و نیز غایه الامر لکه در وجه ثلثه توفیق و تعمیق نموده شود پس در یک حدیث که روزه داشتن
 بود برای شکر نبیات موسی علیه السلام موافقت نمودن آن حضرت صلی الله علیه وسلم درین قدر و بیان
 نمودن حقیقت رز و با و امی شکر نجات بخت متابعت و مراقتت حضرت موسی علیه السلام که در مثل آن در
 خود و یهود و ز و گردید و در حدیث دیگر قرار داد این یهود عاشورار روز عید و لهو و لعب نمودن ایشان
 در این روز برای قصد مخالفت ایشان مشروع گردیدن صوم که مذکور است آن یهود غیر این یهود باشند
 و در تعیین صوم موافقت یک قوم مخالفت یک قوم مقصود است پس ستمد لال صاحب ساله المضمون یک
 حدیث بر این ابطال مضمون صحیح دیگر حدیث صحیح باطل مرد و دست در جمع البحار آورده فان قیل
 انما هم عید اینا فی صومه و ایضا فهو مواشع بان الصور کان الخ القیم قلت لعل عیدهم
 کان جائزا الصور وهو لاء الیهود غیره و المدیة فافق المذنبین و خالف غیرهم الخ علامه
 عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده قیل ما وجه التوفیقین قوله عید اوبین ما تقدم من الیهود
 تصوم عاشورار و یوم العید یوم الافطار و اجیب بانه لا یلزم من کونه عید الا نظرا لاختلال
 ان عید و العید جائز اعندهم و هو لاء الیهود غیره و المدیة فافق المذنبین حیث صح
 انه الحق و خالف غیرهم بخلافه الخ معلوم است که هر گاه نزد صاحب ساله صرف همین دو وجه در
 عاشورار معتبر اند پس چرا سابق بجا آورده ان حضرت صلی الله علیه وسلم صوم عاشورار ابو اذقت بود

فضیلت و تحباب باقی ماند و منسوخ نشد مگر نفس فرضیت و این خلاف قاعده اصول است
 مختصاً قول اول بسیار از علماء معتبرین آمده درین جامعین معقول و مقول محققین فقه اصول
 تصریح نسخ فرضیت و بقا جواز فضیلت فرموده اند پس برای انکار تبخیر خود علی الاطلاق
 مخالف اصول محض است نسخ جواز فضیلت نسخ فرضیت که مختار بعضی محققین باشد قاعده متفقها بر اصول
 بلکه خفیه اجمال ندارد مگر آنکه این اطلاق صاحب رساله درست آید در مسلم هم که کتابی است معروف
 و مشهور مذکور سئمه اذ نسخ الوجوب بقی الجواز خلافاً للغیر لان الوجوب یضمن الجواز والناهی
 لاینافیه فبقی علی ماکان الخ علامه عینی در شرح صحیح بخاری شریف بذیل حدیث حضرت ابن عباس رضی
 فرموده و ظاهر حدیث ابن عباس رضی علی الوجوب لانه علیه السلام صامه امر بصیامه
 و لکن نسخ الوجوب بقی الاستحباب الخ و بذیل حدیث حضرت ابن عمر رضی که آثار کثیره تفصیح
 فرضیت صوم عاشورا و ثبوت تطوعیت آن نقل نموده بعد از نقل آن آثار فرموده ففی هذه الآثار
 نسخ وجوب صوم عاشورا و ان صومه قدره الی التطوع بعد ان کان فرضاً و اختلاف اهل
 الاصول ان ماکان فرضاً اذا نسخ هل یبقی الا باحتمال و هو مسأله مشهوره بدین مفسرین
 حدیث عائشه رضی و معاویه رضی بدان علی ما دلالت علیه الاحادیث المذكوره الخ محدث
 دهلوی شیخ عبدالحق حنفی در عین القلوب در آداب زیارت قبر شریف آورده و از آن جمله است کثیر
 تقدیم صدقه کن و حمد را سلام هر که قصد مناجات حضرت سیدنا میگردد بر او واجب بود که چیزی
 صدقه کند الی قولند بعد از آنکه وجوب آن منسوخ شد استحباب که صفت لازمه مطلق صدقه است
 بحال خود باقی ماند و زیارت آنحضرت صلی الله علیه و سلم حکم ملازمت دارد در حالت حیات و می صلی
 علیه و سلم الخ امام محمد علیه الرحمه در موطا فرموده قال محمد اما العقیقه فبلغنا انها كانت فی
 الجاهلیة و قد فعلت ثم نسخ بالاصح کل فیه کان قبلها و نسخ بصوم شهر رمضان کل صوم
 کان قبله و نسخ غسل الجنابة کل غسل قبله و نسخت الزکوة کل صدقة قبلها کذلک
 بلغنا انه علی قاری در شرح بذیل قد فعلت فی اول الاسلام نوشته ای بطریق الوجوه
 للتوافق الخ و بذیل کل صوم کان قبله نوشته ای کان اجبا کایام البیض و یوم عاشورا الخ
 و بعد ختم بر این نوشته و فیما از الغرضیه اذا نسخت تبقى الفضیلة التي ترتب علیها

المثوبة كصلوة التجر و صوم عاشوراء هي لا تناق الا باحاطة التلا ثواب فيحما ولا عقاب وفي
 البدائع ذكر محمد في الجامع الصغير ولا يعق عن الغلام ولا عن الجارية وانها اشار الى الكرامة
 لان العقبة كان فضيلة و من نفع الفضل لا يبقى الكرامة بخلاف الصوم والصدقة فانها
 كانتا من الفرائض فاذا نسخت الفرضية يجوز النقل بها قلت وفيه بحث لان الفضيلة اذا
 نسخت تبقى الاباحة لان النسخ ما توجه الاله الزيادة الفضيلة فبقى اصل الاباحة وهذا
 على تقدير انه كان فضيلة والا فالظاهر من ذكرها مع الصوم والصدقة انها على منوالها
 في كونها واجبة الى اخره و ثانيا قال كذا في عدم بقا جواز فضيلت بسخ فوضيت هم نصيح فرموده انه
 كذا في در صورتی است كه شارع بر مجرد نسخ فوضيت اكتفا فرمايد بلى انك اشار به جواز وضع نماز با
 نفس نسخ خود و لالت بربااحت و جواز دارد پس در آن بچگونه كلام در نسخ نسيست و صوم عاشورا
 از اين قبيل است چنانچه قال كذا في خود تحقيق آن صراحت فرموده انه بجز العلوم و در شرح مسلم فرموده
 مسئله نسخ الوجوب على الحاء كذا و النسخه بنص الاله الاباحة و الجواز كنسخ صوم عاشورا
 الا ان نسخها بالنسخ عنه كالتوجه الى بيت المقدس فان نسخته عنه الثالث نسخها من غير اباحة
 جواز و قس في الاول الجواز بالنسخ فثبت البتة و في الثاني كاجوان اصلا بالاجماع
 بقى الكلام في الثالث وفيه خلاف فعندنا لا يبقى وعند الشافعية يبقى واختار المصنف الخ
 و همچنان به بقا فضليات صوم عاشوراء بعد نسخ فوضيت در و انرا الاصول نور الانوار وغيره نصيح فرموده
 با وجوديكه قول عدم بقا جواز بعد نسخ فوضيت اختيار فرموده اند پس مشايخ اعراض فاسد بر كلام
 حافظ مستقل في تعيين آن امام رباني بجز جهالت و تخيري از مطالب كتب متداوله بجز است كه
 بر تقدير تسليم وره گرفتن بايد انما قول هر گاه از حديث شريف اعاده شكر نعمت بعد روزمان
 ثابت گر و يده پس بعد تسليم آن اين اعتراض بجااست كه از نعمين قدره و سوره منكرين مرده و گر و يده مانا
 استحباب مجالس افكار پس اول چه حاجت بقياس دارد ثانيا همان حكم در مقيس عليه بود يعنى هم
 عاشوراء وصحت اعاده شكر نعمت و درين هم موجود اما در غير خصوصيات مثل عبادت صوم قبيله
 شكر نعمت نجات جناب محوى عليه السلام پس بافته شدن اين خصوصيات چه ضرورت قول
 جاي چون ماه و روز اعتبار كنند انما قول كلامي است مختل اين قدر نميداند كه چنانكه روزانه

تتفقین امیه و بن ازمین حدیث بشهادت دیگر اهل بیت استجاب و مسنونیت صوم عاشورا بصوم تاسع
 ثابت فرموده اند امام نووی شرح صحیح مسلم آورده قال المشافعی و المعاصی و احمد و حنبل و ابن ماجه
 یستحب صوم التاسع و العاشر جمیعاً لان النبی صلی الله علیه و سلم صام العاشر و نووی بیان التام
 الی آخره در فتح القدر گرفته و المستنون عاشورا مع التاسع الخ و در ظاهر حق در ترجمه این عیشت
 الی قبل الا صوم التاسع نوشته اگر زنده را یا مین سال آینه تک تو روزه رکعت نون کوهی از وقت
 این نهم خود برادر خوردش قائل است جباب صوم عاشورا بصوم تاسع است و معنی این حدیث همین قرار داده
 پس برگردد که صاحب ساله با وجودیکه خواجه رساله برادر خوردی نماید اما از مطالب تحریرش خبر
 نمی دارد باقوالی که درین چه خبر خواهد داشت و اگر که بیند او شن منوعیت افراد عاشورا است
 پس در آن هم کلام است عامه تمام فرموده اند که ثابت از احادیث او لوبیت و افضلیت و مسنونیت
 نهم تاسع مع العاشر است اما منوعیت صرف عاشورا ثابت نیست بدیخیت قائل عدم کرامت
 آن شده اند که و دیگر بعضی تحقیقین بکراهت تشریحی هم رفته اند امام صفینی در شرح صحیح بخاری شریف
 و فی البدایع که بعضی افراد را بالصوم ولو یکوجه عام مسمو لانه من الا یا و الفاضل فی
 صاحب تحفه در رساله فیض العام فرموده روز دهم محرم که روز عاشورا است بسیار سنون
 و موجب کفاره و یکساله است الخ قوله در بیان شرح لم ید قال القطبی ظاهره ان کان علی السلا
 ان یصوم التاسع بدل العاشر هذا هو الذی فهموا بن عباس الی آخره قول آثار از حضرت
 ابن عباس رضی الله عنهما اند از بعض آثار تصحیح استجاب و مسنونیت صوم عاشورا بصوم تاسع ثابت است
 و از بعض آثار اطلاق عاشورا بر صرف یوم تاسع ظاهر میگردد و اما اکثر علماء درین باب اجماع بر السبب
 جمیع صحابه تا بعدین قابل عمل و اتباع ندانسته اند شاه ولی علیه السلام در صفت شرح موطنه بیل ام
 نمودن حضرت عمر رضی الله عنه بصوم عاشورا نوشته شرح گوید استجاب است نزد اکثر علماء روزه دهم محرم
 و تحقیقین این آثار قریب اخیر هم همان بیان است جباب صوم عاشورا بصوم تاسع مراد نوشته اند علامه صفینی در
 صحیح بخاری شریف فرموده فان قلت هذا الحدیث صحیح ظاهره ان عاشورا مع التاسع
 اراد ابن عباس مع فی له فاذا صححت من تاسعه فاجمع معهما ان یوم التاسع مع العاشرا
 و اراد بقوله نعم ما روی عن عزمه علیه السلام علی صوم التاسع من قبله لاصح من

باستناد صاحب تحفه ذکر نمود و هر گاه که نوشته خود پیش یا دینی ماند نوشته برادر خورد و گنجایاد نثار بود
قول ثانیاً صوم عاشورا منسوخ است بالاتفاق **الحاقول** دعوی اتفاق بر منسوخیت صوم
 عاشورا که متبادر ازین کلام درین مقام نسخ نفس این صوم است که شامل است منسوخیت فضیلت
 و استحباب تطوعیت و سنونیت را و تفحص است اظهار منسوخیت را باطل محض است علامه صینی در شرح
 صحیح بخاری شریف آورده اتفاق العلماء علی ان صوم یوم عاشورا الیوم سنة و لیس بواجب
 و اختلفوا فی حکم او الی الاصلاح فقال ابو حنیفة رح کان اجبا و اختلف قول الشافعی علی
 و جمیع من اشهرهما انه لم یزل سنة من جن شرع و لم ینکر و اجبا قط فجاهدة الامة و لکنه
 کان تا کذا الاستحباب فلما نزل صوم رمضان صار مستحباً و ذلك الاستحباب الثاني کان
 و اجبا و قال عیاض کان بعض السلف یقول کان فرضاً و هو باق علی فرضیته لم ینسخ قال
 و ان فرض القائلون بهذا و حصل الاجماع علی انه لیس بفرض انما هو مستحب الی آخره بر حاشیه
 صحیح بخاری مطبوعه علی در کتاب الصوم بر صفحه ۲۵۴ آورده قال لکن ما فی اتفاقنا علی ان صوم عاشورا
 فی زماننا سنة الی آخره امام قوی در سلم آورده و العلماء یجمعون علی استحبابه و تعیینه للاحتیاط
 و اما قول ابن مسعود کنا نصومه فترک معناه انه لم یربق کما کان من الوجوب تا کذا السنه
 الی آخره و اگر مراد صرف نسخ و صف فرضیت است نه منسوخیت صوم عاشورا پس بیخ ضرر بقال حافظ
 عسقلانی نمی رساند بلکه اگر بالفرض نسخ سنونیت صوم عاشورا هم بالاتفاق علی الاطلاق بجهت
 صوم رمضان شریف تسلیم گردد آید تا هم بیخ غلطی در استدلال امام مذکور نمی اندازد و شبهات و شبهه
 مردود می سازد از شارع که استحباب اعاده شکر نعمت سابقه در از منتهی لاحقه فی وقت من الاوقات ثابت
 گوید و دیگر اوقات و رفر و فاضل آن بکدامی جهت تبدیل آن حکم بظهور رسید پس آن امر که در وقتی شایع
 استحباب آن نمود از قبیل بیعیات فاسده که گوید کان یا هم حسب بان درازی صاحب ساله بر آن فاسده
 کی نمی تواند بود و در عقلم بیشتر جهت باید نگریست و بر گواهی فرقه ساجلیه باید نگریست که چگونه با وجود او
 علم و تقوی بر آنکه دین لب طعن و تیراجی کشیند و با وجود او عامی اتباع ملت بر مضامین صریحاً حاویث
 صحیحاً اعتراضات فاسده دارد و نمود و آبروی ایمان خود می ربایند **قول** صوم عاشورا منسوخ است
 باتفاق رواه الترمذی صحیح عن عائشة **الحاقول** این سخن سازی و اختراچ و از بیست

و دعوی اتفاق منسوخیت صوم نمودن و بر ترمذی حواله آن کردن کید عظیم است در صحیح ترمذی اول باب بحث
 و تاکید بر صوم عاشورا مقرر نموده بعد از آن در باب بی نعت و ترک آن صوم این حدیث را روایت فرموده
 عن عائشة رضي الله تعالى عنها قالت كان عاشورا يوم وقصومه قرين في الجاهلية وكان
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يصومه فلما قدم المدينة صامه وأم الناس بصيامه فلما
 افتقر رمضان كان رمضان هو الفريضة وترك عاشورا فمن شاء صامه ومن شاء تركه و بعد از آن ^{شبهه}
 قال أبو عيسى والعلة على هذا عند أهل العلم على حديث عائشة ^{صحيح} وهو حديث صحيح لا يرون صيام
 عاشورا واجبا الا لمن غلبه صيامه لما ذكر فيه من الفضل الى آخره پس امام ترمذی منسوخ بودن
 عاشورا بالاتفاق کی روایت فرموده است صرف منسوخیت فرضیت و وجوب بستن آن حدیث آرم فی کتب
 اتفاق فرموده است و فصلیت خود از میان ترمذی حیان است پس تمت روایت منسوخیت صوم عاشورا
 بالاتفاق بر امام ترمذی بخاندن لب بکذب شیخ کشادین است و تحمیر کردین حدیث است بنا بر رفع
 و وجوب است در فتح القدير بذیل حدیث حضرت صدیقه رضی الله تعالی عنهما آورده فقوله فلما فرض
 رمضان قال من شاء الى آخره دلیل علی آنه مستعمل هاهنا فی الصیغة الموجبة للقطع بان التحمیر
 ليس باعتبار النبذ لانه مندوب الى الكون بل مسنون فكان باعتبار الوجوب الى آخره و اگر بر قضا
 متبادر گوید که او منسوخیت صوم نموده است صرف منسوخیت و صف فرضیت و وجوب است پس امام
 عسقلانی کی دعوی فرموده بود که وجوب فرضیت آن باقی است تا که در رد آن این تطویل می نماید قوله
 و صحیح به محمد فی الموطاء **الاول** برای ثبوت دعوی منسوخیت صوم عاشورا بالاتفاق حواله
 تصریح امام محمد در موطا نمودن هم کذب صحیح است در موطا صرف منسوخیت فرضیت آن از شهر مینما
 و بقا تطویل است و احتجاج آن مذکور است که این امر بیچگونگی حضرت بجای قضا فی بنی راسد ابا و محمد
 صاحب سله را در و دیگر داند ملا علی قاری در شرح موطا فرموده قال محمد در صیام عاشورا
 كان واجبا قبل ان يفترض رمضان ثم سقته شهر رمضان ای افتراضه ای صیام عاشورا
 تطوع ای مستحب من شاء صیامه و من شاء له یصمه و هو قول ابن حنیفة والعامه الى آخره
قوله بلکه حدیث اذا كان في العام المقبل ان شاء الله تعالى صيام اليوم والتاسع نظاير ذلك
 بر منوعیت او وارد الی آخره **قول** دلالت این حدیث بر ممانعت صوم عاشورا ممنوع است البته

شکر نعمت نجات موسی علیه السلام بعد که شش زمانه بسیار تاریخ و ماه را اعتبار است و بواقع شدن
 روز معلوم در آن تاریخ خصوصیت نداشته و در هر سال آنقدر تعیین را طوطی نهم شسته اند این امر علماء
 دین که در سخنان او اسی شکر نعمت سابقه ولادت با کرامت تاریخ و ماه را اعتبار کرده اند گور روز
 معین واقع نشود چه مضرت می رساند و چون نگذرد اعتبار اینقدر تعیین هم محض لحاظ ادراک برکت و جز
 مناسبت است پس این تعیین منعقد ساختن مجلس را در هر سال چگونه منع میگردد و آنکه این چه جنت
 الی قوله این بذنب قابل همین است که سندش تا ابواب رسانیده شود بلکه تا ابلیس لعین ان اول
 اسی اهل اسلام انصاف فرمایند که آنچه بی دینی است که در شان آید درین اکار محمدین ابلست مثل
 صا حبص حصین و غیره و چو کلمات گستاخی بر زبان می راند و خامت و وبال تبر او ان اهل کمال
 نمی دانند و لا میگویم که آن چنان بر ای بیان شرف و ولادت شریف است تخفیف فرمود و آنکه
 در عذاب ابی لیب ران یوم الطفیل و برکت آنحضرت و سرور فرحت نعمت و ولادت از قول جناب
 کریم عند الله و مکرم فی الناس حضرت سیدنا عباس رضی الله عنه گرفته اند که حضرت و بی رضای رب کریم و الجلال
 تا یک اکتشاف حال ابواب خودستند آخر حق تعالی با جابت دعای آنجناب پرداخته حالش را آنحضرت
 منکشف فرمود حجة الاسلام در احیاء علوم الدین ج ۱ باب بیان مناسبات منکشف عن احوال الموقی
 و الاعمال النافعة فی الآخرة فرموده و روی عن العباس قال کنت مولی ابا لیب فلما مات
 حزننت علیه و اهیتم له فسالته حو ان یرینی ایاة فی المنام قال فرایتها یلتهب ناراً
 فسالته عن حاله فقال صرت الی النار فی العذاب لیخفف عنی و لا یروح الا لیلة الاحدین
 فی کل الايام و اللیالی قلت کیف ذلک قال قلت ذلک الی لیلة محمد صلی الله علیه و سلم فجاء
 لیمیة فبشرتنی بولادته ففرحت به و اعتقت ولیدة لی فرحابه فانا بنی الله بذلک ان
 رفع عنی العذاب فی کل لیلة الاحدین الی اخره پس ذکر این تخفیف عذاب نقل کاشعوا آنجناب ضرا
 که صلش و صحیح بخاری هم موجود است موجب تجویز تفرقه کلمات سب و شتم در شان اکابر محمدین
 و آنکه دین شناقتن و مذنب آن پیشوایان شرح شریف را برتخت اتباع ابلیس لعین و چون
 شیطان بر جیم مطعون ساختن بر خنده در نقل احادیث انداختن و تبذیل ناقلان و دین
 پرداختن است و تا ساجی گویم که اکابر محمدین تخفیف عذاب ابواب ابلیس حضرت رسول کریم

بفضل رب جیم در بیوم الا شید که نظیر بیوم خاص اصلی ولادت با برکت و مناسب آن ستاره
شرف ثابت گردانیده اند پس گویند اسما حلیه قول آنحضرت قابل اعتماد نباشد اما این سفادت
در حق آن فخر دین چگونه جایز فهمیده اند محدث دهلوی علیه الرحمه در مدارج النبوة که سفادت
رساله است فرموده او آن سید آنحضرت صلی الله علیه و سلم را شید او توثیق بود که کثیرا بویست
توثیق است که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم توثیق نبی است رسالت بر او رسیده بود پس او را
بزرگانی اند که در او امر کرده اند او را شید در حق تعالی باین شادی سرور که او است لادیت آنحضرت
صلی الله علیه و سلم کرد در عذاب بی تخفیف کرد روز دو شنبه چنانکه در حدیث آمده است و در اینجا
سند است بر این و البدر را که در شب میلاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم سرور کند و بذل ابوالفتح
الی آخره و در کتب معتبره هم آن فرموده اند صاحب سیرت شامی از حافظه شریف نقل فرموده
قد صح ان ابان سب تخفیف عذاب علی کس و در آنکه شنبه است و سب سوره بقره و سب سوره
صفه و سب سوره طه و سب سوره اعراف و سب سوره بقره و سب سوره بقره و سب سوره بقره
گفته اند و در روایت تخفیف فرمودن حق سب سوره بقره و سب سوره بقره و سب سوره بقره
کنایه است از اجماع و اتفاق جمیع اهل اسلام از مذکور شده گویند است بانکه کثیرا گفته اند
برای سب سوره طه و سب سوره اعراف و سب سوره بقره و سب سوره بقره و سب سوره بقره
بعضی گفته اند در بعضی اوقات بفضول و کرم خود و بطفیل و برکت محبوبان خویش ندانند لفظ اجماع
است است و در مخالف کتاب است بلکه تا در این است اینها سب کتاب است صحیح است است
ان شاء الله تعالی عبارت تفسیری بر این شنبه و تفسیر دره مناقبه بذیل آن که در میان
طعام مسکین اگر نوشته شده است نام شنبه است باین است مسک کرده اند که اگر نوشته
نیز سبک است و محتاط باشد چنانچه باین سرفراز کف اندورند در این روز بزرگ خورند پس باین
عذاب منی شد و عالم اعظم میگوند که عذابان کافر است که ایمان خواهد بود و سبک اگر نوشته
طعام بخورند یا در عذاب فی الجمله تخفیف میشود و باین سبک گفته اند پس باین دلیل است
که کافر اسباب احسان که مخلوق الله میگردد در عذاب و جمله تخفیف خواهد شد نه آنکه عبادات است
بذریه او فرض و احسانه آنکه در تفسیر سوره نازال در جواب گفته شد کافر چه چیز است

از عذاب ابدی نیست اما اشارت تخفیف عذاب است پس این آن فائده دارد الی آخره علامه خضایی
در شرح شفا بعد نقل روایت تخفیف عذاب بلی لب گفته و تخفیف عذاب به بسبب ما ذکره ایضا
قوله تعالی فی اعمال الکفره فی جعلنا هبایر امنثورا لانه بعد الحشر لانه لما یبھیهم من النار
فکانه لم یجد هم صلا الی آخره **قول** که کرده اند چون ما نماندی در کردار خود خستیم در حقیقت
همینای می جل جلاله که در سن و ناموس صافی نماید و آن قدسی سرشت را پاک بردن می جل جلاله
هر چه گفته سواد انبیا و اولیای ربی آنکه بالغری بود جوید آید گردن می نند خون می یزد و کفار بخار را بهم
سبب کاری پایه فرا می نماید الی آخره **اقول** اکابر حدیثین که در فضیلت یوم ولادت با سعادت گفت
یا فضل ابو لیسبه عذاب را در یوم طفیلی برکت فرحت ولادت و امید حصول برکت برای کسی که
مقدور خود از رحمت صرف مال کند و ایام ولادت شریفه را شرف داند و کتب بدیده بیان فرموده اند
این بیان گویا ثابت شد که این حضرات دعوی همانای خدای جل جلاله کرده اند و کبری آنحضرت
لازم گشت که خون انبیا و اولیای بزرگوارین خرافات و عقولون بقلم آوردن تشبیه است از حیوان پروردگار
که کفار بخار قاتلین انبیای کریمه و اولیای اخیار را استند اجا و تمکلا در دنیا می چن در دره جلوه جان
محطای سازه آخر باین حرکات شنیعه ابد الابد و در چاه جهنم می اندازد و گویا این امر و گویا تخفیف کسی
بر برکت امری که امان افعال کفریه و مستقیمه را ضعیف پروردگار نماید و شکار است و این پسند پاسگه
این احسان که آنحضرت خود و مقتضای برکت آن کافر را هم محروم مطلق نداشته پدید آوردی است پس
صاحب ساله نه یعنی لفظ اقتدا بافعال پروردگار توجه میسازد و نه بقتل و مراد عمل اعلام و نه
اخیار نظری اندازد و خواه مجواه از سعادت محبوبان الی با تحننات می آید و آبروی فهم دین علم
خود می بریزد **قول** روایت اعاده حقیقه باطل است اگر چه چه قبحی روایت کرده نیز که بهیستی هر قسم است
میکنند **اقول** را و الا این چه ضبط و کلام بی ربط است دعوی باطل بودن روایت کرده و در دلیل
روایت کردن بهیستی قهرم روایت را آورده ایقدر نفهمید که از آوردن بهیستی قهرم روایت از کجا انشود
که روایت بهیستی باطل می باشد و ثانی خود از سفا سعادت آورده که در سفا ناد او ضعیفی است و این حکم چون
ضعیف در سفا و صدیقی دعوی باطل بودن آن باطل میگردد و با فرض اگر در سنج یا کتابی دیگر این بیان
صرحت باطل هم نموده باشد مستلزم آن نیست که نزد مستدل بان هم این حدیث موضوع باشد تا که

چهارم در ضوع و باطل گفتن دیگران این تمهیل تفصیل صاحب ساله آن مستدل ابو قح با باشد و همچنان در
 اصول خفیه نیز اگر مستدل این حدیث که حافظ سیوطی شافعی است و همچنان کلام در نیکه ای این سخن
 طریقه شرعی است یا نه الی غیر ذلک من التکویل بعد بی بوقعت قوله لاشک که مقصود اجتناب از کفر باشد
 بود و لدن فیه بیان فضیلت یوم اشعین بود بلکه این ذکر اتفاقی است به تقریر مذکور الی آخره
اقول برای رد احوال آنکه درین مستندین خود از طرف خود ارشاد آنحضرت را که بود جنبه پیش نمودن
 جواب حوال صدور آن یوم واقع است ذکر اتفاقی قرار دادن از حصول شرف آن یوم بود و ولادت
 انکار ساختن قطع نظر از آنکه مخالف مستندین است صحیح منافی جواب ارشاد حضرت سید المرسلین
 صدیق الله علیه و سلم در بیجا سوا کلام ابن الحجاج غیر مستدل دیگر از کبریا گفته باشد و در غلطی است
 بذیل این حدیث شریف گفته احتمال می که بود بنسب حضرت که روزه را کنی کار بود یا بسبب آنکه
 روزه کی استخباتی کار بر تقدیر سبب سکا به می که بر می نعمت او همین است که حضرت سید ابوی اوزین
 او را او سکه شکرانه بدین کنی این الی آخره قوله چنانکه قاضی در شرح مسلم و غیر خیر یوم طه صغیه
 الشهور جمعة فیه خلق آدم گفته **الحاقول** اولاً که این چهارم مستند است که درین حدیث
 ذکر خلقت آدم علیه السلام در جواب جنه بیست و پنج نگزیده و نیز درین حدیث ذکر خروج آدم
 علیه السلام از بهشت و قیام قیامت است که بقول قاضی نظامی از وجوه فضائل است آدمی اگر قیامت
 در دلیل تصریح می فرمود که ولادت حضرت آدم هم و به فضیلت یوم نمی تواند شد و آن صورت است که
 حواله قاضی سید او بنیایش و پشت آنسوس که صاحب ساله و ابیل قاضی ندید و معنی تمام کلام
 نرسیده و ثانیا دیگر متفقین معتمدین در شرح حدیث جمعه هم تصریح فرموده و قول قاضی بسبب
 لزوم مخالفت ظاهر حدیث ترک نموده اند اما در توضیح صحیح مسلم بقول قاضی فرموده هذا
 کلام القاضی قال ابو بکر بن العربی فی کتابه الاحوذی اجماع من الفضائل و خروج آدم
 علیه السلام من الجنة هو سبب جود الذریة و وجود الرسل و الانبیاء و الصلوة و الخیر
 من الجنة طر ابل انقضاء اوطار شرع و الیها و اما قیام الساعة فسبب تمهیل جزاء الانبیاء
 و الصدیقین و الاولیاء و غیرهم و اظهرها کما متفق و شرفها الی آخره در شرح سفر السعاده بذیل
 حدیث شریفان من افضل الیام که یوم الجمعة فیه خلق آدم و فیه قبض النبی است نوشت معنی

از شرح گویند که قصه و از ذکر اینها میان چیزی است که واقع میشود در آن روز از امور عظام و این نیز
نوعی از فضیلت است و الا در صبح قیام آوم و قیام ساعت چه فضیلت باشد جز آنست که فضیلتی است
آوم علیه السلام تفریب اوست بخوار قدس و رحمت و در قیام ساعت قرب زمان دخول جنت و لذت
ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه الصلوٰة و السلام امانت و احیاء از نعم الهی شمرده الخ و قطع نظر از این همه
باید دید که در ظاهر حق هم گفته روز جمعه بین چه حضرت آدم علیه السلام پیدا بوی اس سنی فضیلت
او سگی معلوم بود که با توطا بر روی او در شست سی جو نگی او سید فضیلت جمعه کی اسلی بی که کجا آنکا
سبب پیدایش انبیا و اولیا کا اور باعث بود حسنات بشمار کا اون سوا اولیسی ہی موت حضرت آدم
علیه السلام سبب پدید آمدن کی کا در گاه رب العزت دین بود الی آخره **قول** که در این است که مراد از این است
که آن یوم الاثنین که نو آنرا مبارک میدانند روزی است که من بر دست گرد شده ام نه هر یوم الاثنین که این
محل است **اقول** سیکه معنی اثبات و نفی هم میداند بروی روشنی است که بجای این جمال درین کلام
و حل و حل جواب برین مام محض خیال خام است و از برکت و شرف یوم الاثنین بحث بود این غیر یوم و الاثنین
انکار نمودن آنرا محال قرار داد و این بود ایست نامقام ملا محل قاری در مرقاة بذیل حدیث شریف آن روز
فیه ان الزمان یتشرف بما وقع فیه و کذا المكان الی آخره و اگر حدیث دیگر و جمعی دیگر هم در فضیلت
وار دست کی ستانم نیست که آنچه صحاف و صحیح ایامه دین از مضمون یک حدیث صحیح ثابت فرموده باشند
در حق وی گفته که وهم فاسد است پس برکت آن دعوی کاسد است **قول** و اینکه گفته که آنحضرت است
همه بانی و شفقت که بر مال امت و شت درین ماه چیزی زیاده نکرده محض این است **اقول** کسانی را
که این ظاهر بود و همه تمام موافق خود ظاهر می سازند و موافقت ایشان می نازند و در شرف تحقیق
و اکار بر آید و پس در ادبانی و همه مخالفت بود او خود با تحقیق ایشان را لایق و همانست که منی قرار
میدهند این چنین تسلیح مهم نمودن آبروی فم و دین خود و بودن است حالا بشنود که آنچه این محققان
این ظاهر درین باب در قول مذکور گفته اند شما دانت صحابه کرام هم ثابت است از آن جمله جناب حضرت
سید یقه که علی رضی الله عنهما فرموده **قال** الله صلوات الله علیه و سلم **الصلوات علی**
ان معال نشیبتان **یعنی** فی فرض علیهم الی آخره **قول** که این جواب موافق مثل مشهور سوال از آسمان چرا
است **اقول** چه چیزی است که نمی رخصت می شود نه در اظهار حدیث **اقول** خلافت و رکعت

بیان پریشانیش از اینجا بجزئی عیان است اما قطع نظر از آن همه میگویم که برای این چنینی نخواهد بود که با وجودیکه حضرت
 شایع در وجه فضائل جمیع ولادت شریف حضرت آدم علیه السلام در هم وفات شریف آنجناب بعد و
 فرمودند اما بنحیال وقوع واقعه غم مزین برادران بدو شروع نفرمودند و همچنان یوم الاثنین که یوم یوم لاد سبک
 و هم یوم وفات شریف است معذرا از شرع شریف بر ای سبک عاده ادای شکر صوم در آن یوم بی ثبوت
 رسیده و مزین وفات شریف بود یکدیگر و قوعش در همان روز شایع بیان فرموده بود و ندامت اظہار آن شکر و
 سرور و عاده آن نگردید و بهرگاه صاحب ساله و در دخی در اظہار آن یوم بود که انفس حزن ممنوع نیست پس
 مقصد ما فاسطی با حسن چه بی ثبوت رسیده و همه علامه کسافی منسوخ کرد که حقوق حزن بر صعبیت
 محرومی خود از شرف حضور زیارت بهمت تشریف و مای آنحضرت بر این صفت است با وجود ثبوت حیات
 حقیقه و بقا و چه بحال است نه مانع از اعتقاد شرف و فضیلت آن ایام با کرامت است و نه مستلزم تحريم
 او ای شکر و چه در سبک یا رحمت است که بهمت آنحضرت بقدرت این حیاط خدیو لکم و همان خدیو که یوم
 سرور و بی شرفقت بر حال است و نیز حسب تصریح عاده درین تشریف برین آنحضرت آنجناب را
 باعث سرور وصال رب العزت است پس مانند که نفس صعبیت محرومی مانده زیارت و نشین
 حزن الهی محرومی چه مخالفت دارد با اعتقاد شرف و برکت آن ایام با سعادت آری اگر اظہار و عفت
 حزن و اعلان مصیبت شروع می بود و سبک عاده او ای شکر و یوم الاثنین که یوم یوم ولادت است که یوم یوم
 وفات شریف است در شرع شریف ثابت نمی بود البته مخالفت بکرامت در آن یوم می نمود اینست که بقدر ضرورت
 در ابطال او نام برادر بزرگ درین جایر گاشتم و اطاعت کلام با بطلان مانع گفتار پریشانیش که حالش از رو
 رساله برادر خورد و ظاهر است عاده قبیل الافاذه انکاشتم و السلام علی من اتبع الهدی

فصل

در رساله برادر خورد که در جواب مولوی سعد الله صاحب
 واضح باد که بعد تحریر کلمه الحق برادر خورد را که جوصله در رساله مولوی سعد الله صاحب مرقدا
 و نامش تنقید آنچه جواب نهاد هر چند که در بعض جا با عاده همان بیان پریشان پخته و بسیار جا
 حواله آن ساخته و جواب تفصیلی آن در سابق تحریر یافته اما تعرض میکنم قول به تجدید باز مناسب
 معلوم گردید قول که این شیخ مجهول الحال است بچگونگی از شیخ و صمد و چه علامه کرام اورانی شناسد

و سندش در کتاب محمد دنیا ورده الخ **اقول** این اثری است بخت اینک در کتاب سیر شام که مستند این طایفه است
 صلاحیت و شهرت شیخ حمید الهی مذكور است و سنا و هو می بطور بار می اگر صاحب ساله ما زال حال آنجا خبری است
 قصور علمی است حضرت شیخ را چه قصور بقام تقرب آنکه معلوم را از جهت مخالفت مدعایش چون سیکویرا
 اثبات دعا و سی باطله خود بی تکلف سنا و همچون ملکه محمول می نماید چه کند که تالیف باطل غریز باطل کما
 ندارد و وحی هرگز خود باطل شدن نواند **قول** پس این عمل از اعمال ملوک و سلاطین باشد نه از سیرت
 و سن سلف صالحین الخ قطع نظر آنکه سلطان عادل اسلام شاعت اهتمام بر فعل باقتدار صلاح
 مشهور است نیز الا نام علیه السلام نموده و علماء و صغریا حصر حاضر شدند و انکار نکردند و ملت را با
 دروغ با شوع از الاحقین بکتاب بدیه باعث برکت موجب ثواب و بخش تحقیق فرموده اند چنانچه صاحب سیر
 شامی بطرفه تفصیل آن فرموده در دیگر کتب هم بطور پیر اینصه آمده که بار و علماء را اختیار و صلح را و یا نوار
 و پیشوایان شیخ حضرت سید ابوبکر را و در زمین دنیا طلب گفتن و تیر نمودن سفاست است خصوصا که
 آنحضرت داخل سلسله دین عامه محدثین لاحقین بلکه شیوخ جماعه جتهدین هم باشند و طرفه اینکه خود صاحب
 رساله نیز آنحضرت استناد میکند **قول** اگر پادشاه مذکور یا بقدر اقوال خطیر فقهاء مساکین و ابناء اربیل
 و یتامی و دیگر و جوه خیرات و میراث که شرح بدان ناطق است میگرد چه مقدار ثواب اجر بیک ای خود
 نیز همی نمود و لکن شیطان نیز این **اقول** هر چند این بیان پریشان تر از شیطان است اما
 چون بی حاجت ساله که بی حاجت بلوی ضرورت داعیه سب و تهم سلاطین اسلام که در جهاد اعدا و دین
 عمر را بسز برده اند شیوه خود گردانیده الاجرم چیز مختصر استندین این طایفه نقل نمودن مناسب است که
 قاضی رضاه ابن علی کان در تاریخ خود که مالش بطول نوشته ملقطش آنکه شهد مظفر الدین مع صلاح هوا
 کثیره و ایمان جماعه مجدد و قوه و ثبوت فی مواضع لم یثبت فیها غیره و شمره ذلک تعنی عن
 الاطمانه و لوله لیکر الا و قوه حطین لکفته فانه قفه و نقلی الدین و لکن العسکراسه ثمره لاسمعوا و تو فها
 ترا جوی می کانت النصر للسلطان اما سیرته فقد کان له و فعل الخیر غرائب لم یسمع ان احدا فعله
 ذلک و افعاله لم یکن شی فی الدنیا احب الیه من الصدقه کان له کل یوم فطاطر و قنطرة من الخیر
 یفرق فی اهل الخیر و یجمع فی عدده مواضع من البلد و کان قد بنی اربع خانقاهات للرفعی و العمیانی
 و فرقی لاهل الصالحین و لاهل البیت و نفسه فی کل شیء خیر و بدین عن الحاج مباح

و بجز ظهور بجز بی دارا للصغار ایستام ویدخل الیهم کل ذت ویتفقلا حوالهم وکان یدخل الی البیمار
 وکان له دام ضیفه یدخل البهاکل قادم علی البلاد مر فقیهه اذ فقیهه اذ غیرها و بنی مدرسه شب
 فیها فقهاء القرنین مر الشافعیة و الخفیة و یعمل السماع ولم یکن احد ذلک سوا السماع فانه کان
 لا یتعاطی المنکر وکان یمیر کل سنة دفعتین جماعه الی بلاد الساحل و هم جملة کثیرة مر المالک
 لیفتکها السامک المسلمین مر ابی الکفار و کان یقیم کل سنة سبیل الحاج یمیر امینا سبعة
 آلاف دینار ینفقها بالحر مین له بمکة حرها الله شکا آثار جمیلة و بعضها باقی الی الان هذول
 مر اجب الماء الی جبل عرفات لیلة الو قوف الی آخره مخلصا و در آخر گفته و لو استقصیت و تعداد
 محاسنه لطال الی کتاب فی شجرة معروفة غنیة عن الاطالة الخ لیس نیرت و میرت را اخفا نمودن
 و لکن الشیطان مینزل الیهم و ینزلون الیهم و ینزلون الیهم و ینزلون الیهم و ینزلون الیهم
 عیب کاید بر سرش در نظر باقیما ندانکه بخدمات بخدات علماء اعلام و صوفیه کرام صرفه الی پروردگان
 و جنود سلام را مورد صلوات ماضن داخل تیزیر و اسرفست پس این احوال ماضل عدست
 غایت ایچمه امثال صاحب ساله بنا و جزیم تقسیم قطع شایه مذکور بران بخدا و اندانکه در ایام
 سماع و غناء و می مشاهد که و لعب جنود بالات بلجون غیره ملاهی بر تاراج فلکان
 و غیره اده اند جو آیش اینک غنا و شکر و افواج مجاهدین لهو لعب بل شکر از احادیث بر ثابت
 می توان شد و این در حقیقت لهو لعب نیست انظار قوت و شوکت و جمعیت لشکر اسلام و حال غنا
 اینک ملا علی قاری در مرقا و نوشته قال لنووی اجازت الصحابة غناء العرب الی الذی فیة الشناد
 ذکر نو و الحلاء و فعلوه بحضوره صلواته علیه و سلم و مثله لیس علی و حتی عند القابین
 کرمه الغنائم و حال قص هم در احیاء العلم و غیره باید و قطع نظر ازینهمه مقلدند و می راعی
 امر کیده نه بدیش ممانعت آن ثابت باشد جائز نیست نه آنکه در مسائل فرعیه علی الاطلاق جزوم نیست
 و توضیح دیگران نموده آیه قوله الحق را در منع این عمل باید که در هیچ اختلاف نیست انه اقول قطع نظر
 از آنکه جماعت محققین از ائمه اهل بیت استحسان این عمل فرموده اند حال این ادعا اینکه قول صاحب
 مائة المسائل هم خود این قول را مردود میگردد و اند که آنکه صاحب ساله از فرط تعصب کار بر آید دین
 و نقمها و محدثین را که استحسان تجویز فرموده اند اگر چه مستدین سلسله و ینیه این طایفه هم باشند

ضلالی بی فهم و جهال قرار و در هیچ ایش همین قدر نیست که لعنة الله علی الکاذبین **قول** شعیان که
 ماتم حسین علیه السلام در ایام شهادت شان بجهای آنند چه جا اعتراض بلاست غایت آنکه از منکران حشر
 نمایند **اقول** ایشان از جهالت خود ایشان متوجه راعین و اندازین همان طور اگر کسی ماه ربیع الاول را
 و هر دویم را شریف راعین و از خاص و لاوت گمان کند و نفس احکام خاصه آنوقت بجای آورد البته گمانش قیاس
 و قوایش کاسدست اما علماء دین مجوزین گدند نه عین میدانند و نه احکام نفس آنروز بجایست آنند
 صرف تا بل بقاء شرف برکت ایام و لاوت و مجوز تحسان ادوی شکر نعمت و انواع عبادت اندازین حشر
 کی مستحق اعتراض و بلاست اند و اگر کسی قاسد شعیان را و خلق نماید هر روز عاشورا صرف تصور کند که
 شهادت جنایام و احوال تکالیف و صبر شریف آنحضرت نموده شرف و شرف کس کند و ثواب رساند
 که ادای هر عزم و سعادت عمل نیاید و از اظهار کلفت مذکور نیاست برین روز بگویند یا چه عدم محرم
 شایع با خود خوانا بود حال آنکه مستندین صاحب سالد آنچه فرموده اند چیز بیانی آنرا که یکدم گمان
 در صواب حق مرقوم فرموده علمان ما صیبت جالسین فی یوم عاشورا کاستی باسط قصدها نما
 هو الشهادة الذالقة علی من یدخطوته و رفعة در حجة عند ربیه فمن ذکر ذلک الیوم **مصنوعه**
 امر ینبغ ان یشغل الی بالکسراج امتثالاً للامر و احترازاً من المارتبه تعالی علیه بقوله اولئک علیهم
 صلوات من کبر و اولئک هم المکذبان و لا یشغل ذلک الیوم و الا بدلك و نحوه مر عظام
 الطاعات کالصوم و ایاة ثم ایاة ان یشغل ببدع الرافضة و فهو هم المندی اللیاحث
قول منی باید کرد این روز از انهار حزن و ملال را بغایت قصد می ساند **اقول** جواب این مسو در تعلیق
 بر او بزرگ این فرج و باید دید مقام حیرت که آن بزرگ با وجود بیکه را آنجا بود و بخی قرار فرمود این روز در دنیا همه روز
 نمود و خلاصه المرام آنکه حزن و غمات شریف بناب سرور کائنات که فی الحقیقت صرف اندوه مجموع ما از نعمت
 زیادتیه و زنده در حق آنجناب موجب و در بوصول با لغزت و در حق است هم موجب شاد مبارک است
 خیریت است پس این قسم حزن اعتقاد و فضیلت و برکت و شرف آن ایام با سعادت و سنجایی است شکر
 اصل نعمت ظهور و وجود و با وجود را که ازین بفراتت بچگونه خلقی در برکت آن نعمت نیفتاده و بچگونه مانع
 بلکه در عین بر سرور دینی و دنیوی و با مخصوص وقت ادوی شکر حصول آن نعمت این جن و انبی
 عمرو من زیارت شامل حال عشاق آن مجیب و باجلال میاند و این جن و انبی سفارت که فی الحقیقت

انهم... بجزیرت مست مانع ادای شکر نعم الهیه و منافی سرور بامو خیر و بینه و دنیا و نیست آری چیزی که
منافی و مانع استجاب شکر آن نعمت و سرور بایام بابرکت بلکه مانع اظهار شکر و سرور به نعمت در هر وقت
نی تواند بود مشروعت تکلف و اظهار حزن و نیازت بدل از انجیال آن بفارقت بغایت قصوی
برسانیدن اگر شروع می بود حال آنکه این خلاف مقاصد شرح شد نیست ندانی که بموجب علم و ارشاد
شارح یوم الاثنین هم یوم نعمت و اذات هم یوم صیبت مفارقت است مع هذا استجاب شکر آن نعمت
در آن یوم با دای عبادت مشروع فرموده اند و باظهار تحسین برای آن صیبت و در آن اشاره بهم نموده اند
فانهم کما نقل قولهم یوحنا کمانی که در خود قول آن باشد یعنی لا اجمال ولا تفصیلا هم پرند خدا را
نام حلی در انسان العیون فی سیر الامم المسموعه و درون مایه سیر الامم و در قول فاکمانی را
تحریر فرموده و در سیرت شامیه هم در تفصیلی آن نقل بوده قولهم اگر یکی اوله و روایات کاسه فاسد
آورده علی حق پرست قطع قطع چنانکه باید کرده اند **اقول** این دعوی آنوقت قابل ذکر بود که علماء
این حجرو امام سید و ملا علی قاری و غیرهم از کسانیکه در علم و دانت و صلاحیت و اعتماد و شهرت بر حجاب
بران کرام می داشتند نقل صحیح مشهور نمودند و در نه آنچه در علم و دانت و صلاحیت و اعتماد و شهرت بر حجاب
آورده قولهم جواب عمر رض بقدر فهم بودی بود **اقول** که اول آن سید و صاحب شرح و عقل است
بروهم فاسد و خیال کاسه بود و جناب فاروق رضی الله تعالی عنه چنانکه در آن غلبه و شوق و شوکت اسلام
تنبیه تا در بی ابطال آن و بهم فاسد نمی فرمود و پیش از آن شرح شده درین مثل امام نووی صاحب خبر
جاری و غیره ما از سوره فهم خود مرد و دیگر دانیدن و منقصه عظیم بعظمت جناب فاروقی رسانیدن
سفایت است و بس قولهم نظر بر و در صفتش در صحف مجید نمر بوده **اقول** اولاد خود و در
صفت شجره در صحف مجید غیر مسلم است ذکر فعلی چیزی یگردد و در صفت چیزی دیگر و ثانی آن شجره
شهادت صحابه کرام غائب شده بود و ثالثا اگر بجهت قربت بان اسلام و عدم تدوین احکام خود
غلط اعراب عوام که عادت عبادت بهجوشیاد شدند این امر درست نبود و این مرتجع است **اقول**
حرام می تواند شد که در هر دو امر فارق موجود است قولهم اگر فتمیم که بدعت است محسنه و غیره
لیکن این بدعت حسنه است بلکه مذمومه است لانه مخالف الکتاب السنه والاثر و اذاجام
اقول منشار این خرافات نصیحتی در معنی لفظ مخالف است اگر مراد از مخالفت همان سب است

و عدم ذکر وثبوت بوجه خصوصیت چنانکه کبرای طائفه گفته اند پس امر لایبرین تقدیر لازم است
 ای حکامی که از کتاب ما ثابت نیستند و کتاب ما از کتاب ما ثابت است اما از سنت ثابت اند همه را معا
 مخالف کتاب ما گفته آید و همچنان اموریکه نه از کتاب ما ثابت اند و نه از سنت و آن هر دو از آن کتاب
 اما از اجماع ثابت اند اما مخالف کتاب ما نیست گفته آید و همچنان اموریکه نه از کتاب ما ثابت است نه از سنت
 نه از اجماع و این نموده از آن کتاب ما ثابت است اما از آثار ثابت باشد آنرا هم مخالف کتاب ما و هر مخالف سنت و هر مخالف
 اجماع گفته آید و ثانیاً برین تقدیر جمله دعوات حسنه مذکور گردیده اند چه اگر کتاب ما سنت از آن کتاب است
 پس مخالف کتاب ما نیست شدند عا لکن این بیان بعد فرض تسلیم انقسام دعوت به دعوت بسوی حسنه
 باید نیست که اصل این سوسه هم از رو افضس است که طعن بر حضرت صدیق اکبر نیز نمی تابد که نصیب
 عهد خلافت برای جانشینان خود نموده و با وجودیکه آنحضرت صلوات الله علیه و سلم بر کاین امر فرموده
 بودند پس مخالفت رسول امیر ایشان لازم گردیده و با وجودیکه آن حضرت قول ایشان را رد و
 ساخته اند طائفه اسامی علی بن ابی طالب و سایر پیش کرده طعن مخالفت کتاب است بر آنکه امت می نمایند شرح
 مقاصد طعن و افضس جناب امیر المؤمنین صدیق اکبر نقل کرده منما انه خالفک رسول الله ^{الله} صلوات
 علیه و سلم و الاستیلا و حیث جعل عمر بن الخطاب خلیفه له و الرسول صلوات الله علیه سلم مع انما
 بالاصح و المناسا و فرشفقة علی الامه لئلا یختلف احد الی قولها فاقوله مخالفة
 لارسل علیه السلام و ترك لا تباعه و اجماع آن نوشته و اسلام آن در فعل ما لیدفع الی الله علیه
 مخالفة لارسل علیه السلام و ترك لا تباعه انما یكون ذلك اذا فعل ما فعلی عهدنا و ترك ما امر به الخ و رحمه الله
 گفته اند که با این اختلاف چیز دیگرست و منع فرمودن از آن چیز دیگر مخالفت و حتی همیشه که منع از
 اختلاف می فرموده و ابو بکر فرمود اختلاف یکدیگرند آنکه پیغمبر صلوات الله علیه و سلم اختلاف نکرد و ابو بکر فرمود
 مخالفت کرد و آنچه که چیزی را بدعت گفته بحسب آن تفوه کردن امری است پس شیخ که خبر از حسن فهم
 خوبی او را که تفوه میداد الخ قول خود را عالم دین را قرار داده نیز از شیخ در حق صحابه کرام
 و الله عظام تفوه کردن چیزی است پس غیب که خبر از علت علم و فساد مذنب تفوه میداد
 عرض جو صله تالیف و تصنیف یکدیگر کتابی بین پیش کسی می خوانند تا همچو کلمات تفصیلی در تخیل
 کتاب دین بر زبان می رانند از صحابه کرام و دیگر آنکه اصلا با وجود اطلاق بدعت حکم خویش

و حسن و بی حدی از امور و کتب و مینویسد که در معروف و مشهور است که قدر می از آن سابقا مسطرت
 محله دارم بر معنی است نمبر مجرب و تلفظ این لفظ آری چیزی را بدعت بان معنی صلح که جز
 بر و قریب باشد گفته باز قائل حسن آن گردیدن درست نیست لیکن در اینجا فائده دیگر هم شنیدنی
 آن آن ایگه امام سبکی در روایات این تسمیه فرموده و قوله و اذا سافر الاعتقاد انه طاعة
 كان ذلك محرما بالاجماع ثم هذا اسد كمالا لسلطان السفر ليس طاعة و سافر شخص
 معتقد انه طاعة كيف يكون سفره محرما بالاجماع فان من فعل مباحا باعتقاد التوا
 لا يوصف ذلك بكونه محرما بل ان كان اعتقاده ذلك لظن دليل و بدل وسعه كان مباحا
 يتخذه طه و الا كان جهلا لا اثر عليه ولا اجر و فعله موصوفه لا باحة نواذ اجل
 احد المباح عبادة داخله في الدين مع اعتقاده ليس منه في اثر به لا تقرب
 الى الله تعالى ليس قربة لا في الواقع ولا في ظنه و هذا حكم سائر البدع فمن ادخل في
 الدين ليس منه ضلعية اثره اذ هو اما من قلده فان كان ذلك من الضووع التي يسوع
 فيها التقليد و اخلاق العلماء و فعله معتقد انه من الامور المستحبة فلا اثر عليه ان كان
 مما لا يسوع فيه التقليد كاصول علماء من الدين فعليه الاثر البتة ثم قوله
 تشریح حقیقه برای اظهار مکرر فرموده و مسلم است اکثر و مجرب است و بسیار عجیب از مثل حافظ سیوطی
 که با آنمید بطول در عظم حدیث از امام است شریع حقیقه خفقت در زبده الی اخره اقول
 سوای حافظ سیوطی دیگر ایگه متحققین هم باشند در این و خبر بودن حقیقه برای فکر سرور تصدیق
 فرموده اند و احادیث را بر آن حمل فرموده اند پس نهایت عجب است که صاحب سالكه با اینهمه ما
 تجرد و مدانی از کتب و بیست و نهم خفقت در زبده در پی طعن تشنیع و فطرسه علی کرده
 قوله سخن در مطلق سرور و ولادت بی انعام فرموده معفو من است انی قوله در اینجا عجیب طرفه صنفی
 بکار برد که در افتخار سخن بهنگام اثبات تجارح و روایات از فیه مجلس و او از آن گریز کرد حکم
 مستحب دن بر سرور و ولادت نافذ فرموده و تحقیقین را بر سر خود در اضی او دایم اقول اولاد را ندانند
 فرمودن حکم مستحب دن سرور و ولادت مطلقا گریز از کجا فهمید عجیب در کلام سابق که شرف
 ایام ولادت با سعادت و بودن صوموم یوم اشهدین برای شکر آن نعمت و تحسان مجلس مبارک

که محتوی بر بیان حالات و عیبات و اطعام طعام و دیگر خیرات و مبرات و خالی از منکر است و نسبتاً
باشد و تقسیم بدعت بسوخته و سینه از ایمه معتدین مشهورین حکما اعلام محققین و این متدین نام
نموده و دلیل دیگر بر آن افزوده و حملش اینکه در استجاب سرور و ولادت سرور عالم صلی الله علیه
و سلم شک و در تنیابی نیست پس یک فرد آن با وجود عدم تحریم شارع حکم حرمت و ضلالت نبود
و مجوزین آنرا سبب شتم و تضلیل و تفسیق نمودن تشریح جدید و نسخ احکام شارع و تحریم هوا
نفس است و چون صاحب ساله در ضامندی فریق خود با استجاب مطلق سرور و ولادت در این مقام
ظاهر می نماید پس چیزیکه حضرت شارع آنرا مطلق ازین قیود گذشته مشروط بوجود یا عدم
این قیود ندانسته و برای آن بیعت مخصوصه و صورت توقیفیه معین نیست پس بموجب اقرار صاحب
الفضل و مولوی خورم علی و غیره ما از استدین طائفه برای استجاب کد امی فرد خاص حاجت و
دیگر نیست فتنه و ثانیاً صاحب ساله که سبب ارجح سخن در مطلق سرور و ولادت ندارد و مخالفت
فریق خود میکنند و ثالثاً صاحب ساله درین مقام طرفه مکیدی برای تعلیق عوام پیش نموده
و آن اینکه از شروع کلام برای تمهیل و تضلیل و تخمین و تفسیق محققین مشهورین از اکابر شهرین
است انواع انواع سخنها در سرور و ولادت سرور عالم صلی الله علیه و سلم که بر تقدیر است
آن نفس سرور و ولادت از قبیل ضلالت و جهالت باشد بیان نموده گاهی اولویت اظهار جز
و گاهی بدعت بودن فرحت و ولادت و گاهی سفاقت بودن خوشی کردن تصور روز ولادت
بعد انقضاء صد سال از آن غیر ذلک من انواع الکلام و المقال تحریف ساخته چون نوبت چنان
سخن سید برای پرده داری به بودن سخن در مطلق سرور و ولادت آنحضرت صلی الله علیه
و سلم تصریح فرمود و سخن و بحث را راجع چند قیود معلومه مخصوصه نمود و یاد نموده که فریق او
چه نوشته اند خود او چه بر نگاشته **قول** که آنچه در خفتن دیده شود خواب و خیال است
ان **قول** که جو غلام آفتابم هم از آفتاب گویم **ششم** نه شب پرستم که حدیث خواب گویم الی آخره
اقول برای تأیید امریکه استجاب آن مندرج عموماً مندرجات شارح است و آنکه درین
استحسان آن فرموده اند آنچه اکابر اولیا و مشاهیر صلیما و اقیامی امت محمدیه در رویا
صالحان از جانب آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیان علم شده اند ذکر نمودن چه مستلزم است

که بجز زکات و نفلش قسمت شب پرستی کرده آید بلکه در کتب مینبیه صد باجاتوان یافت
که عظمی فخر الامام در مقام صلحاء کرام برای استیناف سروده اند پس بموجب قول صاحب
رساله پنجم شب پرست باشند بنا بر این رساله که بر اختصار است و نیز نکات صاحب رساله
در کار بدیجنت بیک عبارت القافی رود در سرور المحزون در بیان وفات شریف گفته
و آنحکامات گردن صاحب در آنکه در حال غسل جامها از تن آنحضرت صلی الله علیه و سلم بشوند
یا با جامها غسل دهند پس خدا تعالی بریشان خواب را مسلط کرد و گوینده که منی دستند
که گیت گفت غسل دهید آنحضرت صلی الله علیه و سلم را در جامها آنحضرت صلی الله علیه و سلم
پس بیدار شدند و همچنان گردن آنکه و تفصیل این در جواب رساله کلمه الحق گذشته و نعم
ما قبله از آفتاب پرست و ز شب پرست مگویند حدیث حق را می الحق زحق پرست بگوید
اگر می امریکه مزاحمت و مخالفت امور محدود و شارح دارد و ز تائید عمل بدان ذکر خوا
نمون بیجاست اما آنچه آمده درین از علماء کاملین و اولیاء صالحین بجهت مستحب مندوب
شمرن این عمل شریف بنحوض ترین مردم نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم قرار داده پس
مشاور این سفاهت ضلالت و جهالت است و بس که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خود او را
و اجازت فرموده اند من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها و شرح این حدیث
اولی درین سیاق مرقوم گردیده و الله الموفق و المعین صلی الله تعالی و سلم علی سید المرسلین و شفیع
للمذنبین سیدنا و مولانا محمد حبیب رب العالمین و علی آله و اصحابه و احبابه جمعین

خاتمة الطبع

الحمد لله علی احسانه و اشکوه علی نعمائه که درین زمان سعادت تو امان رساله مجیدیه عماله
غریبه سسی بر حق الیقین فی مولد اعلی النبیین از تصانیف عالم با عمل
فاضل او صد مولوی سید عبد الصمد صاحب سهواً من تلامذة
جامع الفضل و المفاخره مولانا محمد عبد القادر صاحب البیادونی سکن کهنه
مذنب و القادری مشرف با اهداف و بهم و دام بر کاتم حسب فرمائش بریس پاک نهاد

امیر و الاثراد صاحب المروة والامتنان منبع الفضل الاحسان جناب معلم القاب

حضرت مولوی محمد واحد علی خان صاحب بہادر خلف الصدق والاحفاد

جناب غفران ناب حکیم محمد سعادت علی خان صاحب بہادر مبرور

رئیس اعظم اذکار ضلع بریلے موفت جناب مولوی سعید محمد

عزیز الدین حسن صاحب و مولوی محمد العام حسن

صاحب رسوائی عہد ہمدانی تصحیح تمام وصحت بالاکلام

مطابق نسخہ مکتوبہ مصنف ممدوح الشان النقل

کالاصن بتاریخ ۲۵ دسمبر ۱۸۷۵ء

درشہ لکھنؤ مطبع علوی محمد

علی بخش خان صاحب

از تعلیم مطبع محلی گزیدہ

اریکہ آراچی شہر

گزیدہ

خط

واسطے سند اس امر کے کہ یہ کتاب چھپی ہوئی مطبع علوی کی ہے

مطبع ثبت کی گئی



